روی دست آسمان

خاطرات غدیر خم

(حوادث آخرین سال زندگی پیامبرصل‌الله‌علیه و آله)

مهدی خدامیان‌آرانی .

## مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـنِ الرَّحِیمِ

من می‌خواهم شما را به سفر مهمّی ببرم ، آیا شما همسفر من می‌شوید ؟

ما به مدینه سفر می‌کنیم و همراه با پیامبر، لباسِ احرام می‌پوشیم و به سوی مکّه می‌رویم؛ طواف خانه خدا به جا می‌آوریم، و بعد از مدّتی به سرزمین عرفات می‌رویم .

بعد از پایان اعمال حج به مدینه باز می‌گردیم و در میانه راه به برکه آبی می‌رسیم که بسیار زلال و باصفاست ! در آنجا جبرئیل نازل می‌شود و پیام مهمّی را برای پیامبر می‌آورد و حماسه غدیر شکل می‌گیرد .

خورشید امامت و ولایت طلوع می‌کند و جهان را با نور خود روشن می‌کند . این کتاب قصد دارد تصویری واضح از غدیر در ذهن شما ایجاد کند .

ما دفترِ تاریخ را باز می‌کنیم و در میان 147 کتاب تحقیقی ـ عربی به جستجوی حقیقت می‌پردازیم .

با من همراه باشید ، زیرا من این کتاب را به عشقِ شما که شیعه مولایم هستید ، نوشته‌ام .

مهدی خُدّامیان آرانی

قم، خرداد 1388

## نوای کاروان می‌آید امروز !

می‌دانم که تو هم مثل من آرزو داری به زیارت خانه خدا بروی !

حتما شنیده‌ای که طواف خانه خدا چقدر صفا دارد !

پس بیا همراه هم به این سفر برویم .

امّا تا یادم نرفته به تو خبر خوشی بدهم ، من و تو قرار است همسفر پیامبر باشیم .

همین چند روز قبل ، پیامبر اعلام کرد که به زودی برای انجام حج به مکّه خواهد رفت .1

همه مسلمانان دارند خود را آماده این سفر می‌کنند ، آنها می‌خواهند همراه پیامبر ، حج به جا آورند .

ما باید خدا را شکر کنیم که الآن در مدینه هستیم و می‌توانیم همراه پیامبر به حج برویم .

ده سال از هجرت پیامبر به مدینه می‌گذرد و پیامبر در این مدّتِ ده سال که در مدینه بوده، به حج نرفته است .

در واقع ، این اوّلین بار خواهد بود که پیامبر ، مراسم حج را به صورت عملی به مردم نشان خواهد داد.

از زمان حضرت ابراهیمعليه‌السلام سال‌ها می‌گذرد و در این مدّت ، بدعت‌های زیادی در حج پیدا شده است ، پیامبر می‌خواهد حجِّ ابراهیمی را دوباره زنده کند .

پیامبر ، گروهی را به مناطق مسلمان نشین فرستاده است تا این خبر را به همه مردم بدهند .

مدینه هر روز از روز قبل شلوغ‌تر می‌شود ، گروه‌های زیادی از مسلمانان مناطق مختلف، به مدینه آمده‌اند .

آیا تو با خود لباس احرام آورده‌ای ؟ نکند فراموش کرده باشی !

ناراحت نباش ، آنجا بازار مدینه است ، زود برو و برای خود لباس احرام خریداری کن ، به زودی این قافله بزرگ حرکت خواهد کرد !

یار مهربان من کجاست؟

صدای اذان به گوش می‌رسد ، بیا به مسجد برویم .

مسجد مدینه چقدر باصفاست ! مردم در صف‌های منظّم نشسته‌اند و منتظر آمدن پیامبر هستند .

پیامبر وارد مسجد می‌شود ، همه از جای خود بلند می‌شوند ، پیامبر به آنها سلام می‌کند و به سوی محراب می‌رود .

آیا چهره نورانی پیامبر را می‌بینی ؟ به راستی که نگاه به چهره او غم را از دل می‌زداید .

نماز بر پا می‌شود ، گویی که تمام اهل آسمان به تماشای این نماز نشسته‌اند ، عزیزترین بنده خدا به نماز ایستاده است .

بعد از نماز ، مردم دور پیامبر حلقه می‌زنند ، آنها سوال می‌کنند که چه موقع به سوی مکّه حرکت خواهیم کرد .

پیامبر در جواب می‌گوید که باید منتظر بمانیم تا بقیّه مسلمانانی که در راه مدینه هستند از راه برسند ، آن وقت همه با هم به سوی مکّه حرکت خواهیم نمود .

### همسفرم !

من علیعليه‌السلام را اینجا نمی‌بینم ، آیا تو می‌دانی او کجاست ؟

من خیلی دلم می‌خواهد او را ببینم ، مگر نمی‌دانی پیامبر بارها فرموده است که نگاه به چهره علیعليه‌السلام ، عبادت است ؟

امّا هر طرف را که نگاه می‌کنم او را نمی‌بینم ، از دیگران پرس‌وجو می‌کنم معلوم می‌شود که علیعليه‌السلام به سفر رفته است .

حتما می‌خواهی بدانی او به کدام سفر رفته است .

مدّتی پیش ، وقتی که سرتاسر سرزمین حجاز مسلمان شدند ، پیامبر تصمیم گرفت تا پیام اسلام را به کشور همسایه ، یمن برساند .

پیامبر در ابتدا خالد بن ولید را برای این مأموریّت انتخاب نمود و او را به یمن فرستاد .

خالد بن ولید ، مدّت شش ماه در یمن ماند ، امّا نتوانست حتی یک نفر را هم مسلمان کند .2

برای همین پیامبر تصمیم گرفت تا علیعليه‌السلام را به سوی یمن بفرستد، زیرا او تنها کسی بود که می‌توانست این مأموریّت بزرگ را انجام دهد .

پیامبر علیعليه‌السلام را به حضور طلبید و به او چنین گفت : «من می‌خواهم تو را به سوی یمن بفرستم تا آنان را به اسلام دعوت کنی» .3

علیعليه‌السلام خود را آماده این سفر کرد، با فاطمه و فرزندانش خداحافظی نمود و همراه با عدّه‌ای از سربازان نزد پیامبر آمد .

پیامبر نگاهی به او کرد و او را در آغوش گرفت ، اشک در چشمان پیامبر نشست .

همه از علاقه پیامبر به علیعليه‌السلام خبر داشتند ، قطره‌های اشک بر صورت پیامبر نشسته بود .

پیامبر دست خود را روی سینه علیعليه‌السلام گذاشت و در زیر لب سخنانی را زمزمه کرد ، او در حقِّ علیعليه‌السلام دعا نمود .

موقع حرکت فرا رسید ، پیامبر آخرین سخن خود را به علیعليه‌السلام گفت : «علی جان ! اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر از همه دنیا می‌باشد» .4

علیعليه‌السلام روی پیامبر را بوسید و در میان پرده‌ای از اشک ، با پیامبر خداحافظی کرد و به سوی یمن تاخت .

## صدای یار را در آسمان شنیده‌ام

مردم منتظر هستند تا پیامبر دستور حرکت به سوی مکّه را بدهد ، آنها نمی‌دانند که پیامبر دلش می‌خواهد در این سفر علیعليه‌السلام نیز همراه او باشد .

به راستی آیا علیعليه‌السلام خواهد توانست در این سفر حضور داشته باشد ؟

آیا فاطمه عليهما‌السلام باید بدون علیعليه‌السلام به سفر حج برود ؟

مدّتی قبل جبرئیل بر پیامبر نازل شده است و پیام مهمّی را برای او آورده است .

متن پیام چنین است : «تو همه واجبات دین را برای مردم بیان کرده‌ای ، امّا هنوز دو واجب مهم ، باقی مانده است ، اکنون موقع آن است که آنها را برای مردم بیان کنی ، آن دو واجب مهم ، حج و ولایت علیعليه‌السلام می‌باشد» .

معلوم می‌شود که پیامبر در این سفر ، دو برنامه مهم در دستور کار خود دارد .

برای همین است که خدا از پیامبر خواسته است تا به همه مسلمانان خبر بدهد که برای این سفر آماده شوند .

همسفر خوبم ! از سفر علیعليه‌السلام روزها می‌گذرد ، دل پیامبر برای او خیلی تنگ شده است .

وقتی که گل نبود، باید گلاب را بویید ، هر وقت که دل پیامبر ، بی‌قرار علیعليه‌السلام می‌شود حسن و حسین را در آغوش می‌کشد .

به راستی آیا تا به حال فکر کرده‌ای که چرا پیامبر این‌قدر علیعليه‌السلام را دوست دارد ؟

آیا می‌خواهی تو را از راز آن باخبر کنم ؟

راز این عشق مقدّس به شب معراج برمی‌گردد.

آن شب که پیامبر به معراج رفت و هفت آسمان را پشت سر گذاشت و به ساحت قدس خدا رسید ، صدایی به گوشش رسید ، یک نفر پیامبر را با اسم صدا زد : «ای احمد !» .

پیامبر لحظه‌ای به فکر فرو رفت ، این صدا چقدر آشناست !

این صدا که صدای علیعليه‌السلام است !

پیامبر در حریم قدس خدا بود و هفت آسمان را پشت سر گذاشته بود. پس چرا صدای علیعليه‌السلام به گوش می‌رسید ؟

اینجا بود که پیامبر گفت : «خدایا ! آیا تو با من سخن می‌گویی یا علی با من سخن می‌گوید ؟» .

و چنین جواب آمد : «من خدای تو هستم ، اکنون که به حضور من آمده‌ای به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ کس را به اندازه علی ، دوست نداری ، برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می‌گویم تا قلب تو آرام گیرد» .5

و به راستی که خدا به خوبی از تپش‌های قلب پیامبر خبر داشت .

بار دیگر خطاب رسید : «ای محمّد ! من علی را جانشین تو قرار دادم ، هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس نافرمانی او کند ، نافرمانی مرا کرده است» .6

پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر می‌گذاشت تا دوباره به این دنیا باز گردد ، او از هر حجاب که می‌گذشت این صدا را می‌شنید : «ای محمّد ! علی را دوست داشته باش » .7

همسفرم !

اکنون دیگر می‌دانی که چرا پیامبر ، این‌قدر به علیعليه‌السلام عشق می‌ورزد ، زیرا پیامبر فراموش نمی‌کند که در شب معراج ، خدا هفتاد هزار بار به او توصیه کرده است که علیعليه‌السلام را دوست بدارد .

## از ماه من، خبرهای خوش می‌رسد

مردم ، گروه گروه به مدینه می‌آیند ، فکر می‌کنم آمار مسافران این سفر به هفتاد هزار نفر رسیده باشد .8

دیگر وقت حرکت ، نزدیک است ، امّا علیعليه‌السلام هنوز نیامده است ، مگر می‌شود پیامبر بدون علیعليه‌السلام به این سفر برود ؟

تمام این سفر بهانه‌ای است تا مردم با ولایت علیعليه‌السلام آشنا شوند .

باید صبر کرد تا خبری از او برسد .

همسفرم ! نگاه کن ! سواری به سوی مدینه می‌آید ، او وارد شهر می‌شود و سراغ پیامبر را می‌گیرد .

مردم در جواب می‌گویند : «پیامبر در مسجد است» .

او نزد پیامبر می‌آید و سلام می‌کند و می‌گوید : «ای رسول خدا ! من از یمن می‌آیم ، من از جانب علیعليه‌السلام برای شما خبرهای خوشی آورده‌ام» .

پیامبر تا نام علیعليه‌السلام را می‌شنود گلِ لبخند بر صورتش می‌نشیند ، مثل اینکه تمام عرش و ملکوت را به او داده‌اند .

نامه رسان ، نامه علیعليه‌السلام را به پیامبر می‌دهد و می‌گوید : «وقتی که علیعليه‌السلام به یمن رسید و با قبیله هَمْدان سخن گفت ، همه آنها اسلام آوردند ، با اسلام آوردن این قبیله ، تمام مردم آن کشور ، مسلمان شدند» .9

لازم است اشاره کنم که قبیله هَمْدان ، یکی از بزرگ‌ترین قبیله‌های یمن می‌باشد .10

این خبر ، موفقیّت بزرگی است ، علیعليه‌السلام توانسته است بدون جنگ ، همه اهل یمن را مسلمان کند .

وقتی پیامبر این سخن را می‌شنود به سجده می‌رود و خدا را شکر می‌کند .

سجده پیامبر طول می‌کشد ، من نمی‌دانم این سجده شکر او برای اسلام آوردن اهل یمن است یا برای سلامتی علیعليه‌السلام .

بعد از مدّتی ، پیامبر سر از سجده برمی‌دارد و می‌گوید : «سلام خدا بر قبیله هَمْدان» .11

جا دارد که پیامبر به قبیله هَمْدان سلام کند ، زیرا وقتی آنها با علیعليه‌السلام روبرو شدند ، او را شناختند و مجذوب خوبی‌های او شدند .

من معتقدم به برکت همین سلام پیامبر ، مردان و زنان این قبیله همواره پیرو حقیقت خواهند بود .

اکنون ، پیامبر دستور می‌دهد تا نامه‌ای برای علیعليه‌السلام نوشته شود ، پیامبر در این نامه از علیعليه‌السلام می‌خواهد تا همراه با اهل یمن برای انجام حج به سوی مکّه حرکت کند .12

پیامبر نامه را به نامه‌رسانی می‌دهد و از او می‌خواهد تا هر چه سریع‌تر به سوی یمن حرکت کند . نامه رسان ، نامه را می‌گیرد و به سوی یمن می‌تازد .

## به سوی تو می‌آیم !

امشب ، شب بیست و پنجم ماه ذی القعده است ، تا عید قربان ، پانزده روز مانده است ، باید هر چه سریع‌تر به سوی مکّه حرکت کنیم .13

پیامبر در مسجد اعلام می‌کند که ما فردا سفر خود را آغاز می‌کنیم .

همسفر خوبم ! می‌بینم که تو هم مانند من ، بسیار خوشحال هستی !

سرانجام موقع حرکت فرا می‌رسد و ما برای دیدار خانه دوست حرکت خواهیم کرد ، چه سعادتی بالاتر از این که ما همراه پیامبر خدا، به این سفر معنوی برویم .

خورشید طلوع کرده است و کاروان بزرگی ، آماده حرکت است ، تا چشم کار می‌کند زنان و مردانی را می‌بینی که از همه جا برای سفر حج به اینجا آمده‌اند .

همه منتظر هستند تا پیامبر از خانه خود بیرون بیاید و سفر آغاز شود .

آنجا را نگاه کن !

پیامبر در حالی که حسن و حسینعليه‌السلام را همراه خود دارد از خانه خارج می‌شود ، فاطمه عليهما‌السلام هم در میان زنان به چشم می‌خورد ، پیامبر سوار بر شتر خود می‌شود و حرکت آغاز می‌شود .

صدای اللّه اکبر همه جا را فرا گرفته است ، عدّه‌ای بر شتر سوار هستند و عدّه زیادی هم پیاده به این سفر آمده‌اند.

حدود هشت کیلومتر راه می‌رویم و به میقات شجره می‌رسیم .

اینجا میقات کسانی است که از راه مدینه به سوی مکّه می‌روند .

حتما می‌پرسی: میقات یعنی چه ؟

میقات به جایی می‌گویند که تو باید لباس‌های دنیایی را از تن خود بیرون بیاوری و لباس سفید احرام به تن کنی .

ما در اینجا ندای لبّیک بر زبان جاری می‌سازیم و دعوت خدا را اجابت می‌کنیم .

زمانی که ابراهیمعليه‌السلام خانه خدا را بازسازی کرد خدا به او دستور داد تا بر بالای کوهی برود و همه مردم را به زیارت خانه خدا دعوت کند .

صدای ابراهیمعليه‌السلام در گوش تاریخ طنین انداخته و همه خداپرستان را به زیارت کعبه فرا می‌خواند .

و اکنون تو که در اینجا ذکر لبّیک را بر زبان جاری می‌کنی در واقع دعوت ابراهیمعليه‌السلام را اجابت می‌کنی .14

همسفر خوبم !

آیا می‌دانی معنای کلمه لبّیک چیست ؟

من مثالی می‌زنم و فکر می‌کنم این‌گونه بتوانم به تو کمک کنم : اگر یک نفر ، شما را با اسم صدا بزند ، در جواب او می‌گویید : بله .

این بله ، همان لبّیک است ، یعنی اگر شما عرب زبان بودید وقتی کسی شما را صدا می‌زد به جای بله از کلمه لبّیک استفاده می‌کردید .

اکنون ، حواست جمع باشد ، قرار است در این مکان مقدّس ، دعوت خدا را اجابت کنی و به این دعوت ، بله بگویی .

دوست عزیزم !

زود باش ! الآن اذان ظهر را می‌گویند ، باید برویم غسل نماییم و لباس احرام بر تن کنیم .

مبارک باشد !

تو در لباس زیبای احرام ، دیگر کبوتر حرم شده‌ای !

آنجا را نگاه کن !

آن طرف را می‌گویم ، آن 66 شتر ، شترهایی است که پیامبر برای قربانی کردن ، همراه خود آورده است .15

بلال ، اذان گوی پیامبر را نگاه کن !

او منتظر است که خورشید به وسط آسمان برسد تا اذان ظهر را بگوید .

همه مردم پشت سر پیامبر در صف‌های منظّمی نشسته‌اند ، پیامبر تصمیم دارد بعد از نماز ظهر ، ذکر لبّیک را بگوید و مُحرِم شود .

اللّه اکبر !

این صدای بلال است که در میقات می‌پیچد .

پیامبر لباس احرام بر تن کرده و در مقابل خدای خود به نماز ایستاده است ، تمام فرشتگان برای دیدن این منظره به صف ایستاده‌اند .

نماز تمام می‌شود و پیامبر می‌خواهد ذکر لبّیک را بر زبان جاری کند .

اشک در چشمان پیامبر حلقه می‌زند و می‌گوید: «لبّیک اللهُمّ لبّیک ، لبّیک لا شَریکَ لَکَ لبّیک . . . به سوی تو می‌آیم ای خدای بی همتا ! دعوت تو را اجابت می‌کنم ، ای کسی که همه نعمت‌ها از آنِ توست !».

اشک‌ها و لبّیک‌ها در هم می‌آمیزد و شوری به پا می‌شود .16

## نمایشی بزرگ از قیام قیامت

این کاروان بزرگ از میقات حرکت می‌کند ، نگاه کن ، تمام این بیابان پر از مردمی است که لباس سفید بر تن کرده‌اند .

آنها همراه پیامبر می‌روند و به دقّت به او نگاه می‌کنند تا هر کاری که آن حضرت می‌کند را انجام دهند .17

پیامبر آرام آرام به سوی خانه دوست حرکت می‌کند ، زیر لب ذکر لبّیک را تکرار می‌کند .

ما از اینجا تا مکّه باید بیش از چهارصد کیلومتر راه برویم !

آفتاب گرم حجاز بر ما می‌تابد ، مواظب باش ! تو نباید زیر سایه بروی !

این سفر یادآور قیامت است ، همانگونه که در قیامت سایه‌ای نیست تا از سوزش آفتاب زیر آن پناه بگیری ، در این سفر هم نباید زیر سایه بروی .

همسفرم !

در این سفر نباید نگاه در آینه کنی ؛ چرا که آینه مظهر خودبینی است ، تو باید از خود بگذری و سراسر ، جان شوی !

تو باید دنیا و آنچه بوی دنیا را می‌دهد کنار بگذاری ، نباید عطر بزنی ، نباید خود را خوشبو کنی .

خلاصه آن که خدا خواسته است تا تو در این دنیا نیز ، قیامت را به تصویر بکشی و خود را برای آن روز آماده کنی .

این لباس سفید که بر تن نموده‌ای، همانند کفن است و می‌روی تا خانه دوست را زیارت کنی ، تو اکنون مُحْرِم شده‌ای .18

شب‌ها و روزها می‌گذرد و من و تو همراه این کاروان در حرکت هستیم .

همسفرم! می‌دانم خسته شده‌ای !

بیش از یک هفته است که در راه هستیم و این سفر برای تو سخت است .

ولی ما به سفر عشق می‌رویم ، می‌دانم که همه این سختی‌ها برای تو شیرین است .

آنجا را نگاه کن ، عدّه‌ای به سوی پیامبر می‌روند ، آنها با پیامبر از خستگی خود سخن می‌گویند .

آیا پیامبر دستور استراحت خواهد داد ؟

نه ، فرصت ما بسیار کم است ، ما باید خود را زودتر به مکّه برسانیم ، تا روز عید قربان فرصت زیادی نمانده است ، آن روز همه ما باید در سرزمین منا باشیم .

پیامبر به آنها نگاهی می‌کند و دستور می‌دهد تا به آرامی بدوند، این باعث خواهد شد تا روحیه بهتری داشته باشند .19

مردم با این سخن پیامبر ، آهسته می‌دوند ، بار دیگر شوری در این جمعیّت می‌افتد ، صدای «اللّه اکبر» ، همه بیابان را می‌گیرد .

دیگر ، راه زیادی تا مکّه نمانده است ، ما به زودی مهمان خانه دوست خواهیم بود .

## خانه دوست کجاست؟

امروز روز چهارم ماه ذی الحجّه است ، پنج روز دیگر تا روز عرفه فرصت داریم .

درست است ما ده روز است که در راه هستیم ، ان شاء اللّه به زودی به مکّه می‌رسیم .20

درست پشت آن کوه ، شهر مکّه قرار دارد ، پس عجله کن !

اهل مکّه باخبر شده‌اند که پیامبر و مسلمانان به این شهر می‌آیند ، آنها برای استقبال پیامبر به بیرون از شهر آمده‌اند .

تا به حال ، شهر مکّه چنین جمعیّت عظیمی را ندیده است ، هزاران نفر همراه پیامبر برای اعمال حج وارد شهر مکّه می‌شوند .

ما همراه پیامبر به سوی مسجد الحرام می‌رویم ، از در مسجد وارد می‌شویم و به سوی کعبه می‌رویم .

ناگهان کعبه ، مقابل چشمان من نمایان می‌شود ، بی اختیار به سجده می‌افتم ، اشک از چشمان من جاری می‌شود .

ستایش خدایی را که تو را عزیز کرد ،

و تو را قبله من قرار داد تا به سوی تو نماز بخوانم .

ای صاحب خانه !

این خانه، خانه توست ، من هم بنده تو هستم که به اینجا پناه آورده‌ام .

سر از سجده برمی‌دارم ، به دنبال پیامبر می‌گردم .

پیامبر نزدیک کعبه است و اشک در چشمان او حلقه زده است. او دست راست خود را به حجرالاَسود می‌کشد و دعایی را زیر لب زمزمه می‌کند .21

آیا می‌دانی حجرالاَسود چیست ؟

در گوشه‌ای از کعبه که طواف از آنجا شروع می‌شود ، سنگ سیاهی قرار دارد که به آن حجرالاَسود می‌گویند .

جالب است بدانی که حَجَر در زبان عربی به معنای سنگ و اَسوَد به معنای سیاه است .

نگاه کن !

پیامبر خم شده است و لب‌های خود را بر حجرالاَسود گذاشته است و صدای گریه‌اش به گوش می‌رسد .

نمی‌دانم چه شده که گریه پیامبر طولانی شده است !22

به راستی چه رمز و رازی در این سنگ سیاه نهفته که ما از آن بی خبریم ؟

چرا دیدن این سنگ این‌گونه اشک پیامبر را جاری ساخته است ؟

همسفر خوبم !

آیا می‌خواهی قصّه این سنگ را برایت بگویم ؟

روزی و روزگاری ، قبل از اینکه خدا ، حضرت آدمعليه‌السلام را خلق کند ، در بهشت فرشته‌ای بود که نزد خدا مقامی بس بزرگ داشت .

یک روز خدا ، همه فرشتگان را جمع کرد و پیمان بزرگ خداپرستی را به آنها عرضه کرد .

اوّلین فرشته‌ای که این پیمان بزرگ را قبول کرد همین فرشته بود .

این فرشته ، مدّت‌ها قبل ، نور محمّد و آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دیده بود و به این نور مقدّس ، عشق فراوانی داشت .

هنوز خدا ، آدم و حواعليه‌السلام را نیافریده بود ، امّا آن نور مقدّس را در بالای همه آسمان‌ها آفریده بود .

و این‌گونه بود که این فرشته ، گوی سبقت را از همه ربود و قلبش پر از این عشق مقدّس شد .

وقتی که خدا ، آدمعليه‌السلام را آفرید از او خواست تا در حضور این فرشته ، به آن پیمان اقرار کند .

وقتی که آدمعليه‌السلام از بهشت رانده شد خداوند به این فرشته یک مأموریّت مهم داد .

آن مأموریّت این بود که خدا او را به عنوان امین خود در روی زمین قرار داد .

حتما می‌پرسی چگونه ؟

خدا آن فرشته را تبدیل به سنگ سفید و زیبایی کرد و آن را در یک گوشه کعبه قرار داد ، امّا چون بت‌پرستان رویِ این سنگ سفید، دست گذاشتند، رنگ آن، سیاه شد.

البته تو می‌دانی که کعبه به دستور جبرئیل در زمان آدمعليه‌السلام ساخته شد ، و در واقع ابراهیمعليه‌السلام در زمان خودش ، این خانه را بازسازی کرد .

و جالب است بدانی که آدمعليه‌السلام هر روز و شب ، کنار این سنگ می‌رفت و آن پیمان بزرگ را یادآوری می‌کرد .

وقتی روز قیامت فرا برسد بار دیگر خدا این سنگ را به صورت اوّل خود در می‌آورد .

آن روز ، این فرشته در پیشگاه خدا شهادت خواهد داد که چه کسانی نزد او آمدند و به آن پیمان بزرگ، اقرار نمودند .

اگر این سنگ را با چشم دل نگاه کنی ، او را فرشته‌ای زیبا خواهی دید .

هنوز چهره پیامبر روی حجرالاَسود است و اشک او جاری است .

فکر می‌کنم اکنون دیگر دانستی که چرا پیامبر این چنین با حجرالاَسود خلوت کرده است .

مگر برایت نگفتم که این سنگ بوی عشقی مقدّس را می‌دهد ؟ هیچ فرشته‌ای ، مانند او شیفته علیعليه‌السلام نیست .

آری ، این فرشته ، بوی علیعليه‌السلام را می‌دهد !

و شاید پیامبر که دلش برای برادرش علیعليه‌السلام خیلی تنگ شده است ، بوی یار خود را از آن استشمام می‌کند .23

## همچون پروانه، دلباخته گشتم

پیامبر چهره خود را از روی حجرالاَسود برمی‌دارد و طواف را آغاز می‌کند .

پیامبر دور کعبه ، هفت بار می‌چرخد ، مردم هم با پیامبر طواف می‌کنند .

اینجا دیگر همه ، پروانه یک شمع می‌شوند و دور خانه دوست می‌چرخند .

به راستی که طواف کعبه چه صفایی دارد ، احساسی که در هیچ جای دیگر تجربه نمی‌کنی .

هنگامی که گرد این خانه طواف می‌کنی خدا به تو مباهات و افتخار می‌کند و رحمت خود را بر تو نازل می‌کند .24

آیا می‌دانی با هر قدمی که تو در طواف این خانه برمی‌داری ، خداوند حسنه‌ای برای تو می‌نویسد و گناهی از تو می‌بخشد ؟25

پیامبر هنگام طواف ، ذکر خدا بر لب دارد و با خدای خویش سخن می‌گوید .

هفت دور طواف تمام می‌شود ، اکنون پیامبر به سوی مقام ابراهیم می‌رود تا در آنجا نماز طواف را به جا آورد .

همسفر خوبم ! حتما می‌دانی که مقام ابراهیم، همان سنگ مقدّسی است که جای پای ابراهیمعليه‌السلام بر آن می‌باشد .

وقتی که ابراهیمعليه‌السلام کعبه را بازسازی می‌کرد این سنگ را زیر پای خود گذاشت تا بتواند دیوار کعبه را تمام کند .

در این هنگام بود که به اذن خدا ، جای پای ابراهیم ، روی این سنگ نقش بست و این سنگ به مقام ابراهیم مشهور شد و نماز طواف را باید پشت این مقام خواند .26

نماز پیامبر تمام می‌شود و او اکنون بار دیگر به سوی حجر الأسود می‌رود و دو دست خود را بر آن می‌کشد و آنگاه دست‌های خود را به صورت می‌کشد .27

بعد از آن پیامبر به سوی کوه صفا می‌رود، او از کوه صفا بالا می‌رود و صدای او در دل کوه می‌پیچد :

اللّه اکبر ، اللّه اکبر !28

تمام مسلمانان نیز همراه پیامبر این ذکر را تکرار می‌کنند .

گوش کن ! پیامبر این دعا را می‌خواند : «ستایش خدایی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را یاری کرد و دشمنان اسلام را نابود ساخت» .29

تا چند سال قبل ، تمام فاصله این کوه تا کوه مروه پر از بت‌هایی بود که مردم به پرستش آنها مشغول بودند .

امّا امروز باید خدا را شکر کرد که همه آن بت‌ها نابود شده‌اند و همه مردم ، ندای خداپرستی سر می‌دهند .

اللّه اکبر !

پیامبر حدود یک ساعت بر بالای کوه صفا می‌ایستد و دعا می‌خواند .30

اکنون موقع آن است که به سوی کوه مروه حرکت کنیم .

به کوه مروه می‌رسیم ، پیامبر از کوه بالا می‌رود ، بار دیگر صدای پیامبر در فضا می‌پیچد : اللّه اکبر !

بعد از لحظاتی ، به سوی کوه صفا برمی‌گردیم ، ما باید فاصله صفا و مروه را هفت بار طی کنیم .

امیدوارم که خسته نشده باشی ! این دور آخر است ، وقتی به کوه مروه‌برسیم ، دیگر سعی تمام می‌شود.

## من کاسه داغ‌تر از آش هستم !

پیامبر از کوه مروه بالا می‌رود و رو به مردم می‌کند و می‌گوید : «جبرئیل به من دستور داده است تا به شما بگویم که مقداری از موی سر خود را کوتاه کنید و از احرام بیرون بیایید و هر کس که مانند من همراه خود از میقات ، قربانی آورده است باید در احرام بماند» .31

مردم به سخن پیامبر عمل می‌کنند و با کوتاه کردن موی سر خود از احرام بیرون می‌آیند .

همسفر خوبم !

تو که همراه خود قربانی از میقات نیاورده‌ای ؟

پس بیا از احرام خارج شویم .

این اعمالی که ما انجام دادیم ، اعمال عمره است و ما باید نزدیک روز عرفه ، یکبار دیگر لباس احرام به تن کنیم و به سوی سرزمین منا برویم و در آنجا گوسفند یا شتری خریداری نماییم و آن را قربانی کنیم .

مبارک باشد ! خدا از تو قبول کند !

در منطقه اَبطَح ، چادرهای زیادی بر پا می‌شود و همه ، لباس‌های احرام را از تن بیرون آورده، بدن خود را شسته، لباس‌های معمولی خود را به تن می‌کنند .32

امّا پیامبر هنوز لباس احرام به تن دارد ، و در خیمه خود استراحت می‌کند ، این حکم خداست که هر کس با خود قربانی آورده است باید در احرام باقی بماند .

در این میان صدایی به گوشم می‌رسد ، یک نفر با مردم سخن می‌گوید : «ای مردم ! شما خجالت نمی‌کشید ؟ پیامبر هنوز در لباس احرام است و شما لباس‌های زیبا بر تن کرده‌اید ؟ !» .33

خدای من ! این کیست که این‌گونه سخن می‌گوید ؟

چرا او هنوز لباس احرام به تن دارد ؟

آیا او را می‌شناسی ؟ او عُمر بن خطّاب است .

پیامبر از خیمه خود بیرون می‌آید ، او را صدا می‌زند و می‌گوید :

ــ چرا هنوز لباس احرام به تن داری ؟ مگر تو همراه خود قربانی آورده‌ای ؟

ــ نه .

ــ پس چرا از احرام خارج نشدی ؟ مگر من نگفتم هر کس قربانی از میقات با خود نیاورده است، از احرام خارج شود ؟

ــ ای رسول خدا ! آخر چگونه من از احرام خارج شوم در حالی که شما هنوز لباس احرام به تن دارید ؟34

امّا مثل اینکه عُمَر بن خطّاب تصمیم دارد هر طور شده است حرف خودش را به کرسی بنشاند .35

مگر نباید همه ما تسلیم دستور پیامبر باشیم ؟ ما می‌توانستیم از میقات با خود قربانی بیاوریم و اکنون مانند پیامبر در احرام باقی بمانیم ، امّا الآن که این کار را نکرده‌ایم باید به دستور پیامبر عمل کنیم .

## مژده دهید ، بوی بهار می‌رسد !

دل پیامبر بی‌قرار دیدن علیعليه‌السلام شده است ، فاطمه عليهما‌السلام نیز در انتظار آمدن همسرش است .

آنجا را نگاه کن ! سواری به سوی ما می‌آید ! بوی خوش یار مهربان می‌آید ، خدای من ! این علیعليه‌السلام است که به این سو می‌آید .

علیعليه‌السلام در حالی که لباس احرام بر تن دارد از اسب پیاده می‌شود .

پیامبر از خیمه بیرون می‌آید ، علیعليه‌السلام را می‌بوسد و می‌بوید و او را به خیمه دعوت می‌کند .

علیعليه‌السلام گزارش‌های سفر خود را به پیامبر می‌دهد : «خدا مرا کمک کرد و من توانستم مردم یمن را مسلمان کنم؛ وقتی نامه شما به دستم رسید همراه با پنج هزار نفر به سوی مکّه آمدم ، همه ما در یَلَمْلَم ،36 لبّیک گفتیم و وقتی نزدیک مکّه رسیدم به همراهان خود دستور دادم در آنجا توقّف کنند تا من نزد شما بیایم و کسب تکلیف کنم ».37

پیامبر با شنیدن سخنان علیعليه‌السلام خوشحال می‌شود و شکر خدا را به جا می‌آورد .

اکنون ، علیعليه‌السلام می‌داند که فاطمه عليهما‌السلام چشم انتظار اوست .

او از پیامبر اجازه می‌گیرد تا به خیمه فاطمه عليهما‌السلام برود و او را ببیند .

علیعليه‌السلام وارد خیمه می‌شود .

بوی عطر تمام خیمه را فرا گرفته است ، او سلام می‌کند و جواب می‌شنود .

علیعليه‌السلام با دیدن همسرش تعجّب می‌کند ، فاطمه عليهما‌السلام از احرام بیرون آمده و لباس زیبایی بر تن کرده است .

علیعليه‌السلام از فاطمه عليهما‌السلام سوال می‌کند :

ــ فاطمه ! پیامبر هنوز لباس احرام بر تن دارد ، چرا تو از احرام بیرون آمده‌ای ؟

ــ این دستور پدرم بود ، هر کس که با خود قربانی همراه نیاورده است باید از احرام خارج شود و در روز عرفه دوباره احرام ببندد .38

اکنون ، علیعليه‌السلام به سوی پیامبر باز می‌گردد و ماجرا را شرح می‌دهد .

پیامبر رو به او می‌کند و می‌گوید :

ــ علی جان ! تو هنگام احرام چگونه نیّت کردی ؟

ــ من هنگامی که در میقات بودم چنین گفتم : «خدایا ! من مانند لبّیک پیامبر ، لبّیک می‌گویم» .

ــ آیا از میقات با خود قربانی هم آورده‌ای ؟

ــ آری ، من با خود سی و چهار شتر آورده‌ام و نیّت کرده‌ام که آنها را در این سفر حج، قربانی کنم .39

لبخندی دلنشین بر چهره پیامبر نمایان می‌شود ، در میان این همه جمعیّت ، فقط حجِّ علیعليه‌السلام مانند حجِّ پیامبر است .

## از ماه من شکایت نکنید !

اکنون علیعليه‌السلام با پیامبر خداحافظی می‌کند و به مسجد الحرام می‌رود و اعمال خود را انجام می‌دهد و بعد سریع به سوی مردم یمن که در بیرون شهر هستند می‌رود .

امّا وقتی به اهل یمن می‌رسد می‌بیند که آنها لباس‌های احرام خود را عوض کرده‌اند و پارچه‌های نو بر تن دارند .

ــ شما این همه پارچه نو از کجا آورده‌اید ؟

ــ ما از پارچه‌هایی که همراه کاروان بود استفاده کرده‌ایم .

ــ این پارچه‌ها از بیت‌المال است ، من باید آنها را تحویل پیامبر بدهم ، شما چرا به آنها دست زده‌اید ؟

ــ ما می‌خواستیم با لباس‌های احرامِ تمیز و نو به زیارت خانه خدا برویم .

ــ هر چه سریع‌تر این پارچه‌ها را از تن بیرون آورید !

اهل کاروان این دستور را انجام می‌دهند ، امّا در دلشان از علیعليه‌السلام ناراحت می‌شوند .

به هر حال ، مردم یمن به سوی مکّه حرکت می‌کنند و وارد مسجد الحرام می‌شوند و اعمال خود را انجام می‌دهند .

سپس آنها نزد پیامبر می‌روند و در حضور پیامبر از علیعليه‌السلام شکایت می‌کنند : «ما می‌خواستیم با لباس احرام نو طواف خانه خدا را انجام دهیم ، امّا علیعليه‌السلام با این کار ما مخالفت کرد ».

پیامبر چون سخنان اهل یمن را می‌شنود رو به آنها می‌کند و می‌گوید : «هرگز در مورد علیعليه‌السلام بدگویی نکنید ، او اگر بر شما سخت‌گیری کرده است برای این بوده که می‌خواسته دستور خدا را اجرا کند» .40

با این سخن پیامبر ، همه می‌فهمند که علیعليه‌السلام در راه حق کوتاهی نمی‌کند ، او می‌خواسته است با این کار خود از بیت المال دفاع کند .

چند روز می‌گذرد . . .

ظهر روز پنجشنبه ، هشتم ماه ذی الحجّه فرا می‌رسد ، پیامبر دستور می‌دهد تا مردم غسل کنند و لباس احرام بر تن کنند و لبّیک بگویند .41

بار دیگر صدای لبّیک در همه جا می‌پیچد ، چه شوری بر پا می‌شود !

هزاران هزار نفر ، همراه با پیامبر ، لبّیک‌گویان به سوی سرزمین عرفات حرکت می‌کنند .

آنها شب را در راه می‌مانند و صبح جمعه که روز عرفه است به سرزمین عرفات می‌روند .42

همسفر خوبم !

اینجا سرزمین عرفات است .

سرزمینی که خدا گناهان بزرگ را به حرمت آن می‌بخشد و رحمت خود را بر بندگان خویش نازل می‌کند .43

آیا می‌دانی که جبرئیل ، ابراهیمعليه‌السلام را به این سرزمین آورد و به او گفت : «ای ابراهیم ! به گناه خویش اعتراف کن» .44

این سرزمین ، جایی است که ما باید به گناهان خود اعتراف کنیم تا خداوند ما را مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد .

آیا آن کوه را می‌بینی که آنجاست ؟

فکر می‌کنم که همان کوه رحمت (جبل النّور) است .

پیامبر کنار این کوه می‌ایستد ، همه مردم می‌خواهند کنار این کوه وقوف کنند .

پیامبر رو به آنها می‌کند و با دست اشاره به سرزمین عرفات می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! شما می‌توانید در تمام این سرزمین وقوف کنید» .45

پیامبر از ظهر تا نزدیک غروب ، رو به قبله می‌ایستد و مشغول دعا می‌شود .46

اشک در چشمان او حلقه زده است و با خدای خویش راز و نیاز می‌کند .

در جای جای این سرزمین ، صدای گریه و دعا به گوش می‌رسد .

## اکنون به عهد خویش وفا کن!

وقتی در مدینه بودیم جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به آن حضرت دستور داد تا سفر مهم خود را شروع کند و در آن سفر ، حجِّ خانه خدا و ولایت علیعليه‌السلام را برای مردم بیان نماید .

قرار است در این سفر اسلام کامل شود ، پیامبر تا امروز همه واجبات را برای مردم گفته است ، فقط ولایت علیعليه‌السلاممانده است که باید در این سفر برای مردم بیان شود .

آیا می‌دانی که در همین صحرای عرفات، آیه ولایت نازل می‌شود ؟

گوش کن ، این جبرئیل است که با پیامبر سخن می‌گوید : «ای محمّد ! خدا به تو سلام می‌رساند و از تو می‌خواهد تا به عهد خود وفا کنی و علی را به عنوان جانشین خود معرّفی کنی ».47

امروز مردم باید بدانند که حج با ولایت علیعليه‌السلام کامل می‌شود .

امّا پیامبر رو به جبرئیل می‌کند و می‌گوید : «ای جبرئیل ! عدّه‌ای از این مردم دشمنی و کینه علی را به دل دارند ، می‌ترسم که آنان در میان امّت من اختلاف ایجاد کنند و باعث شوند امّت من از اسلام روی برگردانند ، از تو می‌خواهم که از خدا بخواهی تا مرا از فتنه آنها ایمن گرداند» .48

همسفر خوبم ! پیامبر می‌داند که بزرگان قبیله قُریش هرگز به جانشینی علیعليه‌السلام راضی نخواهند شد .

قریش یکی از بزرگ‌ترین قبیله‌های عرب است ، ریاست شهر مکّه به دست این قبیله است و برای همین تمام عرب‌ها به این قبیله احترام می‌گذارند .

گر چه خود پیامبر نیز از این قبیله است ، امّا بزرگان این قبیله با اسلام دشمنی‌های زیادی نمودند .

علیعليه‌السلام در جنگ بدر و اُحُد ، بزرگان قریش را که به جنگ اسلام آمده بودند ، کشته است .49

اگر شمشیر علیعليه‌السلام در جنگ بدر و اُحُد نبود ، دشمنان ، اسلام را نابود کرده بودند .

این علیعليه‌السلام بود که بدون هیچ گونه ترس و واهمه‌ای در مقابل آنها ایستاد و تا پای جان از اسلام دفاع کرد .

امروز بزرگان قریش به ظاهر مسلمان شده‌اند ، امّا آنها کینه بزرگی از علیعليه‌السلام به دل دارند .

آنها رسم‌های روزگار جاهلیّت را فراموش نکرده‌اند و در فکر انتقام خون قریش هستند .

اگر امروز آنها بفهمند که پیامبر می‌خواهد علیعليه‌السلام را به عنوان جانشین خود معرّفی کند، دسیسه خواهند کرد .

برای همین، پیامبر می‌خواهد، خدا او را از فتنه‌های آنها ایمن کند .

جبرئیل به آسمان می‌رود...

اگر خوب نگاه کنی اشک را در چشمان پیامبر می‌بینی ! او بزرگان قریش را به خوبی می‌شناسد ، می‌داند که آنها به این سادگی ، ولایت علیعليه‌السلام را قبول نخواهند کرد .

پیامبر می‌خواهد در بهترین موقعیّت ، این مأموریّت مهم را انجام دهد ، او منتظر برگشتن جبرئیل است .

کاش همه مردم ، قلب صاف و بدون کینه‌ای داشتند ، آن وقت در همین سرزمین عرفات ، پیامبر مراسم بیعت با علیعليه‌السلامرا بر گزار می‌کرد .

آنجا را نگاه کن !

پیامبر ، علیعليه‌السلام را به حضور می‌طلبد .

علیعليه‌السلام با عجله می‌آید و پیامبر با او مشغول سخن می‌شود و به او خبر می‌دهد که جبرئیل بر او نازل شده است .

همسفرم ! نگاه کن ، وقت زیادی تا غروب خورشید نمانده است .

پیامبر نگاهی به خورشید می‌کند و دست به دعا برمی‌دارد ، او می‌خواهد دعا کند .

دعای پیامبر این است : «خدایا ! من به عفو و بخشش تو پناه می‌برم ، مرا از رحمت خود بی‌نصیب مگردان» .50

اکنون موقع حرکت است ، همه مردم آماده شده‌اند . با غروب آفتاب همه به سوی سرزمین مَشعَر حرکت می‌کنند .

شوری بر پا می‌شود ، گویی یک بیابان به حرکت افتاده است ، تا چشم کار می‌کند مردمانی را می‌بینی که به سوی سرزمین مشعر حرکت می‌کنند ، چه محشری بر پا شده است !

تو هم با چشمانی اشکبار با سرزمین عرفات وداع می‌کنی !

آیا بار دیگر دیدار این سرزمین قسمت ما خواهد شد ؟

## ای خدای سرزمین مشعر!

هوا دیگر تاریک شده است و ستارگان جلوه نمایی می‌کنند ، آسمان چه شکوهی دارد !

پیامبر در حالی که بر شتر خویش سوار است و ذکر استغفر اللّه بر لب دارد به سوی سرزمین مشعر می‌رود .

بعد از ساعتی به آن سرزمین می‌رسیم ، پیامبر دستور می‌دهد تا بلال اذان بگوید ، نماز مغرب و عشاء بر پا می‌شود .51

امشب که شب عید قربان است ، باید در این صحرا بمانیم و فردا اوّل طلوع آفتاب به سرزمین منا برویم .

بعد از نماز ، پیامبر مقداری استراحت می‌کند .

تو هم خیلی خسته‌ای ، قدری استراحت کن . . .

. . .همسفر ! برخیز ! اذان صبح نزدیک است ، باید سریع وضو بگیری ، الآن نماز بر پا می‌شود .

صدای اذان در این سرزمین می‌پیچد :

اللّه اکبر !

نماز بر پا می‌شود ، چه نماز باصفایی !

هوا دارد روشن می‌شود و پیامبر رو به قبله ایستاده است و مشغول دعا است .

دعای پیامبر تا لحظه روشن شدنِ هوا، طول می‌کشد ، وقتی که هوا کاملاً روشن می‌شود پیامبر به سوی سرزمین منا حرکت می‌کند .52

پیامبر از مردم می‌خواهد تا به آرامی قدم بردارند و موجب اذیّت و آزار دیگران نشوند .

در روزگار جاهلیّت ، رسم بر این بود که مردم با عجله ، سرزمین مشعر را ترک می‌کردند ، امّا پیامبر با این رسم مخالفت می‌کند و برای همین، دستور می‌دهد تا مردم به آرامی به سوی منا بروند .53

گوش کن !

پیامبر زیر لب این دعا را زمزمه می‌کند : «خدایا ! توبه مرا قبول کن و دعای مرا مستجاب نما !» .54

## سلام بر سرزمین آرزوها

امروز ، روز عید قربان است و ما اکنون به سرزمین منا رسیده‌ایم .

آیا می‌دانی چرا این سرزمین را منا نامیده‌اند ؟

وقتی که جبرئیل ، ابراهیمعليه‌السلام را به این سرزمین آورد به او گفت : «ای ابراهیم ! هر چه می‌خواهی آرزو کن !» .55

اینجا سرزمینی است که آرزوهای بزرگ برآورده می‌شود .

پیامبر به سوی جَمَره یا همان شیطان بزرگ می‌رود تا بر آنجا سنگ بزند ، پیامبر هفت سنگ بر آن می‌زند و هر بار فریاد اللّه اکبر او در همه جا می‌پیچد .56

البته ما باید سنگ‌های خود را به آن ستونی که در وسط به عنوان نشانه ، نصب شده بزنیم ، اینجا سه ستونِ سنگی هست که به هر کدام از آنها جَمَره می‌گویند ، امروز فقط به یکی از آنها سنگ می‌زنیم ، امّا فردا و روز بعد از آن ، باید به همه ستون‌ها سنگ بزنیم .

می‌دانم دلت می‌خواهد داستان جَمَره را برایت بگویم .

وقتی که خدا خواست ابراهیمعليه‌السلام را امتحان کند ، به او دستور داد تا فرزند دلبندش ، اسماعیلعليه‌السلام را به این سرزمین بیاورد و در راه او قربانی کند .

ابراهیمعليه‌السلام همراه با اسماعیل به این سرزمین آمد ، شیطان سر راه او آمد و او را این‌گونه وسوسه کرد : «تو چقدر بی‌رحم هستی ! آیا می‌خواهی با دست خودت فرزندت را سر ببری ؟» .

جبرئیل به کمک ابراهیمعليه‌السلام آمد و به او دستور داد که شیطان را با سنگ بزند .

ابراهیمعليه‌السلام سنگی برداشت و به سوی شیطان پرتاب کرد .

او با زبان دل این‌گونه با شیطان سخن می‌گفت : «تو می‌خواهی مرا وسوسه کنی تا دستور خدای خویش را انجام ندهم ! من ، خود ، فرزند و هر چه که دارم را فدای خدا می‌کنم» .

همسفر خوبم !

از آن روز رسم شده است که حاجی به همان جایی سنگ بزند که ابراهیمعليه‌السلام به شیطان سنگ زده است .57

حاجی با این کار خود ، به تمام وسوسه‌هایی که شیطان می‌کند ، سنگ می‌زند .

آیا می‌دانی به عدد هر سنگی که به جَمَره می‌زنی خداوند گناهی از گناهان کبیره تو را می‌بخشد ؟58

دوست خوب من !

اکنون دیگر موقع قربانی کردن است .

نگاه کن ! پیامبر شترهایی را که از میقات همراه خود آورده است ، قربانی می‌کند ، علیعليه‌السلام هم شترهای خودش را قربانی می‌کند .

کسانی که همراه خود قربانی نیاورده‌اند ، اینجا شتر یا گوسفندی را خریداری و قربانی می‌کنند .

پیامبر رو به مردم می‌کند و می‌گوید : «امروز روز قربانی کردن است ، اگر در نیّت خود خالص باشید وقتی خون قربانی به زمین می‌ریزد خدا تمام گناهان شما را می‌بخشد» .59

## چه مژده‌ای از این بالاتر !

اکنون پیامبر موی سر خود را می‌تراشد و مردم هم مانند او این کار را انجام می‌دهند ، البته تو خود می‌دانی که زنان فقط باید مقدار کمی از گیسوی خود را کوتاه کنند .

اکنون همه ، حاجی شده‌اند ، قلب‌ها با بخشش گناهان پاک شده است .

همسفرم ! مبارک باشد ، تو دیگر حاجی شده‌ای !

به مردم خبر می‌رسد که پیامبر می‌خواهد برای آنها سخن بگوید ، این لحظه بهترین موقع برای سخنرانی است .

مردم جمع می‌شوند و منتظرند تا پیامبر سخن خود را شروع کند .

پیامبر نگاهی به جمعیّت می‌کند و چنین می‌گوید : «به سخنان من گوش دهید و بدانید من به زودی به دیدار خدای خویش خواهم شتافت ، ای مردم ! از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید و مال یکدیگر را به حرام تصرّف نکنید ، بدانید که شما خدای خویش را ملاقات خواهید کرد و او از کردار و رفتار شما سوال خواهد نمود ، من ، همه سنّت‌های روزگار جاهلیّت را زیر پای خود می‌نهم و آنها را باطل اعلام می‌کنم ، بهترین شما نزد خدا باتقواترین شماست ، هر ربا و بهره‌ای که در روزگار جاهلیّت بوده است ، پرداخت آن لازم نیست ، و هر خونی که در آن روزگار ریخته شده است باید فراموش شود و کسی دیگر به فکر انتقام نباشد ...».60

همسفر خوبم !

پیامبر می‌داند که بعضی از سنّت‌های عصر جاهلیّت در میان مردم باقی مانده است ، برای همین او با این سخنان خود ، همه آن سنّت‌های غلط را باطل اعلام می‌کند .

سخنرانی پیامبر تمام شده است و او می‌خواهد به مکّه باز گردد تا طواف حج و بقیّه اعمال مکّه را انجام دهد .

پیامبر سوار بر شتر خود می‌شود و به سوی مکّه می‌رود تا خانه خدا را زیارت کُند و اعمال خود را انجام دهد .

من و تو هم باید همراه پیامبر برویم و اعمال خود را انجام دهیم .

پیامبر بعد از انجام اعمال خود ، تصمیم می‌گیرد تا به سرزمین مناباز گردد ، زیرا بر هر حاجی لازم است که شب یازدهم ماه ذی الحجّه در سرزمین منا باشد .61

می‌دانم که خیلی خسته هستی ، خیلی راه رفته‌ای و طواف و سعی انجام داده‌ای ، امّا باید عجله کنیم و قبل از غروب آفتاب ، خود را به سرزمین منا برسانیم .

دیگر راهی نمانده است !

نگاه کن ، ما نزدیک منا هستیم ، همان جایی که باید قربانی کرد !

اکنون دیگر می‌توانی جایی را برای استراحت پیدا کنی .

سلام بر یادگار عزیز خورشید

امروز ، روز یازدهم ماه ذی الحجّه است و ما باید به سوی جَمَره برویم و هر سه شیطان را سنگ بزنیم .

ما با هم این عمل واجب خود را انجام می‌دهیم و به درون چادرمان می‌رویم و به استراحت می‌پردازیم .

روز دوازدهم فرا می‌رسد ، امروز هم باید به جَمَره برویم و آخرین سنگ‌های خود را به شیطان بزنیم ، آیا می‌دانی این تنها عمل واجبی است که باقی مانده است ؟ بعد از آن ، دیگر حجِّ ما تمام می‌شود .

خبری می‌شنوم ، امروز جبرئیل نزد پیامبر آمده و سوره نصر را بر آن حضرت نازل کرده است .

نمی‌دانم چه رمز و رازی در میان است که پیامبر با نزول این سوره می‌فهمد که مرگ او بسیار نزدیک است .62

برای همین او می‌خواهد سخنان مهمّی را برای مردم بیان کند .

یک نفر در میان مردم اعلام می‌کند : «ای مردم ! همگی کنار مسجد خیف جمع شوید پیامبر می‌خواهد برای ما سخن بگوید» .

حتما سوال می‌کنی مسجد خیف کجاست .

در سرزمین منا ، مسجد مقدّسی وجود دارد که در آن مکان ، هزار پیامبر نماز خوانده‌اند .63

مسجد پر از جمعیّت شده است ، دیگر جایی نیست ، امّا من هر طور شده خود را به داخل مسجد می‌رسانم .

پیامبر نگاهی به جمعیّت می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! من به زودی به دیدار خدای خود خواهم رفت ، بدانید که من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم ، آن دو چیز گرانبها ، قرآن و عترت من می‌باشند ، خداوند به من خبر داده است که قرآن و عترت من ، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر به من ملحق شوند ».64

همسفر خوبم!

این پیام مهمّی بود که پیامبر در این مکان مقدّس به گوشِ همه مردم رساند ، امروز دیگر همه می‌دانند که عترت و خاندان پیامبر ، خیلی عزیز و محترم هستند ، قرآن و علی و فاطمه و حسن و حسینعليه‌السلام، یادگارهای پیامبر هستند .

صدای اذان ظهر به گوش می‌رسد ، بیا سریع وضو بگیریم و در نماز شرکت کنیم .

بعد از نماز ، پیامبر به سوی جَمَره می‌رود و سنگ‌های خود را به سه شیطان می‌زند و سپس به مکّه باز می‌گردد .

## در این شهر گمشده‌ای دارم

ما به مکّه باز می‌گردیم و در منطقه اَبطَح چادرهای خود را بر پا می‌کنیم .

من به چادر خود می‌روم تا خاطرات این سفر حج را بنویسم و برای آیندگان به یادگار بگذارم .

نمی‌دانم چه می‌شود که یکباره هوای دیدن پیامبر به دلم می‌افتد ، برمی‌خیزم و به سوی خیمه پیامبر می‌روم .

آیا تو هم همراه من می‌آیی ؟

اینجا خیمه پیامبر است ، جمعی از یاران ، پروانه وجود او شده‌اند .

من سلام می‌کنم و داخل خیمه می‌شوم .

یاران پیامبر از آن حضرت سوال‌های مختلفی می‌پرسند و جواب می‌شنوند .

ناگهان ، پیامبر سکوت می‌کند و به نقطه‌ای خیره می‌شود ، همه به چهره پیامبر نگاه می‌کنند ، هیچ کس سخن نمی‌گوید .

لحظه‌ای می‌گذرد ، صدای «اللّه اکبرِ » پیامبر سکوت خیمه را می‌شکند .

همه می‌خواهیم بدانیم چه شده است .

پیامبر رو به ما می‌کند و می‌گوید : «همین الآن ، جبرئیل بر من نازل شد و این آیه را بر من وحی کرد : (إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ ؛ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَهُمْ رَ اکِعُونَ )، بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می‌دهند ، بر شما ولایت دارند .65

همه به فکر فرو می‌روند ، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می‌دهد کیست ؟ او کیست که همچون خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد ؟

من هیچ کس را نمی‌شناسم که در رکوع ، صدقه داده باشد .

پیامبر رو به یارانش می‌کند و می‌گوید : «برخیزید ! برخیزید ! ما باید به مسجد الحرام برویم و آن کسی را که این آیه در مورد او نازل شده است، پیدا کنیم» .

همه به سوی مسجد الحرام می‌رویم .

مسجد پر از جمعیّت است ، عدّه‌ای مشغول نماز و گروهی دیگر مشغول طواف هستند .

خدایا ! ما چگونه گمشده خود را پیدا کنیم ؟

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیّت ، صدقه داده است ؟

خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سوال کنیم ، این طوری بهتر می‌توانیم گمشده خود را پیدا کنیم .

آنجا را نگاه کن !

یک مرد عرب می‌خواهد از درِ مسجد بیرون برود ، نگاه کن ، چهره او زرد است ، حتما خیلی گرسنه است ، لباس‌های او را نگاه کن که چقدر ژولیده است !

آیا موافقی از او سراغ گمشده خود را بگیریم ؟

همه ما نزد آن فقیر می‌رویم ، نگاه کن ، این فقیر چقدر خوشحال است ! مثل اینکه تمام دنیا را به او داده‌اند .

پیامبر به او نگاهی می‌کند و می‌پرسد : «ای مرد عرب ! از کجا می‌آیی ؟ چرا این‌قدر خوشحالی ؟» .

مرد عرب با دست ، گوشه مسجد را نشان می‌دهد و می‌گوید : «من از پیش آن جوان می‌آیم ، او به من این انگشتر قیمتی را داد» .

صدای اللّه اکبرِ پیامبر در مسجد طنین می‌اندازد .

همه از این فقیر می‌خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می‌گوید : «ساعتی قبل ، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم ، امّا هیچ کس به من کمک نکرد ، من در مسجد دور می‌زدم و طلب کمک می‌کردم ، در این میان ، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود ، او با دست اشاره کرد تا من به سوی او بروم ، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم ، اللّه اکبر می‌گویند ، و ما به سوی آن جوان می‌رویم .

آن جوان ، هنوز دارد نماز می‌خواند .

پیامبر تا او را می‌بیند اشک در چشمانش حلقه می‌زند !

به راستی این کیست که دیدنش این‌گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است ؟

او را شناختی یا نه ؟

چطور می‌شود آقای خودت را نشناسی ؟

او مولای تو ، علیعليه‌السلام است که به حکم قرآن ، از امروز بر همه مسلمانان ، ولایت دارد .66

## بازار داغ انگشترها !

این خبر در شهر مکّه می‌پیچد که خداوند آیه‌ای را در مورد علیعليه‌السلام نازل کرده است ، آنهایی که مانند تو عشق علیعليه‌السلام در سینه دارند خوشحال می‌شوند ، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علیعليه‌السلام !

امّا در میان مردم گروهی هستند که کینه علیعليه‌السلام را به سینه دارند ، این خبر آنها را بسیار ناراحت می‌کند .

برای همین آنها جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و با یکدیگر در مورد این موضوع گفتگو می‌کنند .

آیا می‌خواهی سخن آنها را بشنوی ؟

گوش کن : «ما هرگز ولایت علی را قبول نمی‌کنیم ، آخر چگونه می‌شود یک جوان بر ما که پنجاه سال از او بزرگ‌تر هستیم حکومت کند ؟ علی خیلی جوان است ، او برای رهبری شایسته نیست» .

همسفر خوبم !

معلوم می‌شود که هنوز این مردم به سنّت‌های جاهلیّت ایمان دارند .

عرب‌ها که همیشه رهبران خود را با ریش‌های سفید دیده‌اند نمی‌توانند رهبری یک جوان را قبول کنند .

امروز علیعليه‌السلام فقط سی و دو سال دارد ، درست است که او همه خوبی‌ها و کمال‌ها را دارد ، امّا برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریشِ سفید نمی‌شود ، برای آنها ارزش ریشِ سفید از همه فضایل برتر است !!!

البته بعضی از این مردم ، فکر می‌کنند که خلیفه باید خیلی جدی باشد و همیشه قیافه اخمو داشته باشد تا همه از او بترسند ، امّا علیعليه‌السلام همیشه لبخند به لب دارد و اهل شوخی است و برای همین به درد خلافت نمی‌خورد .67

سرانجام آنها تصمیم می‌گیرند تا نزد پیامبر بروند .

نگاه کن ! آنها به سوی خیمه پیامبر می‌روند ، خوب است ما هم همراه آنها برویم .

آنها وارد خیمه می‌شوند و سلام می‌کنند و به پیامبر می‌گویند : «ما هرگز نمی‌توانیم رهبری و ولایت علی را قبول کنیم ، ما نمی‌توانیم از علی پیروی کنیم ، از تو می‌خواهیم تا شخص دیگری را به جای او معرّفی کنی» .

پیامبر نگاهی به آنها می‌کند و به آنان می‌گوید که من نمی‌توانم از جانب خودم ، دستور خدا را تغییر دهم .

آنها وقتی این سخن را می‌شنوند ، با ناامیدی از خیمه پیامبر خارج می‌شوند .68

آنها به فکر نقشه‌ای دیگر می‌افتند ، آیا می‌خواهی تو را از آن باخبر کنم ؟

آنها می‌خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقیرها صدقه بدهند تا خداوند آیه‌ای را هم در مورد آنها نازل کند !!

آنها با خود فکر می‌کنند که اگر آیه‌ای در مورد آنها نازل بشود چقدر خوب می‌شود ، آن وقت ، آنها هم بر مردم ولایت خواهند داشت .

همسفرم !

آنها پول‌های خود را روی هم می‌ریزند ، این یک سرمایه گذاری مشترک است ، هرکس باید سهم خودش را بدهد .

با این پول می‌توان بیست و چهار انگشتر قیمتی خرید .

خبر می‌رسد که در مسجد الحرام بازار صدقه دادن ، خیلی داغ شده است !

چند نفر کنار درهای مسجد ایستاده‌اند ، یکی از آنها هم در داخل مسجد مشغول نماز است ، وقتی یک فقیر وارد مسجد می‌شود ، دور او حلقه می‌زنند و از او می‌خواهند تا نزد آن شخصی برود که نماز می‌خواند و یک انگشتر قیمتی بگیرد .

فقیر هم که از اصل ماجرا، بی‌خبر است خوشحال می‌شود و به آن طرف می‌رود .

با نزدیک شدن فقیر ، یکی به آن نمازگزار علامت می‌دهد و او به رکوع می‌رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می‌شود !

درد سرت ندهم ! 24 فقیر، صاحب انگشتر شدند، امّا آیه‌ای نازل نشد که نشد !69

انگشترهایی که این گروه به هدر دادند ، شاید از انگشتر علیعليه‌السلام قیمتی‌تر باشد ، امّا انگشتر علیعليه‌السلام چیزی داشت که همه این 24 انگشتر نداشت و آن ، اخلاص صاحبِ انگشتر بود .

## پیمانی سیاه در خانه دوست

آنجا را نگاه کن !

آن چهار مرد را ببین ، آنها آهسته با یکدیگر چه می‌گویند ؟

ــ دیدید که حدس من درست بود ! محمّد می‌خواهد علی را به عنوان جانشین خود معرّفی کند .

ــ آری ، به زودی همه مردم با علی بیعت خواهند کرد .

ــ باید کاری بکنیم ، ما هرگز اجازه نمی‌دهیم که علی بر ما حکومت کند !

ــ ما باید با هم، پیمانی مهم ببندیم .

همه با این نظر موافقت می‌کنند ، آنها با سرعت به سوی کعبه حرکت می‌کنند .

آیا می‌دانی آنها می‌خواهند چه کنند ؟

خوب است که ما هم همراه آنها برویم .

نگاه کن ! درِ کعبه باز می‌شود و آنها وارد خانه خدا می‌شوند .

حدس من این است که اینها از بزرگان قریش هستند که به این راحتی وارد کعبه شدند .

راستی یادم رفت بگویم ، عرب‌ها رسمی دارند که پیمان‌نامه‌های مهمّ خود را در داخل کعبه قرار می‌دهند .

امّا این چهار نفر می‌خواهند در داخل کعبه ، پیمان‌نامه‌ای را بنویسند .

به راستی این چه پیمانی است که باید در کعبه نوشته شود ؟!

من باید هر طوری هست وارد کعبه بشوم ، آخر من برای بیان حقیقت ، مسئولیّت دارم .

یکی از آنها قلم و کاغذی را برمی‌دارد و شروع به نوشتن می‌کند .

خدای من ! او چه می‌نویسد ؟ آنها می‌خواهند چه پیمان‌نامه‌ای را امضا کنند ؟

«ما چهار نفر با یکدیگر پیمان می‌بندیم که وقتی محمّد از دنیا برود نگذاریم حکومت به خاندان او برسد» .70

من باور نمی‌کنم ، عدّه‌ای در میان یاران پیامبر باشند و میان خود پیمانی این‌گونه ببندند !

آخر مگر خاندان پیامبر چه کرده‌اند که اینان این‌گونه با آنها دشمنی می‌ورزند ؟

امّا یادم می‌آید که از قدیم گفته‌اند ریاست و سیاست پدر و مادر نمی‌شناسد !

اینها برای رسیدن به حکومت و ریاستِ چند روزه دنیا حاضر هستند هر کاری بکنند .

اکنون می‌فهمم که چرا پیامبر در عرفات ، از خداوند خواست تا او را در مقابل فتنه‌های دشمنان حفظ کند .

اکنون می‌فهمم که چرا پیامبر تا به حال ، مراسم بیعت با علیعليه‌السلام را برگزار نکرده است .

## در انتظار پیام آسمانی مانده‌ام

پیامبر را می‌بینم که در خیمه خود نشسته است و با خود فکر می‌کند ، خدا او را از پیمان‌نامه‌ای که در کعبه نوشته شده باخبر کرده است .71

به راستی پیامبر با این افرادی که دور او جمع شده‌اند و خود را مسلمان نشان می‌دهند چه کند ؟

اینها به ظاهر مسلمان شده‌اند و نماز می‌خوانند ، امّا با یکدیگر پیمان می‌بندند که بر خلاف دستور پیامبر عمل کنند .

آخر اینها چه مسلمانانی هستند ؟!

امان از دورویی !!

درست است که ماجرای انگشتر دادن علیعليه‌السلام در رکوع به گوش همه رسیده است ، امّا پیامبر می‌خواهد مراسمی رسمی برگزار کند و از همه مردم بخواهد با علیعليه‌السلام بیعت کنند و به این وسیله دین اسلام را کامل کند .

امّا عدّه‌ای از اطرافیان او ، دشمنی علیعليه‌السلام را در سینه دارند و به دنبال این هستند تا در اوّلین فرصت ممکن فتنه و آشوب بر پا کنند .

آنها منتظر هستند تا پیامبر ولایت علیعليه‌السلام را اعلام کند تا در میان مسلمانان فتنه کنند و همه زحمات پیامبر را از بین ببرند .

خداوند می‌داند که چه موقع ، این گروه نخواهند توانست فتنه بر پا کنند ، آن وقت به پیامبر خود خبر خواهد داد .

غروب روز سیزدهم ذی الحجّه فرا می‌رسد و هنوز پیامبر منتظر پیام آسمانی است .

مردم که مدّت‌ها از خانه و کاشانه خود دور بوده‌اند ، آماده رفتن شده‌اند ، آنها دیگر می‌خواهند نزد خانواده‌های خود باز گردند .

امّا پیامبر نمی‌خواهد این فرصت با شکوه را از دست بدهد ، او در کجا می‌تواند اجتماعی به این بزرگی پیدا کند ؟ باید در میان این جمعیّت صد و بیست هزار نفری ، ولایت علیعليه‌السلام اعلام شود .

نمی‌دانم چه می‌شود که پیامبر تصمیم می‌گیرد که فردا همراه مردم به سوی مدینه حرکت کند .

این خبر در همه جا می‌پیچد که پیامبر فردا به سوی مدینه حرکت خواهد کرد .

## ما برای بدرقه خورشید آمده‌ایم

امروز چهاردهم ماه ذی الحجّه است ، کاروان آماده حرکت است ، هزاران حاجی می‌خواهند به خانه‌های خود باز گردند .

یک انتظار بزرگ در چهره پیامبر به چشم می‌خورد .

به راستی ، چه موقع وعده خدا فرا می‌رسد ؟

کاروان حرکت می‌کند ، لحظه خداحافظی با خانه دوست است .72

آنجا را نگاه کن !

مردم مکّه هم آماده سفر شده‌اند ، امّا آنها کجا می‌خواهند بروند ؟

مگر خانه و کاشانه آنها در این شهر نیست ؟ پس چرا بار سفر بسته‌اند ؟

مردم مکّه می‌خواهند پیامبر را تا بیرون شهر بدرقه کنند ، آنها شنیده‌اند که این آخرین سفر پیامبر به مکّه است ، می‌خواهند از پیامبر بهره بیشتری ببرند .

آنها می‌خواهند مهمان‌نوازی خود را کامل کنند .

آن طرف را نگاه کن ! مردم یمن ، سوار بر شترهای خود شده‌اند ، آیا آنها می‌خواهند به یمن بروند ؟

راه یمن از راه مدینه جدا می‌باشد ، آنها باید در همین مکّه با پیامبر خداحافظی کنند و به سوی جنوب بروند ، در حالی که مدینه در طرف شمال است .

هر چه صبر می‌کنم ، می‌بینم که آنها برای خداحافظی نمی‌آیند . آیا آنها می‌خواهند بدون خداحافظی با پیامبر به یمن بروند ؟

فهمیدم ، آنها هم می‌خواهند پیامبر را بدرقه کنند .

کاروان از شهر مکّه جدا می‌شود و راه مدینه را در پیش می‌گیرد .

آفرین بر اهل مکّه و یمن!

این مردم همچنان همراه پیامبر می‌آیند .

اوّل قرار بود آنها فقط تا بیرون شهر مکّه بیایند ، امّا اکنون تصمیم می‌گیرند کیلومترها راه را در دلِ این بیابان به احترام پیامبر بیایند !73

آفتاب به وسط آسمان می‌رسد ، موقع اذان ظهر است ، کاروان برای خواندن نماز متوقّف می‌شود ، بعد از نماز و استراحت ، کاروان حرکت می‌کند .

دل پیامبر همراه این مردم است ، او آرزو می‌کند که این مردم همراه او باشند و متفرّق نشوند تا او بتواند پیام مهمّ خود را به گوش همه آنها برساند .

هوا دارد تاریک می‌شود ، باید در جایی منزل کرد ، خوب است امشب در اینجا منزل کنیم .

فردا به حرکت خود ادامه می‌دهیم ، مردم مکّه و یمن هم در دل این بیابان‌ها همراه ما هستند .

نمی‌دانم چه شده است که این مردم ، سه روز تمام در دل این بیابان‌ها به همراه پیامبر می‌آیند ؟74

غروب روز هفدهم ماه ذی الحجّه فرا می‌رسد ، دیگر همه ما خسته شده‌ایم ، باید جایی را برای استراحت انتخاب کنیم .

آنجا را نگاه کن ، میقات جُحْفه را ببین !75

حتما می‌پرسی جُحْفه دیگر کجاست ؟

جُحْفه یکی از میقات‌های حج است ، مردمی که از مصر برای حجّ خانه خدا می‌آیند در اینجا لباس احرام بر تن می‌کنند .

البته حجّ امسال که تمام شد ، سال آینده اگر از راه کشور مصر به مکّه بیایی باید در اینجا لباس احرام بپوشی و لبّیک بگویی .

همسفر خوبم !

اینجا منزلگاه خوبی است و معمولاً کاروان‌ها در اینجا منزل می‌کنند ، ما هم شب را در اینجا می‌مانیم .

سفر در این بیابان‌های خشک ، تو را حسابی خسته کرده است ، ما نزدیک دویست کیلومتر راه آمده‌ایم .76

اکنون خیمه‌ای برای خودت بر پا کن و تا صبح ، خوب استراحت کن !

ما تا مدینه راه زیادی در پیش داریم ، تازه بعد از آن هم باید سریع به شهر خود باز گردیم ، همه ، چشم انتظار تو هستند .

## زلال بِرکه در دل کویر

امروز یکشنبه ، هجدهم ماه ذی الحجّه است و صدای اللّه اکبر به گوش می‌رسد .77

همسفر، برخیز ! وقت نماز است .

مردم همه در صف‌های منظّم پشت سر پیامبر به نماز می‌ایستند .

بعد از نماز ، این کاروان بزرگ ، آماده حرکت می‌شود تا به راه خود در این بیابان ادامه دهد .

آفتاب بالا می‌آید و صدای زنگ شترها سکوت صحرا را می‌شکند ، کاروان 120 هزار نفری در دل بیابان پیش می‌رود .78

انتظار در چهره پیامبر موج می‌زند ، به راستی کی وعده خدا فرا خواهد رسید ؟

وقتی ما مقداری راه برویم به یک سه راهی می‌رسیم ، یک راه به سوی مدینه می‌رود ، یک راه به سوی عراق و راه دیگر به سوی مصر .

من فکر می‌کنم در آنجا دیگر این کاروان 120 هزار نفری تقسیم خواهد شد و هر کس به راه خود خواهد رفت .

این اجتماع بزرگ به زودی ، متفرّق خواهد شد .

ساعتی می‌گذرد ، ما حدود شش کیلومتر از جُحفه دور شده‌ایم ، آفتاب بر ما می‌تابد و تشنگی بر من غلبه می‌کند .79

به یکی از همراهان خود رو می‌کنم و می‌گویم :

ــ حاجی ! آیا آبی داری به من بدهی ؟ من خیلی تشنه شده‌ام !

ــ قدری صبر کن ، در همین نزدیکی‌ها، یک غدیر هست که می‌توانی از آب آن بنوشی .

ــ حاجی ! حواست کجاست ؟ من آب می‌خواهم ، آن وقت تو به من آدرس غدیر می‌دهی ؟ !

ــ آقای نویسنده ، منظور من از غدیر ، همان برکه است ، در همین نزدیکی‌ها برکه و آبگیری هست که تو می‌توانی از آب زلال آن بنوشی .

ــ چه حرف‌ها می‌زنی ! در این بیابان خشک ، برکه آب ، کجا پیدا می‌شود ؟

ــ نگاه کن ، آنجا را ببین ! سیاهی درختان را می‌گویم ، اگر باور نمی‌کنی پس این درختانِ بزرگ، برای چه در آنجا روییده‌اند؟ باید در آنجا آب باشد .

ــ راست می‌گویی ، سیاهی درختان را می‌بینم ، خدای من ! آنجا چقدر درخت هست ، امّا چگونه در این بیابان ، این برکه درست شده است ؟

ــ کنار آن برکه ، چشمه‌ای هست که آب از آن می‌جوشد و به این برکه می‌ریزد .

ــ بیابان و چشمه آب ؟

ــ ما تا دریای سرخ فقط دوازده کیلومتر فاصله داریم ، در فصل زمستان باران‌های سیل آسا می‌بارد و در دل زمین فرو می‌رود و در اینجا به صورت چشمه از دل زمین می‌جوشد .80

ــ آیا این برکه همیشه در اینجا هست ؟

ــ نه ، وقتی که تابستان فرا می‌رسد و هوا گرم می‌شود آبِ چشمه خشک می‌شود و با خشک شدن چشمه ، برکه هم خشک می‌شود .

ــ خدا را شکر که الآن ، روزهای پایانی زمستان است و من می‌توانم آب زلال برکه را بنوشم .81

## مدال افتخار بر سینه غدیر

خدای من !

چه بِرکه زیبایی ! چه آب باصفایی !

قربان بزرگی خدا بشوم که در دل کویر ، برکه‌ای به این زیبایی درست کرده است !

من کنار برکه می‌روم و از آب زلال آن سیراب می‌شوم و شکر خدا را به جا می‌آورم .

به راستی که این عرب‌ها چه زبان شیوایی دارند !

حتما می‌گویی چرا !

آنها چه اسم خوبی برای این برکه انتخاب کرده‌اند: غدیر خُم !

حق داری از من سوال کنی که معنای کلمه خُم چیست !

خوب حالا که سوال کردی باید کمی حوصله کنی تا برایت توضیح دهم .

وقتی تو جارو به دست بگیری و خانه خودت را حسابی تمیز کنی آن وقت هر کس به خانه تو نگاه کند می‌گوید : این خانه ، تمیز شده است .

امّا اگر یک دوست عرب زبان داشته باشی، وقتی خانه تمیز تو را ببیند می‌گوید : خُمّ .

منظور او این است که این خانه بسیار تمیز شده است .

خوب ، اکنون به این برکه زیبا نگاه کن ! آب این برکه چقدر زلال و صاف است !

اگر بخواهی اسمی برای اینجا بگذاری چه می‌گویی ؟

درست حدس زدم ؟ اسم پیشنهادی شما این است : بِرکه زلال .

امّا اینجا سرزمین حجاز است و همه به عربی سخن می‌گویند ، پس ما باید این اسم شما را به عربی ترجمه کنیم .82

به نظر شما ترجمه عربی برکه زلال چه می‌شود ؟

درست ترجمه کردی : غدیر خم !

دوست خوبم ! دیگر وقت نیست ، کاروان باید به حرکت خود ادامه دهد .

کاش فرصتی بود تا کمی اینجا می‌ماندیم و صفا می‌کردیم !

من نمی‌توانم از آبیِ این آب، چشم برگیرم !

ساعت حدود نه صبح است ، ولی ما نمی‌توانیم اینجا بمانیم ، ان‌شاءاللّه برای نماز ظهر در منزلگاه بعدی توقّف خواهیم کرد !83

عدّه‌ای مشک‌ها را پر از آب می‌کنند و به کاروان ملحق می‌شوند .

پیامبر در حالی که بر شتر خود سوار است به برکه می‌رسد .

صدایی به گوش پیامبر می‌رسد : «یَـأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...: ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کرده‌ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کند ».84

وعده خدا فرا می‌رسد ، خدا می‌خواهد کنار این آب ، مردم را با ولایت آشنا سازد .85

همان گونه که آب این برکه ، تشنگان کویر را جانی تازه می‌بخشد ، ولایت علیعليه‌السلام هم تشنگان مسیر کمال را جانی دیگر خواهد بخشید .

مردم از آیه مهمّی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند .

صدای پیامبر سکوت صحرا را می‌شکند : «شتر مرا بخوابانید ! به خدا قسم ، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی‌روم ».86

همسفرم ! اینجا سرزمین مقدّسی است ، خدا اینجا را برای بیعت مردم با علیعليه‌السلام انتخاب کرده است .

سرزمین عرفات، شایسته این نبود تا جشنِ ولایت علیعليه‌السلام در آنجا برگزار شود ، امّا این سرزمین شایستگی دارد تا آیینه تمام نمای ولایت شود .

شتر پیامبر را به زمین می‌خوابانند و پیامبر از شتر پیاده می‌شود .

چهره پیامبر از خوشحالی می‌درخشد ، هیچ کس پیامبر را تا به حال این‌قدر خوشحال ندیده است .

به خدا قسم ، هیچ قلمی نمی‌تواند این شادی پیامبر را به تصویر بکشد !

مردم ، همه در تعجّب هستند ، آنها نمی‌دانند چرا پیامبر دستور توقّف داده است .

همسفرم ! یادت نرفته که جمعیّت این کاروان ، 120 هزار نفر است !

نگاه کن ! اوّل کاروان چند کیلومتر جلوتر از ما هستند ، خیلی‌ها هم هنوز از ما عقب‌ترند ، من فکر می‌کنم که طول این کاروان چندین کیلومتر بشود .87

باید صبر کنیم تا همه به اینجا برسند .

پیامبر دستور می‌دهد تا چند سوار نزد او بروند ، پیامبر به آنها دستور می‌دهد تا به همه کسانی که جلوتر رفته‌اند خبر بدهند که برگردند .

همچنین پیامبر عدّه‌ای را می‌فرستد تا به آنهایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا برسانند ، همه باید کنار این غدیر جمع بشوند .

زیر درختان سرسبز و بلند

آفتاب بر سر و صورت من می‌تابد ، خوب است زیر درختانِ کنار برکه بروم .

چه درختان سرسبز و بلندی !

اینها درخت مُغیلان است ، درختی بسیار بلند و خار دار که کنار برکه‌های این صحرا روییده است .88

این درختان با شاخه‌ها و برگ‌های انبوه خود ، سایبان خوبی برای مسافران هستند .89

فضای سایه این درختان پر از بوته‌های خار شده است و ما نمی‌توانیم زیر سایه آن استراحت کنیم .

شاخه‌های این درختان هم بلند شده و بعضی از آنها به روی زمین رسیده است .

نگاه کن ! پیامبر هم به سوی این درختان می‌آید ، او نگاهی به این درختان می‌کند و به فکر فرو می‌رود .

آنگاه چهار نفر از یاران خود را صدا می‌زند ، آیا آنها را می‌شناسی ؟

سلمان ، مقداد ، ابوذر ، عمّار .

پیامبر از آنها می‌خواهد تا بوته‌های خار زیر این درختان را از زمین در آوردند و شاخه‌های اضافی را قطع کنند .90

آنها فورا مشغول می‌شوند ، ابتدا بوته‌های خار را از ریشه در می‌آورند خارها به دست آنها فرو می‌رود ، امّا دردی احساس نمی‌کنند ، زیرا با عشقی مقدّس کار می‌کنند .

به راستی در اینجا چه خبر است ؟

همسفرم !

بیا من و تو هم به کمک آنها برویم تا هر چه سریع‌تر ، سایبان این درختان آماده شود و زمین از خارها پاک شود .

بعد از لحظاتی ، زیر درختان از بوته‌های خار خالی می‌شود ، امّا اگر خوب نگاه کنی خارهای زیادی، روی زمین ریخته است و ممکن است به پای کسی برود .

پیامبر دستور می‌دهد تا زیر این درختان جارو شود ، و مقداری آب در آنجا پاشیده شود .91

بیا سریع از گیاهان بیابان جارویی بسازیم و اینجا را جارو کنیم .

عزیزم ! می‌دانم خسته شده‌ای ، امّا تو به سفر عشق آمده‌ای ، باید تحمّل کنی ، تو داری به میعادگاه غدیر خدمت می‌کنی !

به به ! حالا ، اینجا خیلی باصفا شد !

وقتی پیامبر زیر درختان غدیر را نگاه می‌کند ، لبخند زیبایی می‌زند .

گوش کن ، این سخن پیامبر است : «اکنون بروید و سنگ‌های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا منبری آماده کنید» .92

بلند شو ، رفیق ! پیامبر می‌خواهد مهم‌ترین سخنرانی خود را کنار غدیر ایراد کند .

معلوم می‌شود که این سخنرانی بسیار مهم است که پیامبر دستور داده اینجا این‌قدر تمیز و مرتّب شود .

سنگ‌ها از بیابان جمع می‌شود و در زیر یکی از درختان ، روی هم قرار می‌گیرد .

هنوز ارتفاع منبر آن طور که باید و شاید بلند نشده است ، به نظر شما چه کنیم ؟

دیگر در این اطراف که سنگی نیست !

اکنون، پیامبر دستور می‌دهد تا جهاز و رواندازهای شترها را جمع کنیم و بر روی سنگ‌ها قرار دهیم .93

. . . سرانجام منبری به ارتفاع یک انسان درست می‌کنیم ، یک پارچه زیبا بر روی آن می‌کشیم تا این منبر زیبا و دلنشین باشد ، خوب است پارچه‌ای هم پشت منبر نصب کنیم تا مانع تابیدن آفتاب باشد .94

دیگر اذان ظهر نزدیک است ، پیامبر دستور می‌دهد همه مردم در نماز شرکت کنند .95

مردم از آب زلال برکه ، وضو می‌گیرند و صف‌های نماز را تشکیل می‌دهند ، آنهایی که زودتر آمده‌اند در سایه درختان قرار می‌گیرند ، معلوم است که این جمعیّت 120 هزار نفری در زیر سایه این درختان جای نمی‌گیرند .

کسانی که دیرتر آمده‌اند در زیر آفتاب قرار می‌گیرند ، زمین خیلی داغ است ، آنها مجبور می‌شوند تا عبای خود را زیر پای خویش پهن کنند .96

## شکوه یک نماز در تاریخ

همه مسلمانان در صف‌های منظّم ایستاده‌اند و منتظرند ظهر بشود تا با پیامبر نماز بخوانند .

آنها می‌دانند که پیامبر می‌خواهد برایشان سخنرانی مهمّی بکند.

در این میان به پیامبر خبر می‌رسد که عدّه‌ای از مردم از جمعیّت فاصله گرفته‌اند و در این اجتماع بزرگ شرکت نکرده‌اند .

خدایا ! مگر آنها سخن پیامبر را نشنیده‌اند که همه باید برای نماز جمع شوند ؟!

آری ، فرستادگان پیامبر بارها و بارها در میان جمعیّت اعلام کرده‌اند که همه باید در نماز شرکت کنند .

آنها از بزرگان قریش هستند ، پس چرا آنها از مسلمانان جدا شده‌اند ؟

من فکر می‌کنم که آنها فهمیده‌اند پیامبر امروز چه هدفی دارد ، برای همین می‌خواهند بهانه‌ای برای فردای خود داشته باشند .

چه بهانه‌ای بهتر از اینکه بگویند ما سخنان پیامبر را در روز غدیر نشنیدیم ؟ !

همسفرم ! به نظر شما باید چه کرد ؟

من به سمت آنها می‌روم تا با آنها سخن بگویم ، امّا وقتی به آنها می‌رسم ، می‌بینم آدم‌های معمولی نیستند ، اینها بزرگان قریش هستند .

در این میان ،پیامبر علیعليه‌السلام را به حضور می‌طلبد و به او می‌گوید : «علی جان ! به سوی آن گروه برو و آنها را به سوی ما بیاور» .

علیعليه‌السلام حرکت می‌کند و به سمت آنها می‌رود .

بعد از لحظاتی . . . همه آنها نزد پیامبر هستند .

نمی‌دانم چه می‌شود که آنها به این زودی از تصمیم خود منصرف می‌شوند !

آنها از هیبت و شجاعت علیعليه‌السلام می‌ترسند ، می‌دانند که علیعليه‌السلام در اجرای دستور پیامبر کوتاهی نمی‌کند .97

اکنون دیگر همه مسلمانان جمع شده‌اند و آماده خواندن نماز هستند .

پیامبر سجّاده خویش را کنار منبر می‌گستراند و آماده نماز می‌شود .

اللّه اکبر !

این صدای اذان است که به گوش می‌رسد .98

چه منظره زیبایی !

یک بِرکه آب ، درختان با شکوه و شکوه نماز جماعت!

اینجا غدیر خم است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی الحجّه ، سال دهم هجری .

عترت پاک مرا بشناسید!

نماز ظهر غدیر به پایان می‌رسد !

و پیامبر از جای خود برمی‌خیزد ، از چند نفر می‌خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می‌رود و رو به مردم می‌ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند .99

او ابتدا از مردم سوال می‌کند :«ای مردم ! آیا صدای مرا می‌شنوید ؟ من پیامبر شما هستم» .100

وقتی او مطمئن می‌شود که همه مردم به سخنان او گوش می‌کنند ، سخنان خود را آغاز می‌کند.

او ابتدا خدا را به یگانگی یاد می‌کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـنِ الرَّحِیمِ . ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد ، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد ، آفریننده آسمان‌ها و زمین است . من به یگانگی او شهادت می‌دهم و به بندگی او اعتراف می‌کنم . ای مردم ! خدا آیه‌ای را به من نازل کرده است ، گوش کنید ، این سخن خدا می‌باشد : یَـأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ ... ای پیامبر ! آنچه را که به تو نازل کرده‌ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کند . مردم ! من می‌خواهم علّتِ نازل شدن این آیه را برای شما بگویم : جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمّی را به من داده است . ای مردم ! من به زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت ، اکنون از شما می‌پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم ؟».101

اشک از چشمان ما جاری می‌شود ، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت ؟

پیامبر سکوت کرده است و منتظر جواب است ، مردم ، همه با صدای بلند جواب می‌دهند : «ما شهادت می‌دهیم که در حقّ ما دلسوزی زیادی نمودی و پیامبر خوبی برای ما بودی ، خداوند به تو بهترین پاداش‌ها را بدهد !» .102

اکنون پیامبر علیعليه‌السلام را صدا می‌زند ، و از او می‌خواهد به بالای منبر بیاید ، علیعليه‌السلام از منبر بالا می‌رود و طرف راست پیامبر می‌ایستد .103

پیامبر رو به جمعیّت می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می‌گذارم .

می‌خواهم بدانم شما بعد از من با این دو یادگار ، چگونه رفتار خواهید کرد ».104

همسفر خوبم !

من یک سوال به ذهنم می‌رسد : چرا قبل از این سخن ، پیامبر علیعليه‌السلام را کنار خود فرا خواند ؟

شاید پیامبر می‌خواست که عترت خود را به مردم نشان دهد ، او می‌خواست به مردم بگوید که علیعليه‌السلام ، محور عترت اوست ! عترت پیامبر کسانی هستند که در خانه علیعليه‌السلام هستند ، علی و فاطمه و حسن و حسینعليه‌السلام عزیزان پیامبر می‌باشند.

حتما یادت هست که پیامبر در سرزمین منا ، همین سخن را برای مردم بیان کردند .

برای همین عدّه‌ای در فکر هستند تا عایشه ، دختر ابوبکر را که همسر پیامبر است به عنوان عترت پیامبر معرّفی کنند !!

آنها قصد دارند تا با تبلیغات وسیع خود ، عایشه را کنار قرآن قرار دهند !

امّا امروز پیامبر ، علیعليه‌السلام را کنار خود آورد تا عترت خود را به همه نشان بدهد ، اگر دیروز مردم در تشخیص عترت پیامبر دچار شک بودند ، امروز دیگر برای همه روشن شد که منظور پیامبر از عترت خود (که مقامی همچون قرآن دارند) چه کسانی است .

سخن پیامبر ادامه می‌یابد : «ای مردم ! در رفتار خود با عترت من ، خدا را فراموش نکنید ، مبادا حقّ آنها را از بین ببرید !» .105

خوب گوش کن ! پیامبر این جمله را سه بار تکرار می‌کند .

چه کسی روی دست آسمان است؟

محمّد و علیعليه‌السلام بر بالای منبر ایستاده‌اند و همه چشم‌ها به آنها خیره شده است .

صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می‌شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد ؟»

پیامبر ، منتظر جواب مردم است ، همه فریاد می‌زنند : «خدا و پیامبر او» .

برای بار دوم پیامبر سوال می‌کند : «چه کسی بر شما ولایت دارد ؟» .

مردم در جواب می‌گویند : «خدا و پیامبر او» .

و بار سوم هم پیامبر همان سوال را می‌کند و مردم همین جواب را می‌دهند .106

همه مسلمانان ، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می‌دانند ، هیچ کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد .

همسفرم ! نگاه کن !

پیامبر دست علیعليه‌السلام را در دست می‌گیرد ، و تا آنجا که می‌تواند دست او را بالا می‌آورد و با صدای بلند می‌گوید : «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست ».

سپس پیامبر چنین دعا می‌کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن ».107

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می‌کند .108

پیامبر می‌خواهد همه مردم ، علیعليه‌السلام را ببینند ، برای همین ، بازویِ علیعليه‌السلام را با مهربانی می‌گیرد و او را بلند می‌کند .

اکنون علیعليه‌السلام یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است .109

ببین چگونه علیعليه‌السلام ، روی دست آسمان است !!

به راستی چرا پیامبر علیعليه‌السلام را این‌گونه بلند کرده است ؟

او می‌خواهد همه مردم ، امام خود را به خوبی ببینند .

صدای پیامبر به گوش می‌رسد : «ای مردم ! این علی است که برادر و جانشین من است ، او امیرمومنان است و به همه دانش‌های من آگاه است ».110

و بعد از آن پیامبر می‌گوید : «ای مردم آیا شنیدید ؟» .

همه صدا می‌زنند : «آری ، ای رسول خدا !» .

پیامبر بار دیگر می‌گوید : «آیا شنیدید ؟» .

بار دیگر مردم جواب می‌دهند : «آری، ای رسول خدا !» .

اکنون پیامبر رو به آسمان می‌کند و می‌گوید : «خدایا ! تو شاهد باش که من وظیفه خود را انجام دادم ، من سخن تو را برای همه این مردم گفتم» .

و بعد از آن می‌گوید : «ای جبرئیل ! تو هم شاهد باش» .111

در این میان ، مردی از میان جمعیّت برمی‌خیزد و می‌گوید : «ای رسول خدا ! منظور شما از این که علی ، مولای ماست ، چیست ؟» .

من با تعجّب به او نگاه می‌کنم ، سخن پیامبر خیلی واضح و روشن بود ، به نظر شما آیا جمله «هر کس من مولای او هستم ، علی مولای اوست» توضیح بیشتری می‌خواهد ؟

امّا پیامبر با روی باز جواب او را می‌دهد و می‌گوید : «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست» .112

علیعليه‌السلام امیر و آقای همه مسلمانان است .

با این سخنِ پیامبر ، دیگر برای هیچ کس شکّی نمانده است .

پیامبر بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد .

این سخنان پیامبر است:

ای مردم ! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می‌تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می‌خواهم هرگز با او مخالفت نکرده و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

ای مردم ! آیا می‌دانید علی ، اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد ؟ آیا آن روز را به یاد می‌آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود ؟ علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان من ، جان خویش را به خطر انداخته است، علی ، پیش من از همه، عزیزتر است، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست .113

ای مردم ! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسلِ خود او بوده است ، امّا عترت و خاندان من از نسلِ علی می‌باشد .114

من راه مستقیم را به شما نشان می‌دهم ، بدانید که علی و فرزندان او ، راه مستقیم هستند .115

مردم ! خداوند می‌فرماید : (فَـٔامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا ) «به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است ، ایمان بیاورید ».116

ای مردم ! بدانید آن نوری که شما باید به آن ایمان بیاورید ، علی و فرزندان او می‌باشد .

ای مردم ! خوبی‌های علی بیش از آن است که بتوانم آن را برای شما بگویم ، آن قدر بگویم که هر کس از او اطاعت کند به رستگاری بزرگی رسیده است .117

من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او ، امامانِ شما هستند و آخرینِ آنها، مهدی است.

مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می‌باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده‌اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم‌ها و دانش‌ها می‌باشد، او ولیّ خدا در روی زمین می‌باشد.118

ای مردم ، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند ، برسانید .119

سخنان پیامبر به پایان می‌رسد. پیامبر می‌خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد.

آری، این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوتِ عظمت خود کرده است.

خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است .

بعد از لحظاتی . . .صدای اللّه اکبرِ پیامبر در غدیر می‌پیچد .120

خدایا چه خبر شده است ؟

گویا جبرئیل آمده و آیه جدیدی را آورده است : «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الاْءِسْلامَ دِینًا: امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام ، دین شما باشد ».121

پیامبر این آیه را برای مردم می‌خواند ، همه مردم می‌فهمند که اسلام با ولایتِ علیعليه‌السلام کامل می‌شود .122

اسلام بدون ولایت ، دین ناقصی است که هرگز نمی‌تواند انسان را به کمال برساند .

## بیعت با مولای آب و آینه

پیامبر هنوز بالای منبر است ، او نگاهی به مردم می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! اکنون وقت آن فرا رسیده است که به من تبریک بگویید ، زیرا خداوند ولایت و امامت را به عترت من داده است ، از شما می‌خواهم تا با علی بیعت کنید و به او با لقب «امیرِ مومنان» سلام کنید ، خدا مرا مأمور کرده است تا از شما برای ولایت علی و امامانی که بعد از او می‌آیند و از نسل او هستند، اقرار بگیرم».123

همه مردم به چهره پیامبر چشم دوخته‌اند، آنها می‌دانند که پیامبر منتظر شنیدن جواب آنها می‌باشد، برای همین آنها یک صدا جواب می‌دهند: «ما سخن تو را شنیدیم و به امامت و ولایت علی و فرزندان او اقرار می‌کنیم».124

اکنون پیامبر و علیعليه‌السلام از منبر پایین می‌آیند .

پیامبر می‌خواهد مراسم بیعت با علیعليه‌السلام به صورت رسمی باشد برای همین دستور می‌دهد تا زیر سایه درختان ، خیمه‌ای بر پا کنند .

آیا می‌دانی این خیمه برای چیست ؟

این خیمه سبز ولایت است !

بیا ، من و تو هم کمک کنیم تا این خیمه برپا شود .125

پیامبر از علیعليه‌السلام می‌خواهد تا در این خیمه بنشیند و مردم برای بیعت نزد او بروند .

علیعليه‌السلام وارد خیمه می‌شود ، خیمه ولایت چه حال و هوایی دارد !

پیامبر وارد خیمه ولایت می‌شود ، کنار علیعليه‌السلام می‌ایستد ، گویا پیامبر کار مهمّی با او دارد .

آیا می‌دانی در میان عرب، رسم بر این است که وقتی می‌خواهند ریاست شخصی را بر قومی اعلام کنند بر سر او عمامه می‌بندند ؟

پیامبر هم عمامه مخصوص خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علیعليه‌السلام می‌بندد ، نام این عمامه ، سحاب می‌باشد .126

سیمای مولا، زیباتر شده است . تاج ولایت که بر سر اوست بر جلال او افزوده است .

پیامبر از خیمه بیرون می‌آید ، تا لحظاتی دیگر ، مراسم بیعت با علیعليه‌السلام شروع می‌شود .

آنجا را نگاه کن ! در این میان ، گروهی از بزرگان قریش به سوی پیامبر می‌آیند و به پیامبر می‌گویند : «ای رسول خدا ! تو می‌دانی که این مردم تازه مسلمان شده‌اند ، آنها هنوز رسم و رسوم دوران جاهلیّت را فراموش نکرده‌اند ، آنها هرگز به امامت پسر عمویت ، علی ، راضی نخواهند شد ، برای همین ما از تو می‌خواهیم تا شخص دیگری را برای رهبری انتخاب کنی» .

پیامبر رو به آنها می‌کند و می‌گوید : «ولایت و رهبری علی به انتخاب من نبوده است که اکنون بتوانم از این تصمیم برگردم ، این دستوری است که خدا به من داده است» .

بزرگان قریش وقتی این سخن را می‌شنوند به فکر فرو می‌روند .

در این هنگام ، یکی از آنها رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید : «ای پیامبر ! اگر می‌ترسی مخالفت خدا را بکنی و علی را بر کنار کنی ، بیا و یکی از بزرگان قریش را در رهبری با علی شریک کن» .

پیامبر از قبول این کار خودداری می‌کند ، امر امامت و ولایت به دست خداست ، اگر خدا می‌خواست برای علی در امر امامت شریکی قرار می‌داد .127

این مردم نمی‌دانند که ولایت و امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، ولایت ، یک مقام خدایی است که فقط خدا آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد .

بزرگان قریش با ناامیدی خیمه پیامبر را ترک می‌کنند .

آنجا را نگاه کن !

مردم آماده شده‌اند تا مراسم بیعت را انجام دهند ، سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمّار را نگاه کن ، آنها در اوّل صف ایستاده‌اند .

همه دوستان امامت ، امروز خوشحال هستند ، به راستی که امروز روز عید است .

مردم خود را برای بیعت با علیعليه‌السلام آماده می‌کنند ، در این میان ، چشم من به دو نفر می‌افتد .

آنها وقتی با پیامبر روبرو می‌شوند سوال می‌کنند : «آیا دستور خدا این است که ما باید با علی بیعت کنیم یا این خواسته خود توست ؟» .

پیامبر در جواب می‌گوید : «این دستور خداست» .128

بعد از شنیدن این سخن ، آن دو نفر نیز خود را برای بیعت آماده می‌کنند .

همسفر خوبم ، بیا تا ما هم با مولای خود بیعت کنیم .

من می‌خواهم بروم تا ببینم اوّلین کسی که با علیعليه‌السلام بیعت می‌کند کیست ؟

آیا تو با من می‌آیی ؟

یک صف طولانی در اینجا هست ، مردم می‌خواهند با مولا و آقای خودشان بیعت کنند .

من جلو می‌روم ، به سوی ابتدای صف !

ــ آقا ! با تو هستم ! کجا می‌روی ؟ برو آخر صف !

ــ ببخشید ، من نویسنده هستم ، این هم دوستم ، خواننده عزیز کتابم است ، ما می‌خواهیم جلو برویم تا برای تاریخ ، گزارش بنویسیم !

من به اوّل صف می‌روم .

دو نفر در اوّل صف ایستاده‌اند ، تا من می‌روم اسم آنها را سوال کنم ، آنها وارد خیمه ولایت می‌شوند .

صدای آنها به گوشم می‌رسد : «سلام بر تو ای امیر مونان» .

بعد، آنها با علیعليه‌السلام بیعت می‌کنند و با صدای بلند می‌گویند : «خوشا به حال تو ای علی ! به راستی که تو ، مولای ما و مولای همه مردم شدی ».129

آیا شما آن دو نفر را می‌شناسید ؟

باید صبر کنیم تا آنها از خیمه بیرون بیایند .

ــ ببخشید ، آیا می‌شود شما خودتان را معرّفی کنید ؟

ــ چطور شما ما را نمی‌شناسید ؟ ! من ، عُمَر بن خطّاب هستم ، این هم ابو بکر است، ما اوّلین کسانی هستم که با علیعليه‌السلامبیعت کرده‌ایم .130

خیلی‌ها دلشان می‌خواست که آنها اوّلین نفر باشند ، ولی ما ، گوی سبقت را از همه ربودیم !

امّا من فکر می‌کنم اصلاً مهم نیست نفر اوّلی باشی که بیعت می‌کنی !

مهم این است که اوّلین نفری نباشی که بیعت خود را می‌شکنی !!

اگر بتوانی به پیمان خود وفادار بمانی ، هنر کرده‌ای !

## خاک بر سر خود می‌ریزیم

آیا می‌دانی که همه پیامبران وقتی می‌خواستند جانشین خود را معرّفی کنند در روز هجدهم ماه ذی الحجّه این کار را انجام می‌دادند ؟

روز هجدهم ماه ذی الحجّه از همان ابتدای تاریخ ، روز مقدّسی بوده است .

امروز روزی است که دین خدا کامل شده است ، آیا ما نباید شاد باشیم ؟

به نظر من که عید واقعی امروز است ، هیچ روزی به بزرگی امروز نمی‌رسد .131

جانِ برادر ! آنجا را نگاه کن ! چرا اینان خاک بر سر خود می‌ریزند ؟

اینان که هستند ؟ امروز که روز سرور و شادی است ، چرا این چنین می‌کنند ؟

اینها همه ، شیطان‌های زمین هستند که وقتی فهمیده‌اند که پیامبر ، علیعليه‌السلام را به عنوان جانشین خود معرّفی کرده است ناراحت شده‌اند و برای همین خاک بر سر خود می‌ریزند ، امروز برای آنها روز غصّه است .

آنها نزد رئیس خود ، ابلیس، جمع می‌شوند ، ابلیس به آنها نگاه می‌کند و به آنها می‌گوید : «چه شده است ؟ چرا خاک بر سر خود می‌ریزید ؟» .

آنها جواب می‌دهند : «مگر ندیدی که محمّد ، ولایت علی را برای همه اعلام کرد و همه مردم با علی بیعت می‌کنند؟» .

ابلیس خنده‌ای می‌کند و می‌گوید : «ناراحت نباشید ، در میان این جمعیّت عدّه‌ای هستند که قول داده‌اند به بیعت امروز خود وفا دار نمانند» .132

شیطان از پیمانی که عدّه‌ای از بزرگان قریش در داخل کعبه بسته‌اند خبر دارد ، او می‌داند که آنها تصمیم گرفته‌اند بعد از وفات پیامبر نگذارند حکومت به دست علیعليه‌السلام بیفتد .

درست است که امروز ، این گروه نمی‌توانند در این اجتماع باشکوه کاری بکنند و به ظاهر با علیعليه‌السلام بیعت کرده‌اند ، امّا عشق به ریاست ، آنها را به شکستن این پیمان وادار می‌کند .

شیطان هم برای این که حکومت عدالت‌محور علیعليه‌السلام برپا نشود همه سعی و تلاش خود را خواهد نمود .

آنجا را نگاه کن !

یک نفر با سرعت از جمعیّت دور می‌شود ، حدس می‌زنم او نمی‌خواهد با علیعليه‌السلام بیعت کند .

بعد از لحظاتی او را می‌بینم که به سوی خیمه پیامبر می‌آید .

به راستی چه شده است ، چرا او برگشته است ؟

وقتی او با پیامبر روبرو می‌شود چنین می‌گوید : «من داشتم از اینجا می‌رفتم و نمی‌خواستم با علی بیعت کنم ، ناگهان به سواری برخوردم که صورتی زیبا داشت و بسیار خوشبو بود ، او به من گفت که هر کس از بیعت غدیر، خودداری کند یا کافر است یا منافق ؛ برای همین بود که من بازگشتم تا با علی بیعت کنم ».

پیامبر لبخندی می‌زند و می‌گوید : «آیا آن سوار را شناختی ؟ او جبرئیل بود که تو را به بیعت با علی تشویق کرد» .133

خداوند در مقابل دسیسه‌های شیطان ، فرشتگان خود را می‌فرستد تا مردم را به راه راست هدایت کنند .

اکنون نوبت آن است که زنان با علی بیعت کنند ، پیامبر دستور می‌دهد تا همسران او هم با علیعليه‌السلام بیعت کنند .

به دستور پیامبر ظرف آبی را می‌آورند و پرده‌ای بر روی آن می‌زنند .

زنان در آن سوی پرده دست خود را در آن آب می‌نهند و علیعليه‌السلام هم در سوی دیگر پرده دست خود را در آب می‌گذارد و به این روش آنها هم با امام خود بیعت می‌کنند .

## هنر آسمانی در اوج می‌ماند

نگاه کن ، حَسّان ، شاعر توانمند عرب به سوی پیامبر می‌آید .

وقتی او روبروی پیامبر قرار می‌گیرد چنین می‌گوید : «ای رسول خدا ! آیا اجازه می‌دهی شعری را که امروز در مدح علی سروده‌ام بخوانم ؟» .

پیامبر لبخندی می‌زند و به او اجازه می‌دهد .

حَسّان سینه‌ای صاف می‌کند و با صدای بلند شروع به خواندن می‌کند : «یُنادیهِم یَومَ الغَدیرِ نَبیُّهُم/ بِخُمٍّ وَاَکْرَمَ بِالنَّبیِّ مُنادِیا...پیامبر در روز غدیر با امّت خویش سخن گفت و تو می‌دانی هیچ سخنگویی گرامی‌تر از پیامبر نیست ، او از امّت خود پرسید : مولایِ شما کیست ؟، همه مردم در پاسخ گفتند : خدا و شما ، مولای ما هستید و ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، سپس پیامبر رو به علیعليه‌السلام کرد و گفت : ای علی ! از جای خود برخیز که من تو را امام و جانشین بعد از خود قرار داده‌ام» .134

شعر حسّان تمام می‌شود ، پیامبر به او نگاه می‌کند و می‌گوید : «ای حسّان ، تا زمانی که با شعر خود ما را یاری کنی از جانب فرشتگان یاری خواهی شد» .135

به راستی که هنر می‌تواند حقیقت را ماندگار کند و تا قیامت، شعر حسّان از یادها فراموش نخواهد شد ، کاش من و تو هم با زبان عربی آشنایی بیشتری داشتیم و می‌توانستیم زیبایی این اشعار را بهتر درک کنیم .

این شعر آن قدر در کام عرب‌ها، زیبا و دلنشین است که دیگر ممکن نیست از ذهن‌ها پاک شود ، این شعر در طول تاریخ همچون خورشیدی در آسمان ولایت خواهد درخشید و روشنی بخش راه آزادگان خواهد بود .

اگر اجازه بدهی، من در اینجا آرزویی بکنم : کاش همه ما ، این شعر را حفظ می‌کردیم ! این شعر، یکی از سندهای ولایت و امامت است .

## پیامبر عاقل‌تر از همه است

من دیگر خسته شده‌ام ، اگر اجازه بدهی بروم و خیمه‌ای برای خود آماده بسازم و قدری استراحت کنم .

آیا به من در آماده سازی خیمه کمک می‌کنی ؟

خدا خیرت بدهد ! تو بهترین همسفر دنیا هستی .

من وارد خیمه می‌شوم و قلم و کاغذ را برمی‌دارم و می‌خواهم حوادث امروز را بنویسم .

به راستی که هیچ گاه تاریخ ، امروز را فراموش نخواهد کرد .

هیچ کس نمی‌تواند غدیر را انکار کند .

پیامبر در حضور هزاران نفر فرمود : «هر که من مولای او هستم ، این علی ، مولای اوست» .

این سخن را همه شنیدند .

ناگهان ، مطلبی به ذهنم می‌رسد ، نمی‌دانم به تو بگویم یا نه !

تو دوست من هستی و من می‌توانم خیلی راحت حرف خود را با تو بزنم .

آیا می‌دانی منظور پیامبر از کلمه مولا چه بود ؟

در زبان عربی کلمه مولا ، دو معنا دارد :

الف . صاحبِ ولایت .

ب . دوست .

ممکن است یک نفر با توجّه به معنای دومِ کلمه مولا ، از سخن پیامبر چنین بفهمد : «هر کس که من دوست او هستم ، علی هم دوست اوست» .

و تو خوب می‌دانی که با این معنا ، دیگر ولایت علیعليه‌السلام ثابت نمی‌شود .

همسفر خوبم ! باور کن ، فردا عدّه‌ای از دشمنان علیعليه‌السلام ، وقتی ببینند که نمی‌توانند اصل غدیر را انکار کنند ، سعی خواهند کرد در معنای سخن پیامبر ، اشکال وارد کنند .136

آیا تو به من کمک می‌کنی تا برای این شبهه ، جوابی پیدا کنم ؟

من فکر می‌کنم ، تو هم فکر کن !

آری، یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است .

همسفرم ! من جواب را نیافتم ، امّا به چند سوال مهم رسیده‌ام :

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیّت در آن هوای گرم توقّف کنند ؟

چرا پیامبر همه آنهایی را که جلوتر رفته بودند، باز گرداند ؟

برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علیعليه‌السلام بیعت کنند ؟

چرا امروز آیه قرآن نازل شد که خدا ، دین اسلام را کامل کرد ؟

برای چه خداوند به پیامبر قول داد که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند ؟

چرا پیامبر دستور داد تا مردم علیعليه‌السلام را امیر مومنان خطاب کنند؟

آیا در اعلام «دوستی با علیعليه‌السلام» ، احتمال خطر و فتنه‌ای می‌رفت که خدا به پیامبر وعده داد که ما تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کنیم ؟

آیا می‌شود اعلامِ دوستی با علیعليه‌السلام ، این‌قدر مهم باشد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد ؟!

آیا اعلام دوستی با علیعليه‌السلام نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع کند ؟!

فقط در اعلام ولایت و رهبری علیعليه‌السلام بود که احتمال فتنه دشمنان می‌رفت و خدا پیامبر را از این فتنه‌ها حفظ فرمود .

این ولایت علیعليه‌السلام است که دین را کامل کرد !

فقط ولایت و رهبری علیعليه‌السلام است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

آیا موافقی کارهای پیامبر را با هم مرور کنیم ؟

پیامبر دستور داد زیر درختان را جارو بزنند ، آب بپاشند ، منبری درست کنند ، همه مردم جمع شوند ، در نماز شرکت کنند و بعد از سخنرانی او ، همه مردان و زنان با علیعليه‌السلام بیعت کنند .

این کارهای پیامبر فقط با معنای صاحبِ ولایت سازگاری دارد .

منظور پیامبر این بود : «هر کس من بر او ولایت دارم ، علی هم بر او ولایت دارد» .

ای کسی که می‌گویی منظور پیامبر در غدیر فقط اعلام دوستی با علیعليه‌السلام بود ، به سخن من گوش کن : من حرفی ندارم که سخن تو را قبول کنم ، امّا در این صورت دیگر ، پیامبر انسان کاملی نخواهد بود.

تعجّب نکن !

آیندگان که این سخن را بشنوند که پیامبری پیدا شده و در هوای داغ و سوزان ، 120 هزار نفر را ساعت‌ها معطّل کرده برای اینکه بگوید من پسر عموی خودم را دوست دارم، انصاف بدهید، آیا آنها نخواهند گفت آن پیامبر چگونه انسانی بود ؟

همه این مردم می‌دانند که پیامبر علیعليه‌السلام را خیلی دوست دارد ، دیگر چه نیازی بود که این مراسم باشکوه برگزار شود ؟

عشق و دوستی پیامبر به علیعليه‌السلام ، حرف تازه‌ای نیست !

از روز اوّل ، پیامبر عاشق او بوده است ، این که دیگر این همه مراسم نمی‌خواهد .

پس چرا می‌خواهی سخن پیامبر در غدیر را به گونه‌ای معنا کنی که از پیامبر تصویر انسانی غیر کامل ساخته شود ؟

باید سخن پیامبر را به گونه‌ای معنا کنی که با عقل و هوش و سیاست پیامبر مطابق باشد .

پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهمّ رهبری جامعه را بیان کند .

به راستی چه مسأله‌ای مهمّ‌تر از رهبری جامعه وجود دارد ؟

فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجّب می‌شوند .

پیامبر ما به دستور خدا در بهترین زمان و مکان ، امّت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آنها معرّفی نمود .

## جوانی که با غرور می‌رود

گروهی از مردم هنوز منتظر هستند تا نوبت آنها فرا برسد، آنها هم می‌خواهند با علیعليه‌السلام بیعت کنند.

دیدن این صحنه برای پیامبر بسیار لذّت بخش است . او بعد از بیعت هر گروه ، رو به آسمان می‌کند و می‌گوید : «ستایش خدایی که من و خاندان مرا بر همه برتری بخشید» .137

او از اینکه برای بیعت با علی عليه‌السلام چنین مراسم باشکوهی برگزار شده است ، شادمان است .

اکنون دیگر جامعه اسلامی رهبر و امام دارد و اگر مرگ پیامبر فرا برسد جامعه ، مسیر کمال و سعادت خود را ادامه خواهد داد .

می‌بینم که تو در گوشه‌ای ایستاده‌ای و به خیمه مولایت نگاه می‌کنی .

در این فکر هستی که چه موقع نوبت تو فرا می‌رسد تا برای بیعت بروی .

به راستی آن لحظه‌ای که وارد خیمه مولای مهربان بشوی چه خواهی گفت ؟

می‌دانم که اشک ، امانت نخواهد داد ، لحظه بیعت با امام ، بهترین لحظه زندگی تو خواهد بود .

با امام خود بیعت می‌کنی و پیمان می‌بندی که تا پای جان در راه او و مکتبش ، ایستادگی کنی !

در این هنگام ، سر و صدایی می‌شنوی .

چه خبر شده است ؟

آنجا را نگاه کن ! آن جوان را ببین .

او با چند نفر از اینجا دور می‌شود ، او چقدر با غرور و تکبّر راه می‌رود !

این جوان کیست ؟ چه می‌گوید ؟

چرا اینقدر عصبانی است ؟

او فریاد برمی‌آورد : «محمّد دروغ گفته است ! ما هرگز ولایت علی را قبول نمی‌کنیم !» .

به راستی او کیست که چنین سخن می‌گوید ؟

از اطرافیان خود پرس‌وجو می‌کنم ، می‌فهمم که او معاویه است .

جای هیچ تعجّبی نیست ، سال‌ها پدر او پرچمدار لشکر کفر بوده است .

او پسر همان کسی است که برای کشتن پیامبر به مدینه لشکر کشی کرده بود.

معاویه دشمنی با حق و حقیقت را از پدر به ارث برده است .

او نه تنها با علیعليه‌السلام بیعت نمی‌کند بلکه آشکارا مخالفت خود را اعلام می‌دارد .

نگاه کن ! او به سوی خاندان و فامیل خود که بنی اُمیّه نام دارند می‌رود .

همسفر ! ما چه باید بکنیم ؟ نکند این کار معاویه ، باعث فتنه‌ای بشود ؟

آیا موافقی برویم و به پیامبر خبر بدهیم ؟

آنجا خیمه پیامبر است ، عدّه‌ای از مسلمانان داخل خیمه هستند ، من و تو هم وارد خیمه می‌شویم .

سکوت همه جا را فرا گرفته و نگاه پیامبر به گوشه‌ای خیره مانده است ، هیچ کس سخن نمی‌گوید .

بعد از لحظاتی . . .پیامبر سکوت را می‌شکند و آیه‌هایی که همین الآن جبرئیل آورده است را می‌خواند :

(فَلا صَدَّقَ و لاصَلّی... وَ لـکِنْ کذَّبَ و تَولّی ... ) ، «وای بر آن کسی که حق را قبول نکرد و آن را دروغ شمرد و با تکبّر به سوی خویشانش رفت ، پس وای بر او !».138

همه با خود می‌گویند: این آیه‌ها به چه مناسبت نازل شده است ؟

آنها خبر ندارند که معاویه ، ولایت علیعليه‌السلام را قبول نکرده و با تکبّر به سوی خاندان خود رفته است .

جبرئیل ، همه خبرها را برای پیامبر آورده و با نازل شدنِ این آیه‌ها ، آبروی معاویه پیش مردم می‌رود .

پیامبر در ابتدا تصمیم می‌گیرد تا معاویه را مجازات کند ، امّا از این کار منصرف می‌شود .139

شاید تو بگویی : پیامبر باید او را به سزای عمل خود برساند .

امّا بدان که امروز ، حنای معاویه رنگی ندارد .

او دشمنی خود را با پیامبر آشکار کرد و دیگر مردم او را شناختند و فریب او را نمی‌خورند .

مردم او و پدرش (ابوسفیان) را به خوبی می‌شناسند ، آنها از قدیم دشمنان پیامبر بوده‌اند ، دست آنها آلوده به خون حمزه، عموی پیامبر است !

همسفرم ! آیا می‌دانی باید نگران چه باشیم ؟

پیرمردهایی که سنّ و سالی از آنها گذشته است ، آنها به ظاهر ریش خود را در راه اسلام سفید کرده‌اند و مردم آنها را به عنوان یار پیامبر می‌شناسند و همه جا خود را همراه و همیار پیامبر نشان داده‌اند!!

آنها با علیعليه‌السلام بیعت کردند و اتفاقا ، اوّلین نفرهایی بودند که این کار را کردند ، امّا . . .

آنها امروز بیعت کرده‌اند ، امّا به فکر فتنه‌ای بزرگ هستند ، آنها می‌خواهند با نام اسلام ، کمر ولایت را بشکنند !

فراموش نکن ! ما همسایه تو هستیم

کم‌کم خورشید دارد به افق نزدیک می‌شود ، هنوز خیلی از مردم بیعت نکرده‌اند .

به من خبر می‌رسد که پیامبر می‌خواهد دو روز دیگر در غدیر بماند تا همه مردم با امام خود بیعت کنند .140

مراسم بیعت فعلاً متوقّف می‌شود و اذان مغرب گفته می‌شود ، نماز برپا می‌شود و بعد از نماز هر کسی به خیمه خود می‌رود .

امشب ، این بیابان میزبان 120 هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار می‌کند خیمه می‌بینی .

ساعتی می‌گذرد و من در خیمه خود هستم ، امّا نمی‌دانم چرا خواب به چشمم نمی‌آید .

خوب است بلند شوم و دوری بزنم .

من کنار برکه می‌روم ، تصویر زیبای ماه در آب افتاده است ، نسیم آرامی می‌وزد .

بلند می‌شوم که به خیمه خود بروم تا استراحت کنم .

در مسیر راه ، صدایی به گوشم می‌رسد ؟ گویا چند نفر در خیمه‌ای با هم سخن می‌گویند .

گوش کن ، صدای آنها را می‌شنوی:

ــ به خدا قسم ، محمّد دیوانه شده است !

ــ آیا می‌بینید که چگونه عشق علی ، محمّد را دیوانه کرد !

ــ او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، امّا به خدا قسم ، ما نمی‌گذاریم که چنین بشود .141

خدای من ! چه می‌شنوم ؟

اینان چه کسانی هستند که این چنین به پیامبر خدا جسارت می‌کنند ؟

نکند آنها نقشه‌ای در سر داشته باشند ؟ نکند بخواهند فتنه‌ای برپا کنند ؟

امّا خداوند خودش به پیامبر قول داده است که او را از فتنه‌ها حفظ کند .

در این هنگام یک نفر وارد خیمه آنها می‌شود و با ناراحتی به آنها می‌گوید : «هنوز رسول خدا در میان ماست و شما این چنین سخن می‌گویید ؟ به خدا قسم ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .

نگاه کن !

وقتی آن مرد از خیمه آنها بیرون می‌آید ، من به سراغ او می‌روم تا او را ببینم .

او حُذیفه یکی از یاران باوفای پیامبر می‌باشد .

ظاهرا ، خیمه او در همسایگی خیمه این سه نفر بوده و سخنان اینها را شنیده است .

نگاه کن !

در تاریکی شب ، این سه نفر به دنبال حذیفه می‌دوند :

ــ ای حُذیفه ! ما همسایگان تو هستیم . تو را به حقِّ همسایگی قسم می‌دهیم، راز ما را فاش نکن .

ــ اینجا جایِ حقِّ همسایگی نیست ، اگر من سخن شما را از پیامبر پنهان کنم وظیفه خود را نسبت به پیامبر انجام نداده‌ام .142

این کار خدا بود که این سه نفر حواسشان پرت شود و آن قدر بلند حرف بزنند که صدای آنها به گوش حُذیفه برسد .

خدا به پیامبر خود وعده داده بود که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند .

برق یک شمشیر، پشیمانمان کرد

همسفر عزیز ! برخیز ! صبح شده است .

مردم برای خواندن نماز صف می‌بندند ، نماز صبح برپا می‌شود .

خورشید روز دوم غدیر طلوع می‌کند و همه جا را روشن می‌کند .

من در اطراف خیمه پیامبر پرسه می‌زنم ، منتظر هستم تا حُذیفه را پیدا کنم ، می‌دانم او به خیمه پیامبر خواهد آمد .

آنجا را نگاه کن !

حُذیفه به این سو می‌آید ، او داخل خیمه می‌شود ، خوب است من هم همراه او بروم .

ــ ای پیامبر ! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهرا می‌خواهند توطئه‌ای بکنند .

ــ ای حُذیفه ! آیا آنها را می‌شناسی ؟

ــ آری .

ــ سریع برو و آنها را به اینجا بیاور .

حُذیفه برمی‌خیزد و آن سه نفر را با خود می‌آورد .

آنها وارد خیمه پیامبر می‌شوند ، علیعليه‌السلام را می‌بینند که شمشیرش را در دست دارد .

پیامبر رو به آنها می‌کند و می‌گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می‌گفتید ؟» .

همه آنها می‌گویند : «به خدا قسم ، ما اصلاً با هم سخنی نگفته‌ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگو است» .

این سه نفر قسم دروغ می‌خورند و پیامبر آنها را به حال خود رها می‌کند و آنها از خیمه پیامبر بیرون می‌آیند و به خیمه‌های خود می‌روند .143

اکنون دیگر آنها شناسایی شده‌اند و با دیدن برق شمشیر علیعليه‌السلام ترس تمام وجود آنها را فرا گرفته است .

پیامبر دستور می‌دهد تا بقیّه مردم با علیعليه‌السلام بیعت کنند ، کسانی که روز قبل موفّق به بیعت نشدند به سوی خیمه ولایت می‌آیند و بیعت می‌کنند .

پیامبر می‌خواهد همه مردم با امام بیعت کنند تا برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نماند .

خورشید روز نوزدهم ماه ذی الحجّه غروب می‌کند و دوّمین روز غدیر هم تمام می‌شود .

## چوب خدا صدا ندارد

امروز ، سه شنبه ، بیستم ماه ذی الحجّه است ، امروز روز سوم است که در غدیر هستیم .144

اکثر مردم با علیعليه‌السلام بیعت کرده‌اند و گروه کمی باقی مانده‌اند .

فکر می‌کنم که امروز تا ظهر مراسم بیعت تمام شود و ما به سوی مدینه حرکت کنیم .

آنجا را نگاه کن ! مردی سراسیمه به سوی پیامبر می‌آید .

اسم او حارث فَهری است ، او نزد پیامبر می‌ایستد و چنین می‌گوید : «ای محمّد ! به ما گفتی که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم ، ما هم قبول کردیم ، بعد به ما گفتی که نماز بخوانیم و حج به جا آوریم ، ما هم قبول کردیم ، امّا اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی ، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را به تو داده است ؟» .

پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «آنچه من گفتم دستور خدا بوده است و من از خود سخنی نمی‌گویم» .

حارث تا این سخن را می‌شنود سر خود را به سوی آسمان می‌گیرد و می‌گوید : «خدایا ! اگر محمّد راست می‌گوید و ولایت علی از آسمان آمده است ، پس عذابی را بر من بفرست و مرا نابود کن» !

حارث سه بار این جمله را می‌گوید و از پیامبر روی برمی‌گرداند .145

من از سخن این مرد تعجّب می‌کنم ، آخر نادانی و جهالت تا چه اندازه ؟!

پیامبر نگاهی به او می‌کند و بعد از او می‌خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند .

شاید نادانی باعث شده که او این چنین سخن بگوید ، پیامبر خیلی مهربان است ، از او می‌خواهد که توبه کند .

حارث می‌گوید : «من از سخنی که گفته‌ام توبه نمی‌کنم» .

او در دلش می‌خندد و می‌گوید : «پس چرا عذاب نازل نشد ؟ شما که خود را بر حق می‌دانستید ، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!» .

او خیال می‌کند که پیروز این میدان است ، زیرا عذابی نازل نشد .

من هم در فکر فرو رفته‌ام ، راستش را بخواهید کمی گیج شده‌ام .

مگر علیعليه‌السلام بر حق نیست ، پس چرا خدا با فرستادن عذابی ، آبروی حارث را نمی‌برد ؟ !

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می‌کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است .

خدایا ! هر چه زودتر کاری بکن !

امّا هر چه صبر می‌کنم عذابی نازل نمی‌شود که نمی‌شود !

پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «اکنون که توبه نمی‌کنی از پیش ما برو» .146

حارث می‌گوید : «باشد من از پیش شما می‌روم» .

او در حالی که خوشحال است سوار بر شتر خود می‌شود و از پیش ما می‌رود ، سالم و سرحال !

یکی از یاران پیامبر، وقتی می‌بیند که من خیلی گیج شده‌ام نزد من می‌آید و می‌گوید :

ــ آقای نویسنده ! چه شده است ؟

ــ چرا خدا عذابی نازل نکرد تا آبروی آن مرد را ببرد ؟ من برای خوانندگان خود چه بنویسم ؟ آیا درست است بنویسم که حارث صحیح و سالم از پیش پیامبر رفت ؟

ــ آری ، تو باید واقعیّت را بنویسی !

ــ یعنی می‌گویی که او راست می‌گفت ؟ ! این چه حرفی است که تو می‌زنی ؟ !

ــ مثل اینکه تو از قانون خدا اطّلاع نداری !

ــ کدام قانون ؟

ــ مگر قرآن را نخوانده‌ای؟ آنجا خدا می‌گوید : «ای پیامبر ! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی‌کنم» .147

پیامبر ما، پیامبر مهربانی است ، اینجا سرزمین غدیر است ، سرزمینی مقدّس !

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند ؟ !

ــ خیلی ممنونم ، من این آیه را فراموش کرده بودم .

ــ خوب ، حالا زود به دنبال حارث برو ، وقتی او از سرزمین غدیر دور شود عذاب نازل خواهد شد .

من تا این سخن را می‌شنوم ، دفتر و قلم خود را جمع می‌کنم و به دنبال حارث می‌دوم .

آیا می‌دانید حارث از کدام طرف رفت ؟

یکی می‌گوید : «از آن طرف» .

من به آن سمت می‌دوم تا به او برسم .

آیا تو هم همراه من می‌آیی ؟

من در دل این بیابان به دنبال یک شتر سوار می‌گردم .

کیلومترها از غدیر دور می‌شوم ، هنوز او را پیدا نکرده‌ام .

خدایا آن مرد کجا رفته است ؟

من باید همین طور برای طلب حقیقت بدوم !

آنجا را نگاه کن ! شتر سواری از دور پیداست .

نزدیک و نزدیکتر می‌شوم ، خودش است ، این حارث است .

من دیگر از سرزمین غدیر خیلی دور شده‌ام ، دیگر درختان غدیر را هم نمی‌بینم .

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه‌اش می‌رود .

او خیال می‌کند که پیروز میدان است و گاهی نیشخندی به من می‌زند .

و من هیچ نمی‌گویم .

ناگهان صدای گنجشکی به گوشم می‌رسد .

ای گنجشک ! در وسط این بیابان چه می‌کنی ؟

نه این که گنجشک نیست ، ابابیل است !

آیا سوره فیل را خوانده‌ای ؟ وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود خدا این پرندگان کوچک را (که نامشان ابابیل است) فرستاد ، بر منقار هر کدام از آنها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آنها را نابود کردند .

نگاه کن !

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد ، او می‌آید و درست بالای سر حارث پرواز می‌کند .

او منقار خود را باز می‌کند و سنگ را بر سر او می‌اندازد .

وقتی سنگ بر سر حارث می‌خورد سر او را می‌سوزاند و در آن فرو می‌رود و او بر روی زمین می‌افتد و می‌میرد .148

ای حارث ! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی ، این هم عذاب خدا !

شنیده بودم که چوب خدا صدا ندارد !

من باید سریع برگردم تا ماجرا را برای بقیّه مردم باز گویم .

در میان راه عدّه‌ای از مردم را می‌بینم ، آنها سراغ حارث را از من می‌گیرند ، من مکانی که حارث به عذاب خدا گرفتار شده است را به آنها نشان می‌دهم ، مردم به آن سو می‌روند .

من به سوی غدیر می‌آیم ، می‌خواهم خبر کشته شدن حارث را بدهم ، امّا می‌بینم که مردم خبر دارند .

تعجّب می‌کنم ، به یکی می‌گویم :

ــ شما که اینجا بودید چگونه باخبر شده‌اید ؟

ــ خداوند دو آیه را بر پیامبر نازل کرده است !!!

ــ آیا می‌شود این آیه‌ها را برای من بخوانی ؟

ــ آری ! گوش کن : «سَأَلَ سَآئِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ... مردی عذاب را برای خود طلب کرد ، عذابی که بر کافران نازل می‌شود و هیچ کس نمی‌تواند آن را برطرف گرداند».149

همسفرم ! از این به بعد، هر وقت که این آیه‌ها را می‌خوانی، این حادثه را به یاد آور.

## خداحافظ ای چشمه آسمان

خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می‌رسد ، آنها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا کرده‌اند .

من امیدوارم که این خبر برای منافقان که در میان این مردم هستند درس عبرتی باشد .

پیامبر نگاه به مردم می‌کند ، می‌بیند که هلاک شدنِ حارث ، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است .

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند .

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد ، پیامبر دستور می‌دهد تا همه مردم پای منبر جمع بشوند .

او به بالای منبر رفته ، رو به مردم می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند ، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت خواهند رفت و در آن روز ، هیچ ترس و واهمه‌ای نخواهند داشت . خداوند از آنها راضی خواهد بود و آنها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به خوشبختی همیشگی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند کرد ».150

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می‌آید ، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علیعليه‌السلاماست .

هر کسی که به ولایت علیعليه‌السلام وفادار بماند و او را دوست بدارد، در بهشت منزل خواهد نمود .

همسفرم !

مراسم غدیر رو به پایان است ، مردم دیگر می‌خواهند به خانه و کاشانه خود برگردند .

آنها نزد پیامبر می‌آیند و اجازه می‌خواهند تا حرکت خود را آغاز کنند .

پیامبر به آنها اجازه می‌دهد ، مردم خود را برای حرکت آماده می‌کنند ، خیمه‌ها جمع می‌شود .

ساعت حدود چهار بعد از ظهر است ، من با خودم می‌گویم کاش امشب هم اینجا می‌ماندیم و صبح زود حرکت می‌کردیم .

امّا مردم دیگر می‌خواهند هر چه زودتر نزد خانواده‌های خود باز گردند .

اهل مکّه و یمن برای خداحافظی می‌آیند آنها با پیامبر وداع می‌کنند و به سوی شهر خود می‌روند . سپس آنانی که منزلشان در مسیر عراق و مصر است با پیامبر خدا حافظی کرده و حرکت می‌کنند .

پیامبر هم همراه با مردم مدینه به سوی مدینه حرکت می‌کند .

من و تو تصمیم داریم به مدینه برویم . ما اکنون باید با غدیر خُم ، این برکه زیبا، وداع کنیم ، به راستی که دل کندن از اینجا سخت است .

بیا تا با این سرزمین آخرین سخن‌های خود را بگوییم :

ای غدیر !

ای زمزمه آبِ حیات !

ای برکه‌ای که یکباره ، چشمه آسمان شدی !

به راستی که تو همواره ، گنج بزرگ تاریخ خواهی ماند .

ما سوگند می‌خوریم که هرگز فراموشت نکنیم ؛

و تا نفس در سینه داریم ، از حقیقت تو دم بزنیم ؛

تا جان در بدن داریم ، به شکوه تو بیافزاییم ؛

و حماسه جاوید تو را رونقی دوباره ببخشیم .

پایان.

منابع تحقیق

1 . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی (ت 620 ه ) تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الاُسوة ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

2 . الأذکار النوویة ، محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی ( ت 676 ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

3 . الإرشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد ، أبو عبد اللّه محمّدبن محمّدبن النعمان العکبریالبغدادی المعروف بالشیخ المفید(ت 413 ه ) تحقیق : مؤسّسة آل البیت ، قمّ : مؤسّسة آل البیت ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

4 . الاستذکار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر یوسف بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد البرّ القرطبی (ت 368 ه ) ، القاهرة : 1971 م .

5 . الاستیعاب فی معرفة الأصحاب ، یوسف بن عبد اللّه القُرطُبی المالکی (ت 363 ه ) ، تحقیق : علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیّة ، 1415 ه ، الطبعة الاُولی .

6 . إعلام الوری بأعلام الهدی ، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی (ت 548 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، بیروت : دارالمعرفة ، الطبعة الاُولی ، 1399 ه .

7 . أعیان الشیعة ، محسن بن عبد الکریم الأمین الحسینیّ العاملیّ الشقرائیّ (ت 1371 ه ) ، إعداد : السیّد حسن الأمین ، بیروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، 1403 ه .

8 . إقبال الأعمال، السیّد ابن طاووس، (ت 664 ه)، تحقیق: جواد القیّومی الإصفهانی، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی، الطبعة الاُولی.

9 . الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرّة فی السنة ، أبو القاسم علی بن موسی الحلّی الحسنی المعروف بابن طاووس (ت 664 ه ) ، تحقیق: جواد القیّومی ، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

10 . الالأمالی، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة البعثة ، قمّ : دار الثقافة ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

11 . الأمالی ، محمّد بن علی بن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (ت 381 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة البعثة ، قمّ : مؤسّسة البعثة ، الطبعة الاُولی ، 1417 ه .

12 . إمتاع الأسماع فیما للنبی من الحفدة والمتاع، تقی الدین أحمد بن محمّد المقریزی (ت 845 ه )، تحقیق: محمّد عبد الحمید النمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی، 1420 ه .

13 . أنساب الأشراف ، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذریّ (ت 279 ه ) ، إعداد : محمّد باقر المحمودیّ ، بیروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثة.

14 . أقسام المولی فی اللسان ، أبو عبد اللّه محمّد بن النعمان العُکبَری البغدادی المعروف بالشیخ المفید (ت 413 ه ) ، تحقیق : مهدی نجف .

15 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار ، محمّد بن محمّد تقی المجلسی ( ت 1110 ه ) ، طهران : دار الکتب الإسلامیة ، الطبعة الاُولی ، 1386 ه .

16 . البدایة والنهایة ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (ت 774 ه ) ، تحقیق : مکتبة المعارف ، بیروت : مکتبة المعارف .

17 . بشارة المصطفی لشیعة المرتضی ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن علیّ الطبری (ت 525 ه ) ، النجف الأشرف : المطبعة الحیدریّة ، الطبعة الثانیة ، 1383 ه .

18 . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القمّی المعروف بابن فروخ (ت 290 ه ) ، قمّ : مکتبة آیة اللّه المرعشی ، الطبعة الاُولی ، 1404 ه .

19 . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمّد بن محمّد مرتضی الحسینی الزبیدی ( ت 1205 ه ) ، تحقیق : علی الشیری ، 1414 ه ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع .

20 . تاریخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمی (ابن خلدون) (ت 808 ه ) ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الثانیة ، 1408 ه .

21 . تاریخ الطبریّ (تاریخ الاُمم والملوک) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری الإمامی (ت 310 ه ) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار المعارف .

22 . تاریخ بغداد أو مدینة السلام ، أبو بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی ( ت 463 ه ) ، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطاء ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، الطبعة الاُولی .

23 . تاریخ مدینة دمشق ، علی بن الحسن بن عساکر الدمشقی ( ت 571 ه ) ، تحقیق : علی شیری ، 1415 ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع .

24 . التحصین ، علی بن طاووس الحلّی (ت 664 ه ) ، قمّ : دار الکتاب ، 1413 ه .

25 . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علیّ الحرانی المعروف بابن شعبة (ت 381 ه )، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الثانیة، 1404 ه .

26 . تحفة الأحوذی، المبارکفوری (ت 1282 ه )، بیروت : دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی، 1410 ه .

27 . تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم) ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر البصروی الدمشقی (ت 774 ه ) ، تحقیق : عبد العظیم غیم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهیم البنّا ، القاهرة : دار الشعب .

28 . تفسیر البغوی (معالم التنزیل) ، أبو محمّد الحسین بن مسعود الفرّاء البغوی (ت 516 ه ) ، بیروت : دار المعرفة .

29 . تفسیر الثعلبی ، الثعلبی، (ت 427 ه)، تحقیق: أبو محمّد بن عاشور، بیروت : دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الاُولی، 1422 ه .

30 . تفسیر الطبریّ (جامع البیان فی تفسیر القرآن) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبریّ (310 ه )، بیروت : دار الفکر .

31 . تفسیر العیّاشی، أبو النضر محمّدبن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعیّاشی (ت 320 ه )، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، طهران : المکتبة العلمیّة ، الطبعة الاُولی ، 1380 ه .

32 . تفسیر القمّی، علی بن إبراهیم القمّی، (ت 329 ه )، تحقیق: السیّد طیّب الموسوی الجزائری، قمّ : منشورات مکتبة الهدی، الطبعة الثالثة، 1404 ه .

33 . تفسیر نور الثقلین ، عبد علیّ بن جمعة العروسی الحویزی (ت 1112 ه ) ، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، قمّ : مؤسّسة إسماعیلیان ، الطبعة الرابعة، 1412 ه .

34 . التلخیص الحبیر، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت 852 ه )، تحقیق: محمد الثانی، الریاض: أضواء السلف، 1428 ه.

35 . التمهید لما فی الموطّأ من المعانی والأسانید ، یوسف بن عبد اللّه القرطبی (ابن عبد البرّ) (ت 463 ه ) ، تحقیق : مصطفی العلوی ومحمّد عبد الکبیر البکری ، جدّة : مکتبة السوادی ، 1387 ه .

36 . التنبیه والإشراف ، علی بن الحسین المسعودی (ق 4 ه ) ، تصحیح : عبد اللّه إسماعیل الصاوی ، قاهره : دار الصاوی .

37 . تنزیه الأنبیاء ، علی بن الحسین الموسوی (السیّد المرتضی) (ت 436 ه ) ، قمّ : منشورات الشریف الرضی .

38 . التوحید ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : هاشم الحسینی الطهرانی ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1398 ه .

39 . تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة ، محمّد بن الحسن الطوسی ( ت 460 ه ) ، تحقیق : السیّد حسن الموسوی ، طهران : دار الکتب الإسلامیة ، الطبعة الثالثة ، 1364 ش .

40 . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ، یونس بن عبد الرحمن المزّی ( ت 742 ه ) ، تحقیق : الدکتور بشّار عوّاد معروف ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة الرابعة ، 1406 ه .

41 . الثقات ، محمّد بن حبّان البستی (ت 354 ه ) ، بیروت : مؤسّسة الکتب الثقافیة ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

42 . جامع أحادیث الشیعة ، السیّد البروجردی ( ت 1383 ه ) ، قمّ : المطبعة العلمیة .

43 . الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی ( ت 911 ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، الطبعة الاُولی ، 1401 ه .

44 . الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة، محمّد بن الحسن بن علی بن الحسین الحرّ العاملی (ت 1104 ه )، قمّ: مکتبة المفید.

45 . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفی (ت 1266 ه ) ، بیروت : مؤسّسة المرتضی العالمیة .

46 . الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة ، یوسف بن أحمد البحرانی ( ت 1186 ه ) ، تحقیق : وإشراف : محمّد تقی الإیروانی ، قمّ : مؤّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین .

47 . الخرائج والجرائح ، أبو الحسین سعید بن عبد اللّه الراوندی المعروف بقطب الدین الراوندی (ت 573 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، الطبعة الاُولی ، 1409 ه .

48 . خصائص الأئمّة ، أبو الحسن الشریف الرضی محمّد بن الحسین بن موسی الموسوی (ت 406 ه ) ، تحقیق : محمّد هادی الأمینی ، مشهد : آستان قدس رضوی .

49 . خصائص الأئمّة علیهم‌السلام (خصائص أمیر المؤمنین علیه‌السلام) ، محمّد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) (ت 406 ه ) ، تحقیق : محمّد هادی الأمینی ، مشهد : مجمع البحوث الإسلامیّة التابع للحضرة الرضویّة المقدّسة ، 1406 ه .

50 . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، قمّ : منشورات جماعة المدرّسین فی الحوزة العلمیة .

51 . الدُرّ المنثور فی التفسیر المأثور ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (ت 911 ه ) ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

52 . دعائم الإسلام وذکر الحلال والحرام والقضایا والأحکام ، أبو حنیفة النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حیّون التمیمی المغربی ( ت 363 ه ) ، تحقیق : آصف بن علی أصغر فیضی ، قمّ : مؤّسة آل البیت ، بالاُوفسیت عن طبعة دار المعارف فی القاهرة ، 1383 ه .

53 . ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ، أبو العبّاس أحمد بن عبد اللّه الطبری (ت 693 ه ) ، بیروت : دار المعرفة .

54 . ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد ، العلاّمة المولی محمّد باقر السبزواری (ت 1090 ه ) ، قمّ : مؤسّسة آل البیت لإحیاء التراث .

55 . روح المعانی فی تفسیر القرآن (تفسیر الآلوسی) ، محمود بن عبد اللّه الآلوسی (ت 1270 ه ) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی .

56 . روضة الواعظین ، محمّد بن الحسن بن علیّ الفتّال النیسابوری (ت 508 ه ) ، تحقیق : حسین الأعلمی ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی ، الطبعة الاُولی ، 1406 ه .

57 . سبل السلام ( شرح بلوغ المرام ) ، محمّد بن إسماعیل الکحلانی المعروف بالأمیر ( ت 1182 ه ) ، تحقیق: محمّد عبد العزیز الخولی ، القاهرة : مطبعة البابی الحلبی ، الطبعة الرابعة ، 1379 ه .

58 . سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، الإمام محمّد بن یوسف الصالحی الشامی ( ت 942 ه ) ، تحقیق : عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمّد معوّض ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

59 . سعد السعود ، أبو القاسم علیّ بن موسی الحلّی المعروف بابن طاووس (ت 664 ه ) ، قم : مکتبة الرضی ، الطبعة الاُولی ، 1363 ه . ش .

60 . سنن ابن ماجة ، أبو عبداللّه محمّد بن یزید بن ماجة القزوینی ( ت 275 ه ) ، تحقیق : محمّد فؤد عبد الباقی ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع .

61 . سنن أبی داود ، أبو داود سلیمان بن أشعث السِّجِستانی الأزدی ( ت 275 ه ) ، تحقیق : سعید محمّد اللحّام ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

62 . سنن الترمذی ( الجامع الصحیح ) ، أبو عیسی محمّد بن عیسی بن سورة الترمذی ( ت 279 ه ) ، تحقیق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، الطبعة الثانیة ، 1403 ه .

63 . سنن الدارمی ، أبو محمّد عبد اللّه بن عبد الرحمن الدارمی (ت 255 ه ) ، تحقیق : مصطفی دیب البغا ، بیروت : دار العلم .

64 . السنن الکبری ، أبو بکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی ( ت 458 ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع .

65 . السنن الکبری ، أبو عبد الرحمن بن شعیب النسائی ( ت 303 ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، الطبعة الاُولی ، 1348 ه .

66 . سنن النسائی (بشرح الحافظ جلال الدین السیوطی وحاشیة الإمام السندی) ، أبو بکر عبد الرحمن أحمد بن شعیب النسائی (ت 303 ه ) ، بیروت : دارالمعرفة ، الطبعة الثالثة ، 1414 ه .

67 . السیرة الحلبیّة ، علی بن برهان الدین الحلبی الشافعی ( ت 11 ه ) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی .

68 . السیرة النبویّة ، إسماعیل بن عمر البصروی الدمشقی (ابن کثیر) (ت 747 ه ) ، تحقیق : مصطفی عبد الواحد ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی .

69 . شرح الأخبار فی فضائل الأئمّة الأطهار ، أبو حنیفة القاضی النعمان بن محمّد المصری (ت 363 ه ) ، تحقیق : السیّد محمّد الحسینی الجلالی ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1412 ه .

70 . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ، أبو القاسم عبیداللّه بن عبد اللّه النیسابوریّ المعروف بالحاکم الحسکانیّ (ق 5 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر المحمودیّ ، طهران : مؤسّسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامیّ ، الطبعة الاُولی 1411 ه .

71 . الصافی فی تفسیر القرآن (تفسیر الصافی) ، محمّد محسن بن شاه مرتضی (الفیض الکاشانی) (ت 1091 ه ) ، طهران : مکتبة الصدر ، الطبعة الاُولی، 1415 ه.

72 . صحیح ابن حبّان ، علیّ بن بلبان الفارسی المعروف بابن بلبان (ت 739 ه ) ، تحقیق : شعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

73 . صحیح ابن خزیمة ، أبو بکر محمّد بن إسحاق السلمی النیسابوری المعروف بابن خزیمة (ت 311 ه ) ، تحقیق : محمّد مصطفی أعظمی ، بیروت : المکتبة الإسلامیة ، الطبعة الثالثة ، 1412 ه .

74 . صحیح البخاری ، أبو عبد اللّه محمّد بن إسماعیل البخاری (ت 256 ه ) ، تحقیق : مصطفی دیب البغا ، بیروت : دار ابن کثیر ، الطبعة الرابعة، 1410 ه .

75 . صحیح مسلم ، أبو الحسین مسلم بن الحجّاج القشیری النیسابوری ( ت 261 ه ) ، بیروت : دار الفکر ، طبعة مصحّحة ومقابلة علی عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة .

76 . الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضی الدین علیّ بن موسی بن طاووس الحسنی (ت 664 ه ) ، مطبعة الخیام ـ قمّ ، الطبعة الاُولی ، 1400 ه .

77 . العدد القویة، رضی الدین علی بن یوسف الحلّی (ق 8 ه ) ، تحقیق : مهدی الرجائی ، قمّ : مکتبة آیة اللّه المرعشی العامّة ، 1408 ه .

78 . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تقدیم : السیّد محمّد صادق بحر العلوم ، 1385 ه ، النجف الأشرف : منشورات المکتبة الحیدریة .

79 . عمدة القاری شرح البخاری ، أبو محمّد بدر الدین أحمد العینی الحنفی (ت 855 ه ) ، مصر : دار الطباعة المنیریة .

80 . عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار (العمدة) ، یحیی بن الحسن الأسدی الحلّی المعروف بابن البطریق (ت 600 ه ) ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1407 ه .

81 . عون المعبود (شرح سنن أبی داود) ، محمّد شمس الحقّ العظیم الآبادی (ت 1329ه ) ، بیروت : دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی ، 1415 ه .

82 . عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : الشیخ حسین الأعلمی ، 1404 ه ، بیروت : مؤّسة الأعلمی للمطبوعات .

83 . عیون الأثر فی فنون المغازی والشمائل والسیر (السیرة النبویّة لابن سیّد الناس) ، محمّد عبد اللّه بن یحیی بن سیّد الناس (ت 734 ه ) ، بیروت : مؤسّسة عزّ الدین ، 1406 ه .

84 . غایة المرام وحجّة الخصام فی تعیین الإمام ، هاشم بن إسماعیل البحرانی (ت 1107 ه ) ، تحقیق : السیّد علی عاشور ، بیروت : مؤسّسة التاریخ العربی ، 1422 ه .

85 . الغدیر فی الکتاب والسنّة والأدب ، عبد الحسین أحمد الأمینی (ت 1390 ه ) ، بیروت : دار الکتاب العربی ، الطبعة الثالثة ، 1387 ه .

86 . فتح الباری شرح صحیح البخاری ، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (ت 852 ه ) ، تحقیق : عبد العزیز بن عبد اللّه بن باز ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الاُولی ، 1379 ه .

87 . فتح القدیر الجامع بین فنّی الروایة والدرایة من علم التفسیر، محمّد بن علی بن محمّد الشوکانی (ت 1250 ه).

88 . فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین والأئمّة من ذرّیّتهم ، إبراهیم بن محمّد بن المؤیّد بن عبد اللّه الجوینیّ (ت 730 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر المحمودیّ ، بیروت : مؤسّسة المحمودیّ ، الطبعة الاُولی، 1398 ه .

89 . الفصول المختارة من العیون والمحاسن ، أبو القاسم علیّ بن الحسین الموسوی المعروف، بالشریف المرتضی وعلم الهدی (ت 436 ه ) ، قمّ : المؤتمر العالمی بمناسبة ذکری ألفیة الشیخ المفید ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

90 . الفصول المهمّة فی معرفة أحوال الأئمّة ، علیّ بن محمّد بن أحمد المالکی المکّی المعروف بابن صبّاغ (ت 855 ه ) ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی .

91 . فضائل الصحابة ، أبو عبد اللّه أحمد بن محمّد بن حنبل المعروف بالنسائی (ت 241 ه ) ، تحقیق : وصیّ اللّه بن محمّد عبّاس ، جدّة : دار العلم ، الطبعة الاُولی، 1403 ه .

92 . فقه القرآن ، سعید بن عبد اللّه الراوندی (قطب الدین الراوندی) (ت 573 ه ) ، تحقیق : أحمد الحسینی ، قمّ : مکتبة آیة اللّه المرعشی النجفی ، الطبعة الاُولی ، 1397 ه .

93 . الفقیه = کتاب من لا یحضره الفقیه ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت 381 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی .

94 . فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، محمّد عبد الرؤوف المناوی، تحقیق: أحمد عبد السلام، بیروت : دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی، 1415 ه .

95 . قرب الإسناد، أبو العبّاس عبد اللّه بن جعفر الحِمیَری القمّی (ت بعد 304 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت ، قمّ : مؤسّسة آل البیت ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

96 . الکافی ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن یعقوب بن إسحاق الکلینی الرازی ( ت 329 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، طهران : دار الکتب الإسلامیة ، الطبعة الثانیة ، 1389 ه .

97 . الکامل، عبد اللّه بن عدی، (ت 365 ه )، تحقیق: یحیی مختار غزّاوی، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الثالثة ، 1409 ه .

98 . الکامل فی التاریخ ، أبو الحسن علیّ بن محمّد الشیبانیّ الموصلیّ المعروف بابن الأثیر (ت 630 ه ) ، تحقیق : علی شیری ، بیروت : دار إحیاء التراث العربیّ ، الطبعة الاُولی 1408 ه .

99 . کتاب الغیبة ، الشیخ ابن أبی زینب محمّد بن إبراهیم النعمانی (ت 342 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، طهران : مکتبة الصدوق ، 1399 ه .

100 . کتاب سلیم بن قیس ، سلیم بن قیس الهلالی العامری (ت حوالی 90 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر الأنصاری ، قمّ : نشر الهادی ، الطبعة الاُولی ، 1415 ه .

101 . کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة ، علیّ بن عیسی الإربلیّ (ت 687 ه ) ، تصحیح : السیّد هاشم الرسولیّ المحلاّتیّ ، بیروت : دارالکتاب الإسلامیّ ، الطبعة الاُولی ، 1401 ه .

102 . کشف المحجّة لثمرة المهجة ، أبو القاسم رضیّ الدین علی بن موسی بن طاووس الحسنی (ت 664 ه )، تحقیق: محمّد الحسّون ، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1412 ه .

103 . کمال الدین وتمام النعمة ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین ، الطبعة الاُولی ، 1405 ه .

104 . کنز العمّال فی سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدین علی المتّقی بن حسام الدین الهندی ( ت 975 ه ) ، ضبط وتفسیر : الشیخ بکری حیّانی ، تصحیح وفهرسة : الشیخ صفوة السقا ، بیروت : مؤّسة الرسالة ، الطبعة الاُولی ، 1397 ه .

105 . کنز الفوائد ، أبو الفتح الشیخ محمّد بن علیّ بن عثمان الکراجکی الطرابلسی (ت 449 ه ) ، إعداد : عبد اللّه نعمة ، قمّ : دار الذخائر ، الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

106 . لسان المیزان ، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت 852 ه ) ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی ، الطبعة الثالثة ، 1406 ه .

107 . المبسوط فی فقه الإمامیّة ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : محمّد علی الکشفی ، طهران : المکتبة المرتضویّة ، الطبعة الثالثة، 1387 ه .

108 . مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، أبو علیّ الفضل بن الحسن الطبرسیّ (ت 548 ه .) ، تحقیق : السید هاشم الرسولیّ المحلاّتیّ والسیّد فضل اللّه الیزدیّ الطباطبائیّ ، بیروت : دار المعرفة ، الطبعة الثانیة ، 1408 ه .

109 . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدین علی بن أبی بکر الهیثمی ( ت 807 ه ) ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

110 . المجموع (شرح المهذّب) ، الإمام أبو زکریا محی الدین بن شرف النووی ( ت676 ه ) ، بیروت : دار الفکر .

111 . المحلّی ، أبو محمّد علی بن أحمد بن سعید (ابن حزم) ( ت 456 ه ) ، تحقیق : أحمد محمّد شاکر ، بیروت : دار الفکر .

112 . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سلیمان الحلّی (ق 9 ه ) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفی .

113 . مختلف الشیعة ، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهّر الأسدی الحلّی ( ت 726 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1412 ه .

114 . مدارک الأحکام، السیّد محمّد العاملی، (ت 1009 ه )، قمّ : مؤسّسة آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعة الاُولی، 1410 ه .

115 . المراجعات ، عبد الحسین شرف الدین العاملی (ت 1377 ه ) ، تحقیق : حسین الراضی ، قمّ : دار الکتاب الإسلامی .

116 . المزار ، محمّد مکّی العاملی الجزینی الشهیر بالشهید الأوّل ( ت786 ه ) ، تحقیق ونشر : مدرسة الإمام المهدی ـ قمّ الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

117 . مسار الشیعة فی مختصر تواریخ الشریعة ، أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان العکبری البغدادی ( ت 413 ه ) ، تحقیق : مهدی نجف ، بیروت : دار المفید للطباعة والنشر ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

118 . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، المیرزا حسین النوری ( ت 1320 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت ، قمّ : مؤّسة آل البیت ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

119 . المستدرک علی الصحیحین ، أبو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه الحاکم النیسابوری (ت 405 ه )، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطا ، بیروت : دار الکتب العلمیّة ، الطبعة الاُولی ، 1411 ه .

120 . المسترشد فی إمامة أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه‌السلام ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری الإمامی (ق 5 ه ) ، تحقیق : أحمد المحمودی ، طهران : مؤسّسة الثقافة الإسلامیّة لکوشانبور ، الطبعة الاُولی ، 1415 ه .

121 . مستند الشیعة فی أحکام الشریعة ، العلاّمة المولی أحمد بن محمّد مهدی النراقی (ت 1245 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت لإحیاء التراث ، مشهد : مؤسّسة آل البیت لإحیاء التراث ، 1415 ه .

122 . مسند أبی یعلی الموصلی ، أبو یعلی أحمد بن علیّ بن المثنّی التمیمی الموصلی (ت 307 ه ) ، تحقیق : إرشاد الحقّ الأثری ، جدّة : دار القبلة ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

123 . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشیبانی (ت 241 ه ) ، تحقیق : عبد اللّه محمّد الدرویش ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

124 . مشکل الآثار ، أبو جعفر أحمد بن محمّد الأزدی الحجری الطحاوی (ت 321 ه ) ، بیروت : دار صادر.

125 . مصباح المتهجّد ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علیّ بن الحسن الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : علیّ أصغر مروارید ، بیروت : مؤسّسة فقه الشیعة ، الطبعة الاُولی ، 1411 ه .

126 . المصباح فی الأدعیة والصلوات والزیارات ، تقی الدین إبراهیم بن زین الدین الحارثی الهمدانی المعروف بالکفعمی (ت 905 ه ) ، قمّ : منشورات الرضی .

127 . معانی الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، 1379 ه ، قمّ : مؤّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین ، الطبعة الاُولی، 1361 ه .

128 . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سلیمان بن أحمد اللخمی الطبرانی ( ت 360 ه ) ، تحقیق : قسم التحقیق بدار الحرمین ، 1415 ه ، القاهرة : دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع .

129 . معجم البلدان ، أبو عبد اللّه شهاب الدین یاقوت بن عبد اللّه الحموی الرومی ( ت 626 ه ) بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعة الاُولی ، 1399 ه .

130 . المعجم الکبیر ، أبو القاسم سلیمان بن أحمد اللخمی الطبرانی (ت 360 ه ) ، تحقیق : حمدی عبد المجید السلفی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعة الثانیة ، 1404 ه .

131 . معجم قبائل العرب ، عمر رضا کحّالة ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، 1414 ه ، هفتم .

132 . معجم ما استعجم ، عبد اللّه بن عبد العزیز البکری (ت 487 ه ) ، تحقیق : مصطفی السقّا ، بیروت : عالم الکتب ، الطبعة الثالثة ، 1403 ه .

133 . المغنی ، أبو محمّد عبد اللّه بن أحمد بن محمّد بن قدامة ( ت 620 ه ) ، بیروت : دار الکتاب العربی .

134 . الملل والنحل ، أبو الفتح محمّد بن عبد الکریم الشهرستانی (ت 548 ه ) ، بیروت : دار المعرفة ، 1406 ه .

135 . مناقب آل أبی طالب (مناقب ابن شهر آشوب ) ، أبو جعفر رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی ( ت 588 ه ) ، قمّ : المطبعة العلمیة .

136 . المناقب (المناقب للخوارزمی) ، للحافظ الموفّق بن أحمد البکری المکّی الحنفی الخوارزمی (568 ه )، تحقیق : مالک المحمودی ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

137 . منتقی الجمان فی الأحادیث الصحاح والحسان ، جمال الدین أبو منصور الحسن بن زین الدین الشهید ( ت 1011 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، قمّ : جامعة المدرّسین ، الطبعة الاُولی ، 1362 ه .

138 . المهذّب ، عبد العزیز بن البرّاج الطرابلسی (ت 481 ه) ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین ، 1406ش .

139 . میزان الاعتدال فی نقد الرجال ، محمّد بن أحمد الذهبی ( ت 748 ه ) ، تحقیق : علی محمّد البجاوی ، بیروت : دار الفکر .

140 . نصب الرایة ، عبد اللّه بن یوسف الحنفی الزیلعی (ت 762 ه) ، القاهرة : دار الحدیث ، 1415 ش .

141 . نظم درر السمطین ، محمّد بن یوسف الزرندی (ت 750 ه) ، إصفهان : مکتبة الإمام أمیر المؤمنین ، 1377 ش .

142 . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد بن إدریس الحلّی (ت 598 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

143 . النهایة فی غریب الحدیث والأثر ، أبو السعادات مبارک بن مبارک الجزری المعروف بابن الأثیر (ت 606 ه ) ، تحقیق : طاهر أحمد الزاوی ، قمّ : مؤسّسة إسماعیلیان ، الطبعة الرابعة ، 1367 ش .

144 . نهج الإیمان ، علی بن یوسف بن جبر (ق 7 ه ) ، تحقیق : السیّد أحمد الحسینی ، مشهد : مجتمع الإمام الهادی ، الطبعة الاُولی ، 1418 ه .

145 . نیل الأوطار من أحادیث سیّد الأخیار ، العلاّمة محمّد بن علی بن محمّد الشوکانی (ت 1255 ه ) ، بیروت : دار الجیل .

146 . وسائل الشیعة ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملی ( ت 1104 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت ، قمّ : مؤّسة آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

147 . ینابیع المودّة لذوی القربی ، سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (ت 1294 ه ) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دارالاُسوة ، الطبعة الاُولی ، 1416 ه .

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام‌کوتاه من به شماره 30004569 بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می‌نویسم.

سامانه پیام‌کوتاه 30004569

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال 1353 در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال 1368 وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال 1372 در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال 1376 به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ 88/8/8 مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت‌های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال 1390 به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از 50 کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتب نویسنده

کتب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد.

این فهرست کتاب‌های چاپ شده تا سال 1392 می‌باشد.

رمان مذهبی

1 - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

2 - قصه معراج : حوادث و شگفتی‌های معراج پیامبر

3 - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

4 - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

5 - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

6 - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

7 - روی دست آسمان: عید غدیر

8 - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

9 - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

10 - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

11 - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

12 - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسنعليه‌السلام

19-13: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

20 - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام‌حسینعليه‌السلام می‌باشد (شرح زیارت عاشورا).

21 - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادقعليه‌السلام

22 - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضاعليه‌السلام

23 - داستان ظهور: زیبایی‌های ظهور امام زمانعليه‌السلام

24 - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمانعليه‌السلام

25 - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمانعليه‌السلام

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل‌یاسین می‌باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این‌دو کتاب نیز در موضوع امام‌زمانعليه‌السلام می‌باشد.

آموزه‌های دینی

26 - خدای خوبی‌ها: خداشناسی، توحید ناب

27 - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

28 - با من مهربان باش: مناجات با خدا

29 - خدای قلب من: مناجات با خدا

30 - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

31 - در آغوش خدا: زیبایی‌های مرگ مومن

32 - یک سبد آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

33 - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمانعليه‌السلام

34 - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

35 - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام‌شناسی

36 - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

37 - آسمانی‌ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیتعليه‌السلام

38 - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

39 - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

40 - سمت سپیده: ارزش علم دانش

41 - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

42 - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

43 - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

44 - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

45 - راز شکرگزاری: شکر نعمت‌های خدا

46 - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

47 - معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتب عربی

49 - تحقیق « فهرست سعد » .

50 -تحقیق « فهرست الحمیری » .

51 - تحقیق « فهرست حمید ».

52 - تحقیق « فهرست ابن بطّة ».

53 - تحقیق « فهرست ابن الولید » .

54 - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

55 - تحقیق « فهرست الصدوق » .

56 - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

57 - تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

58 - الصحیح فی فضل الزیارة الرضویة .

59 - الصحیح فی البکاء الحسینی .

60 - الصحیح فی فضل الزیارة الحسینیة .

61 - الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).

62 - صرخة النور.

63 - إلی الرفیق الأعلی.

نشر وثوق

(ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد).

انتشارات وثوق از سال 1376 فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از 350 عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال 1386 شروع شده است و تاکتون توانستم 48 عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

خرید کتاب‌های فارسی نویسنده

تلفکس: 700 35 77-0253

همراه: 39 58 252 0912

خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com

سامانه پیام کوتاه نشر وثوق 30004657735700

1 . إنّ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله أقام بالمدینة عشر سنین لم یحجّ: الکافی ج 4 ص 245، تهذیب الأحکام ج 5 ص 455، مستطرفات السرائر ص 551، فقه القرآن للراوندی ج 1 ص 266، تفسیر الصافی ج 3 ص 373، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 146. 2 . أقام خالد علی القوم ستّة أشهر یدعوهم...: الإرشاد ج 1 ص 62، بحار الأنوار ج 21 ص 363، أعیان الشیعة ج 1 ص 410. 3 . بعث رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله علیّاً علیه‌السلام إلی الیمن لیدعوهم إلی الإسلام...: أعلام الوری ج 1 ص 257، بحار الأنوار ج 21 ص 360. 4 . وایمُ اللّه، لأَن یهدی اللّه علی یدیک رجلاً...: الکافی ج 5 ص 28، تهذیب الأحکام ج 6 ص 141، مشکاة الأبرار ص 193، بحار الأنوار ج 97 ص 34. 5 . سمعت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله وقد سُئل: بأیّ لغةٍ خاطبک ربّک لیلة المعراج...: تفسیر الصافی ج 3 ص 177، کشف الغمّة ج 1 ص 103، ینابیع المودّة ج 1 ص 246. 6 . لیلة اُسری بی إلی السماء، کلّمنی ربّی جلّ جلاله... فقال: إنّ علیّا حجّتی بعدک علی خلقی...: الجواهر السنیة ص 230، بحار الأنوار ج 18 ص 340. 7 . سمعتُ النداء من ورائی: یا محمّد أحبب علیّا، یا محمّد أکرم علیّا...: الیقین ص 427، بحار الأنوار ج 18 ص 427. 8 . بلغ مَن حجّ مع رسول اللّه من أهل المدینة وأهل الأطراف والأعراب سبعین ألف إنسان: الاحتجاج ج 1 ص 68، بحار الأنوار ج 37 ص 202، تفسیر الصافی ج 2 ص 53، تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 73. 9 . فأسلمت همدان کلّها فی یومٍ واحد، فکتب علیّ علیه‌السلام إلی رسول اللّه...: الاستیعاب ج 3 ص 1121، الکامل لابن الأثیر ج 2 ص 300، السیرة الحلبیة ج 3 ص 225، أعلام الوری ج 1 ص 258. 10 . همدان قبیلة کبیرة من الیمن: الکامل لابن الأثیر ج 1 ص 26، معجم قبائل العرب ج 3 ص 1224. 11 . فلمّا قرأ کتابه خرّ ساجداً، ثمّ جلس...: الاستیعاب ج 3 ص 1121، تاریخ الطبری ج 2 ص 390، التنبیه والإشراف ص 238. 12 . کاتب أمیر المؤنین علیه‌السلام بالتوجّه إلی الحجّ من الیمن...: الإرشاد ج 1 ص 171، مستدرک الوسائل ج 8 ص 84 ، کشف الغمّة ج 1 ص 236، بحار الأنوار ج 21 ص 384. 13 . فخرج صلی‌الله‌علیه‌و‌آله بهم لخمس بقین من ذی القعدة: سنن النسائی ج 5 ص 156، السنن الکبری للبیهقی ج 5 ص 6، السنن الکبری للنسائی ج 2 ص 350، مسند أبی یعلی ج 4 ص 93، البدایة والنهایة ج 5 ص 127، السیرة النبویّة لابن کثیر ص 214. 14 . لمّا أوحی اللّه تعالی إلی إبراهیم أن أذّن فی الناس بالحجّ...: الکافی ج 4 ص 335، دعائم الإسلام ج 1 ص 294، علل الشرائع ج 2 ص 416، وسائل الشیعة ج 12 ص 374، وراجع: الدرّ المنثور ج 4 ص 345، تاریخ مدینة دمشق ج 6 ص 206. 15 . فقال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله: اللّه أکبر، قد سقتُ أنا ستّاً وستّین: کشف الغمّة ج 1 ص 236، بحار الأنوار ج 21 ص 385. 16 . ثمّ خرج حتّی أتی المسجد الذی عند الشجرة، فصلّی فیه الظهر، ثمّ عزم بالحجّ...: الکافی ج 4 ص 245، تهذیب الأحکام ج 5 ص 455، وسائل الشیعة ج 11 ص 214، جامع أحادیث الشیعة ج 10 ص 351. 17 . واجتمعوا لحجّ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله، وإنّما کانوا تابعین ینظرون ما یؤَرون به ویتّبعونه...: الکافی ج 4 ص 245، الحدائق الناضرة ج 14 ص 316، الفصول المهمّة للحرّ العاملی ج 1 ص 649، منتقی الجمان ج 3 ص 122، بحار الأنوار ج 21 ص 390. 18 . به شخصی که لباس احرام به تن کند وذکر لبّیک بگوید «مُحرِم» می‌گویند. 19 . فلمّا کان بالغمیم اعترض المشاة، فصفّوا صفوفاً، فشکوا إلیه المشی...: إمتاع الأسماع ج 2 ص 107. 20 . ودخل مکّة لأربع مضین من ذی الحجّة: صحیح ابن خزیمة ج 4 ص 363، المعجم الکبیر ج 7 ص 127، وسائل الشیعة ج 13 ص 199. 21 . کان استلمه فی أوّل طوافه: الکافی ج 4 ص 245، مستند الشیعة ج 12 ص 159، وسائل الشیعة ج 11 ص 124؛ فاستلمه وفاضت عیناه بالبکاء...: تلخیص الحبیر ج 7 ص 317، المستدرک للحاکم ج 1 ص 455، صحیح ابن خزیمة ج 4 ص 212، سبل الهدی والإرشاد ج 8 ص 462. 22 . ثمّ وضع شفتیه علیه یبکی طویلاً...: سنن ابن ماجة ج 7 ص 982، تهذیب الکمال ج 26 ص 242، میزان الاعتدال ج 3 ص 676 . 23 . کان ملکاً من عظماء الملائکة عند اللّه، فلمّا أخذ اللّه من الملائکة المیثاق...: الکافی ج 4 ص 186، علل الشرائع ج 2 ص 430، مختصر بصائر الدرجات ص 221، بحار الأنوار ج 26 ص 269. 24 . إنّ اللّه یباهی بالطائفین: مجمع الزوائد ج 3 ص 208، تاریخ بغداد ج 5 ص 369، مسند أبی یعلی ج 4 ص 330، الجامع الصغیر ج 1 ص 281، کنز العمّال ج 5 ص 49، لسان المیزان ج 3 ص 226؛ یُنزِل اللّه فی کلّ یوم مئة وعشرون رحمة، ستّون منها للطائفین: المعجم الکبیر ج 11 ص 102، الکامل لابن عدی ص 278، تفسیر مجمع البیان ج 1 ص 383، فیض القدیر ج 2 ص 402، وراجع:المحاسن ج 1 ص 145، الکافی ج 4 ص 240. 25 . مَن طاف بالبیت سبعاً یحصیه، کتبت له...: السنن الکبری ج 5 ص 176، الدرّ المنثور ج 4 ص 358؛ مَن طاف بهذا البیت اُسبوعاً...: الکافی ج 4 ص 411، وسائل الشیعة ج 13 ص 303. 26 . لمّا أوحی اللّه تعالی إلی إبراهیم أن أذّن فی الناس بالحجّ...: الکافی ج 4 ص 335، دعائم الإسلام ج 1 ص 294، علل الشرائع ج 2 ص 416، وسائل الشیعة ج 12 ص 374، وراجع: الدرّ المنثور ج 4 ص 345، تاریخ مدینة دمشق ج 6 ص 206. 27 . ثمّ رجع إلی الرکن فاستلمه...: صحیح مسلم ج 4 ص 40، سنن الدارمی ج 2 ص 46، الثقات لابن حَبّان ج 2 ص 125، البدایة والنهایة ج 5 ص 177، المجموع ج 8 ص 50، المغنی لابن قُدَامة ج 3 ص 403. 28 . إنّ رسول اللّه کان إذا یقف علی الصفا یکبّر ثلاثاً...: السنن الکبری للنسائی ج 5 ص 240. 29 . فرقی علیه حتّی رأی البیت، فاستقبل القبلة وقال:...أنجَزَ وعده وهزَمَ الأحزاب وحده: مسند أحمد ج 3 ص 370، صحیح مسلم ج 4 ص 40، سنن ابن ماجة ج 2 ص 1023، عون المعبود ج 5 ص 256، عیون الأثر ج 2 ص 343، الأذکار النوویة ص 196، المحلّی ج 7 ص 120. 30 . ثمّ صعد علی الصفا فقام بقدر ما یقرأ الإنسان سورة البقرة: الکافی ج 4 ص 250، وسائل الشیعة ج 11 ص 224. 31 . فمَن کان منکم لیس معه هدی فلیحلّ ولیجعلها عمرة: صحیح مسلم ج 4 ص 40، سنن الدارمی ج 2 ص 46، صحیح ابن حبّان ج 9 ص 255، الدرر لابن عبد البرّ ص 262، نصب الرایة ج 3 ص 129، بحار الأنوار ج 21 ص 404 ؛ وأمر مَن لم یکن ساق الحجّ أن یطوف وأن یسعی ویقصّر: مسند أحمد ج 1 ص 241، صحیح البخاری ج 2 ص 151، صحیح مسلم ج 4 ص 33، سنن أبی داود ج 1 ص 401، فتح الباری ج 3 ص 335، صحیح ابن حبّان ج 9 ص 237. 32 . نزل رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله بمکّة بالبطحاء هو وأصحابه، ولم ینزل الدور...: الکافی ج 4 ص 246، تهذیب الأحکام ج 5 ص 456، وسائل الشیعة ج 11 ص 215. 33 . أما تستحیون تخرجون رؤوسکم تقطّر من الغسل ورسول اللّه علی إحرامه؟: مستدرک الوسائل ج 8 ص 85 ، بحار الأنوار ج 21 ص 386. 34 . ما لی أراک یا عمر محرماً؟ أسقتَ هدیاً؟ : الإرشاد ج 1 ص 174، بحار الأنوار ج 21 ص 386. 35 . قد علمت أنّ النبیّ فعله وأصحابه، ولکنّی کرهت أن یظلّوا مُعرِسین بهنّ فی الأرَاک ثمّ یروحون فی الحجّ تقطُر رؤسهم: مسند أحمد ج 1 ص 50، صحیح مسلم ج 4 ص 46، سنن ابن ماجة ج 2 ص 992، سنن النسائی ج 5 ص 153، السنن الکبری للبیهقی ج 5 ص 20. 36 . یَلَملَم، میقات کسانی است که از طرف یمن به سوی مکّه می‌آیند. 37 . وخرج أمیر المؤمنین بمن معه من المعسکر الذی صحبه إلی الیمن... وخلّف علیهم رجلاً منهم: الإرشاد ج 1 ص 172، بحار الأنوار ج 21 ص 384. 38 . فوجد ریحاً طیّباً، ووجد علیها ثیاباً مصبوغة، فقال: ما هذا یا فاطمة؟...: الکافی ج 4 ص 246، تهذیب الأحکام ج 5 ص456، وسائل الشیعة ج 11 ص 215. 39 . قلتُ: «اللّهمّ إهلالاً کإهلال نبیّک»، وسقتُ معی من البُدن أربعاً وثلاثین بَدَنة: الإرشاد ج 1 ص 172، بحار الأنوار ج 21 ص 384. 40 . فلمّا دخلوا مکّة کثرت شکایاتهم... ارفعوا ألسنتکم عن علیّ بن أبی طالب: الإرشاد ج 1 ص 173، بحار الأنوار ج 21 ص 385. 41 . فلمّا کان یوم الترویة عند الزوال أمر الناس أن یغسلوا ویهلّوا بالحجّ: المبسوط للطوسی ج 1 ص 310، النهایة ص 207، المهذّب ج 1 ص 243، السرائر ج 1 ص 523، البدایة والنهایة ج 5 ص 187، السیرة النبویّة لابن کثیر ج 4 ص 337. 42 . ذهب المشهور إلی أنّ یوم العرفة من حجّة الوداع تاسع ذی الحجّة، کان یوم الجمعة، راجع: تفسیر مجمع البیان ج 3 ص 273، تفسیر جامع البیان ج 6 ص 105؛ وکان فی حجّة الوداع بعرف یوم الجمعة: المغنی لابن قُدَامة ج 2 ص 194. 43 . مِن الذنوب ذنوب لا یُغفر إلاّ بعرفات..: دعائم الإسلام ج 1 ص 294، مستدرک الوسائل ج 8 ص 37، بحار الأنوار ج 96 ص 50. 44 . قال لإبراهیم علیه‌السلام هناک: اعترف بذنبک...: المحاسن ج 2 ص 64، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ص 196، علل الشرائع ج 1 ص 436. 45 . فجعل الناس یبتدرون أخفاف ناقته... أیّها الناس، لیس موضع ناقتی: مختلف الشیعة ج 4 ص 234، مدارک الأحکام ج 7 ص 413، ذخیرة المعاد ج 1 ص 652، جواهر الکلام ج 19 ص 49، الکافی ج 4 ص 247، وسائل الشیعة ج 11 ص 216. 46 . ثمّ استقبل القبلة، فلم یزل واقفاً حتّی غربت الشمس: سنن الدارمی ج 2 ص 48، الاستذکار ج 4 ص 298، التمهید ج 24 ص 426، السیرة النبویّة لابن کثیر ج 4 ص 354. 47 . یا محمّد، إنّ اللّه یقرؤک السلام... فاعهد عهدک وقدّم وصیّک: الاحتجاج ج 1 ص 69، الیقین لابن طاووس ص 344، بحار الأنوار ج 37 ص 202. 48 . فخشی رسول اللّه قومه وأهل النفاق والشقاق أن یتفرّقوا ویرجعوا إلی جاهلیة...: المصادر السابقة. 49 . علیّ کان قد قتل من قریش وغیرهم من القبائل قتلی کلّ واحد منهم...: إقبال الأعمال ج 2 ص 244، بحار الأنوار ج 37 ص 130. 50 . إنّ رسول اللّه وقف بعرفات ، فلمّا همّت الشمس أن تغیب...: الکافی ج 4 ص 464، وسائل الشیعة ج 13 ص 559. 51 . ثمّ أفاض وأمر الناس بالدَّعَة، حتّی انتهی إلی المزدلفة وهو المشعر الحرام، فصلّی المغرب والعشاء الآخره...: الکافی ج 4 ص 247، تهذیب الأحکام ج 5 ص 457، وسائل الشیعة ج 11 ص 216. 52 . ثمّ استقبل القبلة فدعاه وکبّره وهلّله ووحّده، فلم یزل واقفاً حتّی أسفر...: صحیح مسلم ج 4 ص 42، السنن الکبری للبیهقی ج 5 ص 8 ، سنن أبی داود ج 1 ص 427، صحیح ابن حبّان ج 9 ص 258. 53 . فأفاض رسول اللّه السکینة والوقار والدعة، وأفاض بذکر اللّه تعالی...: علل الشرائع ج 2 ص 444، تهذیب الأحکام ج 5 ص 637، بحار الأنوار ج 96 ص 267. 54 . حرّک ناقته وهو یقول: واقبل توبتی، وأجب دعوتی: تهذیب الأحکام ج 5 ص 637، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 468، وسائل الشیعة ج 14 ص 22. 55 . قال لإبراهیم علیه‌السلام : تمنّ علی ربّک ما شئت: عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 98، بحار الأنوار ج 6 ص 97. 56 . فرماه بسبع حصیات یکبّر مع کلّ حصاة: المجموع ج 8 ص 243، جامع البیان ج 1 ص 770، تفسیر الثعلبی ج 2 ص110، تفسیر البغوی ج 1 ص 174، جامع أحادیث الشیعة ج 12 ص 5. 57 . وعنده ظهر له إبلیس، ثمّ أمره بالذبح...: تفسیر القمّی ج 2 ص 224، بحار الأنوار ج 12 ص 127، وسائل الشیعة ج 11 ص 237؛ إنّ الجمار إنّما رُمیَت لأنّ جبرئیل حین أرَی إبراهیم المشاعر برز له إبلیس...: قرب الإسناد ص 147، بحار الأنوار ج 12 ص 102. 58 . له بکلّ حصاة یرمی به تحطّ عنه کبیرة موبقة: الکافی ج 4 ص 480، بحار الأنوار ج 96 ص 273. 59 . صدقت نیّته کانت أوّل قطرة...: دعائم الإسلام ج 1 ص 184. 60 . أیّها الناس، اسمعوا واعقلوا، فإنّی لا أدری لعلّی لا ألقاکم بعد عامی هذا: تحف العقول ص 30، بحار الأنوار ج 37 ص 113، وراجع: تفسیر الآلوسی ج 6 ص 197، تاریخ الطبری ج 2 ص 402، تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 58، السیرة النبویّة لابن هشام ج 4 ص 1022. 61 . ثمّ رکب رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله فأفاض إلی البیت وصلّی بمکّة الظهر: صحیح مسلم ج 4 ص 42، السنن الکبری ج 8 ص 8 ، صحیح ابن حبّان ج 9 ص 259، سبل السلام ج 2 ص 200، نیل الأوطار ج 5 ص 151، المحلّی ج 7 ص 121. 62 . فلمّا کان آخر یوم من أیّام التشریق أنزل اللّه علیه: «إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» : إقبال الأعمال ج 2 ص 242، تفسیر القمّی ج 1 ص 173، بحار الأنوار ج 37 ص 114. 63 . صلِّ فی مسجد الخیف... فإنّه قد صلّی فیه ألف نبیّ: الکافی ج 4 ص 519، تهذیب الأحکام ج 5 ص 274، وسائل الشیعة ج 5 ص 268. 64 . فجاء إلی مسجد الخیف فدخله ونادی: الصلاة جامعة...: إقبال الأعمال ج 2 ص 242، بحار الأنوار ج 37 ص 129. 65 . مائده: 55. 66 . فوافی فی مکّة مع الرسول صلی‌الله‌علیه‌و‌آله، ثمّ توجّه علیّ علیه‌السلام یوماً نحو الکعبة یصلّی، فلمّا رکع أتاه سائل فتصدّق بحلقة خاتمه، فأنزل اللّه...: إقبال الأعمال ج 2 ص 241، بحار الأنوار ج 37 ص 128. 67 . فرائد السمطین ج 1 ص 334، نظم درر السمطین ص 132. 68 . إنّ أفئدتنا لا تقوی علی ذلک أبداً مع الطاعة له، فنسأل رسول اللّه أن یُبدلّه لنا: إقبال الأعمال ج 2 ص 242، بحار الأنوار ج 37 ص 128. 69 . أخرجتُ من مالی صدقة یتصدّق بها عنّی وأنا راکع أربعاً وعشرین مرّة علی أن ینزل فیَّ مثلما نزل فی علیّ، فما نزل شیء: شرح الأخبار ج 2 ص 346، سعد السعود ص 97، مستدرک الوسائل ج 7 ص 258. 70 . فخرج منهم أربعة نفر إلی مکّة، ودخلوا الکعبة وتعاهدوا وکتبوا...: إقبال الأعمال ج 2 ص 243، تفسیر الصافی ج 2 ص 69، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 656، بحار الأنوار ج 37 ص 114؛ فدخلوا الکعبة فکتبوا بینهم کتاباً، إن مات محمّد...: تفسیر القمّی ج 2 ص 356. 71 . راجع: بحار الأنوار ج 37 ص 115 . 72 . أذن النبیّ صلی‌الله‌علیه‌و‌آله بالرحیل نحو المدینة فارتحلنا: إقبال الأعمال ج 2 ص 243، بحار الأنوار ج 37 ص 129. 73 . ورجع من مکّة وقد شیّعه خمسة آلاف من أهل مکّة...: تفسیر العیّاشی ج 1 ص 332، غایة المرام ج 3 ص 326؛ وقد شیّعه من مکّة اثنا عشر ألف رجل من الیمن، وخمسة ألف رجل من المدینة: بحار الأنوار ج 37 ص 165. 74 . ونزل علیه فی الیوم الثالث، وکان رسول اللّه بموضعٍ یقال له غدیر خمّ...: بحار الأنوار ج 37 ص 166. 75 . فخرج رسول اللّه حتّی نزل الجُحفَة، فلمّا نزل القوم وأخذوا منازلهم: بحار الأنوار ج 37 ص 130. 76 . فاصله مکّه تا جحفه حدود 189 کیلومتر است، از مکّه تا فرودگاه شهر رابغ 180 کیلومتر است‌از آنجا تا جحفه 9 کیلومتر می‌باشد، امّا در بعضی از کتب فقهی این فاصله 220 کیلومتر ذکر شده است. 77 . وکان فی حجّة الوداع بعرف یوم الجمعة: المغنی لابن قُدَامة ج 2 ص 194، وراجع: تفسیر مجمع البیان ج 3 ص 273، جامع البیان ج 6 ص 105، عمدة القاری ج 18 ص 199، سنن الترمذی ج 4 ص 316. وأنت خبیر بإنّه بناءً علی هذا یکون یوم الغدیر الثامن عشر ذی الحجّة یوم الأحد، کما اُشیر إلیه فی هامش الغدیر ج 1 ص 42. 78 . کان معه من الصحابة ومن الأعراب وممّن یسکن حول مکّة والمدینة مئة وعشرون ألفاً...: العدد القویّة ص 183، بحار الأنوار ج 37 ص 150. 79 . غدیر خمّ علی ثلاثة أمیال من الجُحفَة: الغدیر ج 4 ص 302، عمدة القاری ج 2 ص 218، الفصول المهمّة لابن الصبّاغ ج 1 ص 245، تاج العروس ج 16 ص 225. 80 . بین الجُحفَة والبحر نحو من من ستّة أمیال: معجم البلدان ج 2 ص 111. 81 . هذا الغدیر تصبّ فیه عین، وحوله شجر کبیر: معجم البلدان ج 2 ص 389، معجم ما استعجم ج 2 ص 368؛ وحوله شجر کثیر ملتفّ، وهی الغیضة التی تُسمّی خمّ: معجم ما استعجم ج 2 ص 8 . 82 . خمّ: موضع غدیر خمّ، من خممت البیت أی کنسته، فکأنّها سُمّیت بذلک لنقائها... وقیل: هو علی ثلاثة أمیال من الجُحفَة: معجم البلدان ج 2 ص 389. 83 . أتاه جبرئیل علی خمس ساعات مضت من النهار...: الاحتجاج ج 1 ص 70، الیقین ص 346، بحار الأنوار ج 37 ص 203. 84 . مائده: 67. 85 . نزل رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله من حجّة الوداع، نزل علیه جبرئیل فقال: «یَـأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ ...»: الکافی ج 1 ص 295، شرح الأخبار ج 2 ص 347، الخرائج والجرائح ج 2 ص 488، مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 224، تفسیر فرات ص 124، الإرشاد ج 1 ص 175، الاحتجاج ج 1 ص 70، کشف الغمّة ج 1 ص 318، سعد السعود ص 70، المزار للشهید الأوّل ص 76، تفسیر الثعلبی ج 4 ص 92، المناقب للخوارزمی ص 7، بحار الأنوار ج 21 ص 386، و ج 37 ص 115، فتح القدیر ج 2 ص 60، الملل والنحل ج 1 ص 163، شواهد التنزیل ج 2 ص 391، ینابیع المودّة ج 2 ص 249. 86 . أنیخوا ناقتی، فو اللّه ما أبرح من هذا المکان حتّی أبلّغ رسالة ربّی...: بحار الأنوار ج 37 ص 166. 87 . فأمره أن یردّ مَن تقدّم منهم ویحبس من تأخّر عنهم: روضة الواعظین ص 90، الیقین ص 345، تفسیر الصافی ج 2 ص 55، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 654، بحار الأنوارج 37 ص 204. 88 . «مغیلان»: نام درختی است خاردار، شبیه به درخت اقاقیا که به عربی به آن سَمَر گویند: لغتنامه دهخدا. 89 . نزل رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله بین مکّة والمدینة عند سَمُرَات خمس دوحاتٍ عظام...: تاریخ مدینة دمشق ج 42 ص 216، الغدیر ج 1 ص 31؛ فأمر رسول اللّه فقُمَّت السَّمُرَات...: تفسیر العیّاشی ج 1 ص 332. 90 . نزل رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله بین مکّة والمدینة عند سَمُرات خمس دوحاتٍ عظام...: تاریخ مدینة دمشق ج 42 ص 216، الغدیر ج 1 ص 31؛ فأمر رسول اللّه فقُمَّت السَّمُرَات...: تفسیر العیّاشی ج 1 ص 332؛ فدعی المقداد وسلمان وأبا ذر وعمّار... أن یعمدوا إلی أصل الشجرتین فیقمّوا ما تحتها فکسحوه: إقبال الأعمال ج 2 ص 245، بحار الأنوار ج 37 ص 131. 91 . وأمر بما تحت الشجر من شوکٍ فقُمّ: بحار الأنوار ج 37 ص 179؛ فکنس اُناس ما تحت السَّمُرَات: تاریخ مدینة دمشق ج 42 ص 216. 92 . فأمر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله أن یُقَمَّ ما تحتهنّ ویُنصب له من الأحجار کهیئة المنبر...: روضة الواعظین ص 912، بحار الأنوار ج 37 ص 204؛ وأمرهم أن یضعوا الحجارة بعضها علی بعض کقامة رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله: إقبال الأعمال ج 2 ص 245. 93 . أمر أن یؤی بأحلاس دوابّنا وأقتاب إبلنا وحقائبنا، فوضعنا بعضها علی بعض، ثمّ ألقینا علیها ثوباً: تفسیر العیّاشی ج 2 ص 98، بحار الأنوار ج 37 ص 152؛ وأمر أن یُنصب له منبر من أقتاب الإبل: بحار الأنوار ج 37 ص 166. 94 . وظُلِّلَ لرسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله بثوبٍ علی شجرةٍ من الشمس: مسند أحمد ج 4 ص372، بحار الأنوار ج 37 ص 187. 95 . لمّا کان یوم غدیر خمّ أمر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله منادیاً فنادی: «الصلاة جامعة»: الأمالی للصدوق ص 67، روضة الواعظین ص 103، بحار الأنوار ج 37 ص 112؛ أمر رسول اللّه بالدوحات فی غدیر خمّ فقُمن، ثمّ نودی: «الصلاة جامعة»: قرب الإسناد ص 57، التحصین ص 578، نهج الإیمان لابن جبر ص 91؛ وانتهی إلینا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله فنادی: «الصلاة جامعة»: إقبال الأعمال ج 2 ص 245؛ فنزلنا بغدیر خمّ، فنودی فینا: «الصلاة جامعة»: العمدة لابن البطریق ص 92، ذخائر العقبی ص 76، المراجعات ص 263، بحار الأنوار ج 37 ص 149. 96 . وإنّ منّا لمن یضع رداءه علی رأسه وبعضه تحت قدمیه من شدّة الحرّ: العمدة ص 104، الطرائف ص 143. 97 . إنّ الناس تنحّوا عن النبیّ، وأمر علیّاً فجمعهم: إقبال الأعمال ج 2 ص 248، بحار الأنوار ج 37 ص 133. 98 . ثمّ نودی بالصلاة فصلّی بأصحابه رکعتین، ثمّ أقبل...: الخصال ص 66، بحار الأنوار ج 37 ص 121. 99 . حتّی إذا کنّا بالجُحفَة بغدیر خمّ صلّی الظهر...: بحار الأنوار ج 37 ص 191. 100 . أیّها الناس، هل تسمعون؟ فإنّی رسول اللّه إلیکم...: بحار الأنوار ج 37 ص 191. 101 . مائده: 67، أیّها الناس، إنّه لم یکن نبیّ من الأنبیاء ممّن کان قبلُ إلاّ وقد عمّر، ثمّ دعاه اللّه فأجابه...: تفسیر العیّاشی ج 1 ص 334، بحار الأنوار ج 37 ص 141؛ قال: کأنّی دُعیت فأجبت...: فضائل الصحابة ص 15، المستدرک للحاکم ج 3 ص 109، مجمع الزوائد ج 9 ص 164، السنن الکبری للنسائی ج 5 ص 130، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی ص 93، المعجم الکبیر ج 5 ص 166، تفسیر الآلوسی ج 6 ص 194، أنساب الأشراف ص 110. 102 . نشهد أنّک بلّغت ونصحت وأدّیت ما علیک...: تفسیر العیّاشی ج 1 ص 334، بحار الأنوار ج 37 ص 141. 103 . ودعا أمیرَ المؤمنین فرقی معه حتّی قام عن یمینه...: الإرشاد ج 1 ص 175، بحار الأنوار ج 21 ص 387. 104 . سمعتُ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله یوم غدیر خمّ وهو یقول: إنّی تارک فیکم الثقلین...: شرح الأخبار ج 2 ص 481، وراجع: کمال الدین ص 234، کشف المحجة ص 76، فضائل الصحابة ص 15، المستدرک ج 3 ص 109، السنن الکبری ج 5 ص 45، تفسیر ابن کثیر ج 4 ص 122، تفسیر الآلوسی ج 6 ص 194. 105 . قام فینا (رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله) یوماً خطیباً بماءٍ یُدعی خمّ، وقال: إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه ... اُذکّرکم اللّه فی أهل بیتی. ثلاث مرّات: صحیح ابن حبّان ج 4 ص 63، المعجم الکبیر ج 5 ص 183، تاریخ مدینة دمشق ج 41 ص 19. 106 . فقال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌و‌آله: مَن أولی بکم مِن أنفسکم؟ فجهروا فقالوا: اللّه ورسوله، ثمّ قال ثانیة...: تفسیر العیّاشی ج 1 ص 332، بحار الأنوار ج 37 ص 139. 107 . بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الکافی ج 1 ص 294، التوحید ص 212، الخصال ص 211، کمال الدین ص 276، معانی الأخبار ص 65، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 229، تحف العقول ص 459، تهذیب الأحکام ج 3 ص 144، کتاب الغیبة للنعمانی ص 75، الإرشاد ج 1 ص 351، کنز الفوائد ص 232، الإقبال بالأعمال ج 1 ص 506، مسند أحمد ج 1 ص 84 ، سنن ابن ماجة ج 1 ص 45، سنن الترمذی ج 5ص 297، المستدرک للحاکم ج 3 ص 110، مجمع الزوائد ج 7 ص 17، تحفة الأحوذی ج 3 ص 137، مسند أبی یعلی ج 11 ص 307، المعجم الأوسط ج 1 ص 112، المعجم الکبیر ج 3 ص 179، التمهید لابن عبد البرّ ج 22 ص 132، نصب الرایة ج 1 ص 484، کنز العمّال ج 1 ص 187، ج 11 ص 332، 608، تفسیر الثعلبی ج 4 ص 92، شواهد التنزیل ج 1 ص 200، الدرّ المنثور ج 2 ص 259. 108 . مَن کنت مولاه فعلیّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسیر فرات ص 506، ینابیع المودّة ج 1 ص 104، ج 3 ص 142، الطرائف ص 144، وراجع: الکافی ج 1 ص 295، الأمالی للطوسی ص 247، بحار الأنوار ج 37 ص 124. 109 . ثمّ ضرب بیده إلی عضده فرفعه... حتّی صارت رجله مع رکبة رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله: الاحتجاج ج 1 ص 76، التحصین ص 583، بحار الأنوار ج 37 ص 209. 110 . معاشر الناس ، هذا علیّ أخی ووصیّی وواعی علمی ... : المصادر السابقة . 111 . هل سمعتم؟ فقالوا: اللّهمّ بلی، قال: فأقررتم؟ قالوا: بلی...: تفسیر العیّاشی ج 2 ص 98، بحار الأنوار ج 37 ص 152. 112 . یا رسول اللّه، ما تأویل هذا؟ فقال: مَن کنت نبیّه فهذا علیّ أمیره: تفسیر فرات ص 516، بحار الأنوار ج 37 ص 194. 113 . ما مِن علمٍ إلاّ وقد علّمته علیّاً...: الاحتجاج ج 1 ص 74، التحصین ص 582، تفسیر الصافی ج 2 ص 59، بحار الأنوار ج 37 ص 208؛ معاشر الناس، هذا علیّ، أنصرکم لی وأحقّکم بی، وأقربکم إلیَّ وأعزّکم علیَّ: بحار الأنوار ج 37 ص 210. 114 . معاشر الناس، ذرّیة کلّ نبیّ من صلبه، وذرّیتی من صلب علیّ: روضة الواعظین ص 95، التحصین ص 584، بحار الأنوار ج 37 ص 210. 115 . إنّا صراط اللّه المستقیم... ثمّ علیّ من بعدی: إقبال الأعمال ج 2 ص 247، التحصین ص 586، بحار الأنوار ج 37 ص 132. 116 . تغابن: 8 . 117 . فضائل علی بن أبی طالب عند اللّه عزّ وجلّ وقد أنزلها فی القرآن أکثر مِن أن اُحصیها... مَن یطع اللّه ورسوله وعلیّاً والأئمّة الذین ذکرتهم، فقد فاز فوزاً مبیناً: روضة الواعظین ص 99، الاحتجاج ج 1 ص 83 . 118 . معاشر الناس، فآمنوا باللّه ورسوله والنور الذی أنزل، أنزل اللّه النور فیَّ ثمّ فی علیّ، ثمّ النسل منه إلی المهدی: الاحتجاج ج 1 ص 77، إقبال الأعمال ج 2 ص 247، الیقین ص 354، بحار الأنوار ج 37 ص 132؛ معاشرالناس، إنّی نبیّ وعلیّ وصیّی، ألا إنّ خاتم الأئمّة منّا القائم المهدی...: روضة الواعظین ص 97، الاحتجاج ج 1 ص 80 ، التحصین ص 588، بحار الأنوار ج 37 ص 213. 119 . وأمرَ الناس أن یبلّغ الشاهد الغائب: الکافی ج 1 ص 289، دعائم الإسلام ج 1 ص 15، کتاب سلیم بن قیس ص 145، الأمالی للطوسی ص 560، الاحتجاج ج 1 ص 106، ینابیع المودّة ج 3 ص 369. 120 . لمّا نزلت: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ...»، قال النبیّ: اللّه أکبر علی إکمال الدین...: المسترشد ص 468، مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 226، بحار الأنوار ج 37 ص 156. 121 . مائده: 3. 122 . فقام بولایة علیّ علیه‌السلام یوم غدیر خمّ... فأنزل اللّه : «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ...»: الکافی ج 1 ص 289، وراجع: دعائم الإسلام ج 1 ص 15، الأمالی للصدوق ص 50، روضة الواعظین ص 350، إقبال الأعمال ج 2 ص 262، الیقین ص 212، بشارة المصطفی ص 328، المناقب للخوارزمی ص 135، کشف الغمّة ج 1 ص 296، تاریخ بغداد ج 8 ص 284، تاریخ مدینة دمشق ج 42 ص 233، البدایة والنهایة ج 7 ص 386. 123 . یا قوم، هنّؤونی هنّؤونی...: مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 237، بحار الأنوار ج 37 ص 159؛ معاشر الناس، قولوا الذی قلت لکم، وسلّموا علی علیّ بإمرة المؤمنین...؛ ومن جاء بعده من الأئمّة منّی...: روضة الواعظین ص 99، الاحتجاج ج 1 ص 83 ، تفسیر الصافی ج 2 ص 66، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 305. 124. فنادته القوم: نعم سمعنا وأطعنا أمر اللّه وأمر رسوله...: روضة الواعظین ص 99، تفسیر الصافی ج 2 ص 66، بحار الأنوار ج 37 ص 217. 125 . وأمر علیّاً علیه‌السلام أن یجلس فی خیمةٍ له بإزائه...: الإرشاد ج 1 ص 176، کشف الغمّة ج 1 ص 238، أعلام الوری ج 1 ص 262. 126 . عمّمنی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله یوم غدیر خمّ بعمامة...: شرح الأخبار ج 1 ص 321، السنن الکبری للبیهقی ج 10 ص 14، مسند أبی داود الطیالسی ص 23، نظم درر السمطین ص 112، الکامل لابن عدی ج 4 ص 173، میزان الاعتدال ج 7 ص 396؛ إنّ رسول اللّه عمّم علیّ بن أبی طالب عمامته السحاب: الغدیر ج 1 ص 292. 127 . لمّا نصّ علی أمیر المؤنین بالإمامة فی ابتداء الأمر، جاءه قوم من قریش...: مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 755، تنزیه الأنبیاء للشریف المرتضی ص 167، بحار الأنوار ج 17 ص 71. 128 . کان من قول رسول اللّه بغدیر خمّ: سلّموا علی علیّ بإمرة المؤمنین، فقالا: مِن اللّه ورسوله؟ فقال: نعم، حقّاً من اللّه ورسوله: الاحتجاج ص 108، بحار الأنوار ج 28 ص 266، تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 82 . 129 . فقال له عمر: بخ بخ یابن أبی طالب، أصبحت مولای...: روضة الواعظین ص 350، الإرشاد ج 1 ص 177، العمدة ص 195. 130 . وکان أوّل من هنّأه بذلک عمر بن الخطّاب، فقال له: بخ بخ یابن أبی طالب...: مسار الشیعة ص 39. 131 . إنّ هذا یوم عظیم الشأن، فیه وقع الفرج...: مصباح المتهجّد ص 755، إقبال الأعمال ج 2 ص 257، المصباح ص 698، بحار الأنوار ج 37 ص 164. 132 . فجاءت الأبالسة إلی إبلیس الأکبر، وحَثَوا التراب علی رؤوسهم...: تفسیر القمّی ج 2 ص 210، تفسیر الصافی ج 4 ص 218، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 658، بحار الأنوار ج 37 ص 120. 133 . هل عرفتم الفارس؟ ذلک جبرئیل عرض علیکم...: مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 239، بحار الأنوار ج 37 ص 161. 134 . الأمالی للصدوق ص 67، خصائص الأئمّة ص 42، روضة الواعظین ص 103، المسترشد ص 469، أقسام المولی ص 35، الإرشاد ج 1 ص 177، الفصول المختارة ص 259، مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 230، بحار الأنوار ج 37 ص 112. 135 . لا تزال یا حسّان مؤّداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانک: خصائص الأئمّة ص 42، الإرشاد ج 1 ص 177، بحار الأنوار ج 21 ص 388. 136 . أکثر المخالفین لجؤوا فی دفع الاستدلال به إلی تجویز کون المراد الناصر والمحبّ: بحار الأنوار ج 37 ص 241، المراجعات ص 280. 137 . ورسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله یقول کلّما بایع قوم: الحمد للّه الذی فضّلنا علی جمیع العالمین: روضة الواعظین ص 99، الاحتجاج ج 1 ص 84 ، بحار الأنوار ج 37 ص 217. 138 . قیامت: 31 ـ 35. 139 . لقد رأیت معاویة حتّی قام فتمطّی وخرج مغضباً...: تفسیر فرات ص 517، بحار الأنوار ج 37 ص 194. 140 . أوصلوا البیعة والمصافقة ثلاثاً...: بحار الأنوار ج 37 ص 217. 141 . فسمعنا أحد الثلاثة وهو یقول: واللّه محمّد لأحمق إن کان یری أنّ الأمر یستقیم لعلیّ من بعده!: تفسیر العیّاشی ج 2 ص 98، بحار الأنوار ج 37 ص 152، تفسیر نور الثقلین ج 2 ص243. 142 . اکتم علینا، فإنّ لکلّ جِوار أمانةً، فقال لهم: ما هذا من جِوار الأمانة...: المصادر السابقة. 143 . ثمّ مضی حتّی أتی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله وعلیّ إلی جانبٍ مُحتَبٍ بحمائل سیفه...: المصادر السابقة. 144 . فلمّا کان بعد ثلاثة وجلس النبیّ صلی‌الله‌علیه‌و‌آله مجلسه، أتاه رجل...: بحار الأنوار ج 37 ص 166. 145 . أخذ رسول اللّه بعضد علی بن أبی طالب یوم غدیر خمّ ثمّ قال: مَن کنت مولاه، فقام إلیه أعرابی... فهذا عن اللّه أم عنک؟!...: شواهد التنزیل ج 2 ص 385؛ لمّا بلغ بغدیر خمّ وشاع ذلک فی البلاد، أتی الحارث بن النعمان الفهری...: مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 241، إقبال الأعمال ج 2 ص 251، الطرائف ص 153. 146 . إمّا أن تتوب وإمّا أن ترحل عنّا، قال: إنّ قلبی لا یطاوعنی إلی التوبة...: مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 167، نهج الإیمان ص 488. 147 . أنفال: 33. 148 . فرکب راحلته، فلمّا أصحر أنزل اللّه علیه طیراً من السماء فی منقاره حصاة: مناقب آل أبی طالب ج 2 ص 167، تفسیر مجمع البیان ج 10 ص 445، بحار الأنوار ج 15 ص2 138. 149 .معارج: 1 ـ 2 وأنزل اللّه تعالی علی رسوله: «سَأَلَ سَآئِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»...: مناقب آل أبی طالب 2 ص 166، الغدیر ج 1 ص 241، 243. 150 . طوبی لمن والاه، والویل لمن عاداه، کأنّی أنظر إلی علیّ وشیعته یوم القیامة یُزفّون علی نوق...: بحار الأنوار ج 37 ص 167.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc462308455)

[نوای کاروان می‌آید امروز ! 3](#_Toc462308456)

[همسفرم ! 5](#_Toc462308457)

[صدای یار را در آسمان شنیده‌ام 7](#_Toc462308458)

[از ماه من، خبرهای خوش می‌رسد 9](#_Toc462308459)

[به سوی تو می‌آیم ! 11](#_Toc462308460)

[نمایشی بزرگ از قیام قیامت 14](#_Toc462308461)

[خانه دوست کجاست؟ 16](#_Toc462308462)

[همچون پروانه، دلباخته گشتم 19](#_Toc462308463)

[من کاسه داغ‌تر از آش هستم ! 22](#_Toc462308464)

[مژده دهید ، بوی بهار می‌رسد ! 24](#_Toc462308465)

[از ماه من شکایت نکنید ! 26](#_Toc462308466)

[اکنون به عهد خویش وفا کن! 29](#_Toc462308467)

[ای خدای سرزمین مشعر! 32](#_Toc462308468)

[سلام بر سرزمین آرزوها 34](#_Toc462308469)

[چه مژده‌ای از این بالاتر ! 36](#_Toc462308470)

[در این شهر گمشده‌ای دارم 39](#_Toc462308471)

[بازار داغ انگشترها ! 43](#_Toc462308472)

[پیمانی سیاه در خانه دوست 46](#_Toc462308473)

[در انتظار پیام آسمانی مانده‌ام 48](#_Toc462308474)

[ما برای بدرقه خورشید آمده‌ایم 50](#_Toc462308475)

[زلال بِرکه در دل کویر 53](#_Toc462308476)

[مدال افتخار بر سینه غدیر 55](#_Toc462308477)

[شکوه یک نماز در تاریخ 61](#_Toc462308478)

[بیعت با مولای آب و آینه 69](#_Toc462308479)

[خاک بر سر خود می‌ریزیم 73](#_Toc462308480)

[هنر آسمانی در اوج می‌ماند 76](#_Toc462308481)

[پیامبر عاقل‌تر از همه است 78](#_Toc462308482)

[جوانی که با غرور می‌رود 82](#_Toc462308483)

[چوب خدا صدا ندارد 89](#_Toc462308484)

[خداحافظ ای چشمه آسمان 94](#_Toc462308485)

[فهرست مطالب 124](#_Toc462308486)